ف

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب

صرف و نحو و قرائت عربی

سال دوم دبیرستانها

تألیف آقای بهمن‌یار ، استاد دانشیار و محمد حسین فاضل تونی
استاد دانشگاه و عبدالرحمن فرامرزی

ناشر - اتحادیه کتابفروشان تهران

چاپخانه مهر

ماضی	مضارع	مصدر	حرف زائد
أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعالاً (إفالة)	همزه
فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلاً (تَفْعِلَة)	تکرار عین الفعل
فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَةً (فِعالاً)	
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلاً	
تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُلاً	
اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعالاً	
اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعالاً	
اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلالاً	
اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعالاً (استفالة)	
اِفْعَوْعَلَ	يَفْعَوْعِلُ	اِفْعِيعالاً	

کتاب صرف

مثال			
	يُكْرِمُ	إِكْراماً	
	يُفَرِّحُ	تَفْرِيحاً	
	يُقاتِلُ	مُقاتَلَةً	الف
	يَتَصَرَّفُ	تَصَرُّفاً	تا و تکرار عین الفعل
	يَتَنازَعُ	تَنازُعاً	تا و الف
	يَكْتَسِبُ	اِكْتِساباً	همزه
	يَنْصَرِفُ	اِنْصِرافاً	همزه
	يَحْمَرُّ	اِحْمِراراً	
	يَسْتَخْرِجُ	اِسْتِخْراجاً	
	يَعْشَوْشِبُ	اِعْشِيشاباً	همزه عین دار

تعریف علم صرف

۱- اهل هر زبان کلمات خود را بصورتهای گوناگون در می آورند تا معنیهای گوناگون از آنها فهمیده شود چنانکه در فارسی کلمهٔ «پسر»، را برای اینکه بر بیش از یک تن دلالت کند «پسران»، و برای اینکه معنی پسر کوچک را برساند «پسرک»، و برای اینکه منسوب بپسر از آن فهمیده شود «پسری»، میگویند.

۲- دگرگون ساختن صورت کلمات را برای رسانیدن معنیهای مختلف بعربی «تصریف» میگویند و تصریف بمعنی تغییر است.

۳- تصریف کلمات هر زبان از روی قواعد و اصولی است که مجموع آنها صرف آن زبان را تشکیل میدهد.

۴- پس صرف عربی مجموع قواعد تصریف کلمات عربی است، و در تعریف این فن میتوان گفت که صرف عربی علمی است که قواعد دگرگون ساختن کلمات عربی را برای رسانیدن معنیهای گوناگون بما می آموزد.

پرسش - اهل هر زبان برای بکار بردن کلمات خود در معنیهای گوناگون چه میکنند؟ تغییر کلمات برای رسانیدن معنیهای مختلف بعربی چه میگویند؟ صرف هر زبان از چه قواعد و اصول تشکیل میشود؟

...رف عربی از چه نوع قواعد تشکیل یافته و آن را چگونه میتوان تعریف کرد؟.

اسم و فعل و حرف

۵- در دستور هر زبان معمول اینست که کلمات آن زبان را باقسامی چند تقسیم و احکام هر قسم را جداگانه بیان میکنند، چنانکه در دستور فارسی کلمات را بنه قسم (اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید، حروف اضافه، حروف ربط، اصوات) تقسیم کرده اند.

۶- کلمات عربی مطابق تقسیم صرف شناسان آن زبان سه قسم است: (اسم، فعل، حرف.

۷- اسم هر کلمه ایست که نام یا وصف شخص یا چیز یا کار یا صفت و حالتی باشد مانند رَجُل (مرد)، عَالِم (دانا)، فَرَس (اسب)، صَاهِل (شیهه زننده)، حَجَر (سنگ)، أَسْوَد (سیاه)، عِلْم (دانش)، نافِع (سودمند)، بَيَاض (سفیدی)، شَدِيد (سخت).

۸- فعل هر کلمه ایست که بر واقع شدن کاری یا پدید شدن حالتی در زمان گذشته یا کنون یا آینده دلالت کند مانند: جَلَسَ (نشست)، يَجْلِسُ (می نشیند)، اِجْلِسْ (بنشین)، فَسَدَ (تباه شد)، يَحْسُنُ (نیکو میشود)، اُبْعُدْ (دور شو).

۹- حرف کلمه ایست که نه نام و وصف شخص یا چیز باشد و نه بر حدوث کار و یا حالتی دلالت کند مانند: هَلْ (آیا)، فِي (در)، مِنْ (از).

۱۰- برای شناختن اسم بطور کلی باید دانست که هر کلمه که بر شخص یا چیزی دلالت کند اگرچه بوصف یا کنایه و ابهام یا اشاره یا عدد باشد اسم است، و بنابرین کلمات أَبْيَض (سفید)، كَاتِب (نویسنده)، هُوَ (او)، اَلَّذِي (که)، مَا (چه)، كَمْ (چند)، ثَمَّ (آنجا)، ذٰلِكَ (آن)، عَشَرَة (ده)، تَاسِع (نهم) و امثال اینها همه اسم است.

۱۱- برای تشخیص فعل بطور کلی باید دانست که فعل هر کلمه ایست که هم بر کار یا حالت و هم بر زمان حدوث آن دلالت کند، و بنابرین کلمه ای که تنها بر کار یا حالت دلالت میکند (مانند كِتَابَة و قِرَاءَة بمعنی خواندن و نوشتن، و مانند صِحَّة و مَرَض بمعنی تندرستی و بیماری)، فعل نیست بلکه اسم است. و همچنین کلمه ای که تنها بر زمان دلالت میکند مانند: أَمْسِ (دیروز)، اَلْيَوْم (امروز)، غَدًا (فردا)، اسم است نه فعل.

پرسش و تمرین - در دستور هر زبان احکام کلمات را چگونه بیان میکنند؟ کلمات عربی چند قسم است؟ اسم چگونه کلمه ایست؟ فعل چگونه کلمه ایست؟ حرف چگونه کلمه ایست؟ اسم را چگونه باید شناخت؟ فعل را چگونه باید تشخیص داد؟.

هر اسم و فعل و حرف را که درین جمله هاست معین کنید:

أَبْدَأُ دَرْسِي بِاسْمِ اللهِ. (درسم را بنام خدا آغاز میکنم.)

أَسْعَدَ اللّٰهُ صَباحَكَ يا سَيِّدي . — سرور من خدا بامدادت را خوش کند .

هَلْ رَأَيْتَ صَدِيقَنا اليَوْمَ . — آیا دوست ما را امروز دیده‌ای .

ما رَأَيْتُهُ مُذْ يَوْمَيْنِ . — دو روز است که او را ندیده‌ام .

سَمِعْتُ أَنَّهُ سافَرَ إِلَى شيراز . — شنیدم که وی بشیراز سفر کرده است .

كَمْ بَقِيَ مِنْ شَهْرِنا هٰذا . — ازین ماه ما چند روز مانده است .

أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا . — یازده روز .

قِفْ هٰهُنا حَتّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ . — اینجا بایست تا نزد تو برگردم .

اَلنَّجاةُ فِي الصِّدْقِ . — رستگاری در راستی است .

اَلعاقِلُ تَكْفِيهِ الإِشارَةُ . — خردمند را اشاره کفایت میکند

حافِظْ عَلَى الصِّدْقِ وَلَوْ فِي الحَرِيقِ . — دوست را مواظب و نگهبان باش اگرچه در بلای آتش سوزی باشد .

أَحْسِنْ إِلَى النّاسِ . — بمردم نکوئی کن .

عامِلُوا خَدَمَكُمْ بِالرِّفْقِ . — با خدمتگذارانتان بمدارا رفتار کنید .

اَلنَّشاطُ يُورِثُ الغِنىٰ . — زنده دلی توانگری می‌آورد .

اَلفَقِيرُ مَنْ لا أَدَبَ لَهُ . — درویش کسی است که ادب ندارد .

لا واعِظَ كَالأَيّامِ . — هیچ پندآموزی چون روزگار نیست .

لَيْسَ لِلإِنْسانِ إِلّا ما سَعىٰ . — آدمی را جز آنچه (خود) کوشیده (و بکوشش بدست آورده) نیست .

رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً . — ای بسا لفظ که نعمتی را از کف آدمی ربوده است .

متصرف و غیر متصرف

۱۲- کلمات بطور کلی دو قسمند ، متصرف و غیر متصرف .

۱۳- متصرف کلمه ایست که صورت آن از روی قاعده و ترتیب معین تغییر یابد و در هر تغییر افادهٔ معنی خاص کند مانند ذَهَبَ بمعنی رفت که گاهی یَذْهَبُ بمعنی میرود و اِذْهَبْ بمعنی برو گفته میشود .

۱۴- غیر متصرف کلمه ایست که همیشه بیک صورت استعمال شود ، و اگر هم تغییری یابد معنی آن تغییر نیابد مانند بَلىٰ (آری) و لا (نه) که در همه جا بدین صورت است و إِلىٰ (تا) و عَلىٰ (بر) ، که گاهی إِلَیَّ و عَلَیَّ گفته میشود لیکن معنی آن فرق نمیکند .

۱۵- از سه قسم کلمه که در بحث سابق شناخته اید فعل بطور کلی متصرف ، و حرف بطور کلی غیر متصرف است . و امّا اسمها بعضی متصرف و بعضی غیر متصرفند مانند بَحْر بمعنی دریا که گاهی بَحْرَيْن بمعنی دو دریا و بِحار بمعنی دریاها و بُحَيْرَة بمعنی دریاچه و بَحْرِيّ بمعنی دریائی گفته میشود . غیر متصرف مانند مَنْ (که) و ما (چه) و أَيْنَ (کجا) که همیشه بهمین صورت است .

۱۶- اسم غیر متصرف در عربی بسیار کم و شماره و نوع آن محدود و معدود است .

پرسش و تمرین - کلمات بطور کلی چند قسمند ؟ متصرف کدام است ؟ غیر متصرف کدام ؟ از سه قسم کلمه (اسم و فعل و حرف) کدام متصرف و کدام غیر متصرف است ؟ در عربی اسم متصرف بیشتر است یا اسم غیر متصرف ؟

متصرف و نامتصرف کلمات زیر را معین کنید.

دَخَلَ (درآمد)، شاهِد (گواه)، مَنْ (کسی که)، فَ (پس)، سُلطان (پادشاه)، بَلْ (بلکه)، جَیْش (لشکر)، ما (آنچه)، اُذکُرْ (یاد کن) مَهْما (هرچه)، کَنْز (گنج)، لا (نه)، رِزْق (روزی)، مَتیٰ (کی)، رَفَعتُ (برافراشتم)، لٰکِنْ (لیکن)، اِفْتَحُوا (گشایید)، صِنف (نوع)، اَیْنَ (کجا)، ثُمَّ (پس)، اُسْلوب (روش)، یَصْدُقُ (راست میگوید)، عِنْدَ (نزد)، حَتّیٰ (تا)، غَضِبُوا (خشم گرفتند)، اِلیٰ (تا)، مَلَك (فرشته)، مَلِك (پادشاه)، اَمْ (یا)، کَیْفَ (چگونه)، بَصَر (دیده)، ضَعْ (بگذار)، بَلَغَ (رسید)، اَیّ (کدام)، اَوْ (یا)، اِمّا (یا)، ذاقُوا (چشیدند)، اِذا (هرگاه)، نَهْرُبُ (میگریزیم).

مبحث اسم

مقصور و ممدود و منقوص و صحیح الآخر

۱۷- اسم نظر بحرف آخر یا مقصور است یا ممدود یا منقوص یا صحیح الآخر.

۱۸- مقصور اسمی است که حرف آخرش الف باشد مانند عَصا (چوبدستی) فَتیٰ (جوان)...

۱۹- ممدود اسمی است که حرف آخرش همزه و پیش از آن الف باشد مانند صَحْراء (دشت)، حَمْراء (سرخ)...

۲۰- منقوص اسمی است که حرف آخرش یاء و حرف پیش از آن مکسور باشد مانند قاضی (داور)، مُتَعالی (بلند)،

۲۱- صحیح الآخر اسمی است که مقصور یا ممدود یا منقوص نباشد مانند رَجُل (مرد)، دَلْو (دلو)، ظَبْی (آهو).

پرسش و تمرین - اسم نظر بحرف آخر چند قسم است ؟ مقصور چگونه اسمی است ؟ اسم ممدود کدام است ؟ اسم منقوص کدام ؟ اسم صحیح الآخر کدام ؟

اسمهای مقصور و ممدود و منقوص و صحیح الآخر را که در جمله های ذیل است معین کنید

هٰذِهِ الزَّهْرَةُ حَمْراءُ .	این گل سرخ است .
کَتَبْتُ عَلیٰ وَرَقَةٍ بَیْضاءَ .	بر کاغذی سفید نوشتم.
مَا اسْمُ هٰذَا الْفَتیٰ .	نام این جوان چیست .
حَضَرَ ساعِی الْبَرِیدِ .	پیاده پست حاضر شد .
جَلَسَ الْقاضی عِنْدَ الْوالی.	قاضی در نزد والی نشست .

نَجَحَ عِيسىٰ فِي الْأَمْتِحانِ .	عیسی در امتحان موفق گردید .
اَجِبِ الدّاعِيَ .	خواننده را پاسخ ده .
قابَلْتُ يَحْيىٰ بِالْأَمْسِ .	دیروز با یحیی روبرو شدم .
اَلشِّعْرىٰ نَجْمٌ فِي السَّماءِ .	شعری ستاره ایست در آسمان .
خَرَجَ الْمَرِيضُ مِنَ الْمُسْتَشْفىٰ .	بیمار از بیمارستان بیرون آمد .
مَنِ الرَّجُلُ الْآتِي .	آن مرد آینده کیست .
طُوبىٰ لِمَنْ جَدَّ وَسَعىٰ .	خوشا بکسی که جد و جهد کند و بکوشد .
لِكُلِّ داءٍ دَواءٌ اِلَّا الْحَماقَةَ .	هر دردی را داروئیست بجز نادانی .

از کلمات عربی که در فارسی خوانده اید پنج اسم مقصور و پنج اسم ممدود و پنج اسم منقوص و پنج اسم صحیح الآخر پیدا کنید و بگوئید.

مذکّر و مؤنث

۲۲- اسم یا مذکّر (نر) است یا مؤنّث (ماده) و هر یک ازین دو جنس یا حقیقی است یا مجازی.

۲۳- مذکّر حقیقی اسمی است که نام یا وصف انسان یا حیوان نر باشد مانند رَجُل (مرد)، عالِم (مرد دانا)، جَمَل (شتر نر)، اَوْرَق (خاکستری رنگ).

۲۴- مؤنث حقیقی اسمی است که نام یا وصف انسان یا حیوان ماده باشد مانند اِمْرَأَة (زن)، عالِمَة (زن دانا)، ناقَة (شتر ماده)، وَرْقاء (خاکستری رنگ).

۲۵- مذکر یا مؤنث مجازی اسمی است که نام یا وصف چیزهای بی روح باشد لیکن عرب زبانها آنرا مانند مذکر یا مؤنث استعمال کنند. مذکر مجازی مانند قَمَر (ماه)، بَيْت (خانه)، جِسْم (تن)، مؤنث مجازی مانند شَمْس (خورشید)، دار (سرای)، نَفْس (روان).

۲۶- علامت تأنیث اسم سه است (اوّل) تا، مانند فاطِمَة (نام زنی) جارِيَة (دختر)، دوّم الف مقصوره (کوتاه)، مانند لَيْلىٰ (نام زنی) کُبْرىٰ (بزرگتر) سوم الف ممدوده (کشیده) مانند خَنْساء (نام زنی) حَمْراء (سرخ).

۲۷- اسم مؤنث ممکن است علامت تأنیث نداشته باشد و درینصورت آنرا مؤنث معنوی مینامند مانند مَرْيَم (نام زنی)، شَمْس (خورشید).

۲۸- اسم مذکّر هم ممکن است که علامت تأنیث داشته باشد و درینصورت آنرا مؤنث لفظی مینامند مانند حَمزَة و طَلْحَة (دو نام مخصوص مردان).

پرسش و تمرین - اسم نظر بدلالت بر نر یا ماده چند قسم است ؟ مذکر حقیقی کدام است ؟

مؤنث حقیقی کدام ؟ مذکر و مؤنث مجازی کدام ؟ علامت تأنیث اسم چند و چیست ؟ مؤنث را چه وقت معنوی میگویند ؟ مؤنث لفظی کدام است ؟

اقسام اسمهای مذکر و مؤنث را که در جمله های ذیل است معین کنید :

سافَرَتْ فاطِمَةُ .	فاطمه سفر کرد .
نَجَحَتْ لَيْلى فِي الامْتِحانِ .	لیلی در امتحان موفق گردید .
تِلْكَ صَخْرَةٌ صَمّاءُ .	آن سنگی سخت است .
طَلَعَتِ الشَّمْسُ .	خورشید برآمد .
باضَتِ الدَّجاجَةُ .	مرغ تخم نهاد .
اِشْتَعَلَتِ النّارُ فِي الحُجْرَةِ .	اطاق آتش گرفت .
هٰذا شَيْءٌ جَمِيلٌ جِدًّا .	براستی که این چیزی زیباست .
كانَتِ الخَنْساءُ شاعِرَةً .	خنساء زنی شاعر بود .
طِهْرانُ مَدِينَةٌ عَظِيمَةٌ .	تهران شهری بزرگ است .
هَلْ قَرَأْتَ تارِيخَ الحَرْبِ العالَمِيَّةِ .	آیا تاریخ جنگ جهانگیر را خوانده ای .
دارُنا واسِعَةٌ وَفِيها عَيْنٌ جارِيَةٌ .	سرای ما فراخ است و در آن چشمهٔ آب روانی است
أُخْتِي ذاهِبَةٌ إِلى بَيْتِ عَمِّها .	خواهرم بخانهٔ عمویش میرود .
والِدِي يَنامُ فِي السّاعَةِ العاشِرَةِ بَعْدَ الظُّهْرِ .	پدرم در ساعت دهم بعد از ظهر میخوابد .

اَلْجَوُّ صافٍ اليَوْمَ .	هوا امروز صاف است .
الرِّيحُ تَهُبُّ مِنْ جِهَةِ الشِّمالِ .	باد از جانب شمال میوزد .
أَرْضُ اللهِ واسِعَةٌ .	زمین خدا فراخ است .
كانَ مُعاوِيَةُ أَوَّلَ الخُلَفاءِ الأُمَوِيِّينَ .	معاویه نخستین خلیفهٔ اموی بود .
خُذِ القَلَمَ بِيَدِكَ اليُمْنى .	قلم را با دست راست بگیر .
يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ .	ای مریم برای پروردگارت خاضع باش
الأَفْعى شَرُّ الحَيّاتِ .	افعی بدترین مارهاست .
البَبْغاءُ تَحْكِي كُلَّ صَوْتٍ تَسْمَعُهُ .	طوطی هر آوازی را بشنود تقلید میکند .
مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ .	مثال سخن ناپاک چون درختی پلید و ناپاک است

مفرد و مثنی و جمع

۲۹ـ اسمهای متصرف عربی بسه صورت مفرد و مثنی و جمع استعمال میشود .

۳۰ـ مفرد اسمی است که بر یک شخص یا یک چیز یا یک دسته و گروه دلالت کند مانند رَجُل (مرد)، عِلْم (دانش)، مُعَلِّم و مُعَلِّمَة (آموزگار)، جَيْش (سپاه)،

۳۱ـ مثنی اسمی است که بر دو شخص یا دو چیز یا دو دسته و گروه دلالت کند مانند رَجُلانِ (دو مرد)، عِلْمَيْنِ (دو دانش)، مُعَلِّمَيْنِ و مُعَلِّمانِ (دو آموزگا

جَیْشانِ (دو سپاه).

۳۲- جمع اسمی است که بر سه یا بیشتر دلالت کند مانند رِجال (مردان)، عُلوم (دانش‌ها)، مُعَلِّمین و مُعَلِّمات (آموزگاران)، جُیُوش (سپاهها).

۳۳- اسمی را که بر دسته یا گروه دلالت میکند اسم جمع مینامند و اسم جمع چنانکه در مثالهای بالا دیدید در حکم مفرد است و مانند سایر اسمهای مفرد مُثَنّی و جمع میشود مانند قَوْم و مِلَّة و فِرْقَة که مثنای آن قَوْمانِ و مِلَّتَیْنِ و فِرْقَتانِ و جمع آن اَقْوام و مِلَل و فِرَق است.

پرسش و تمرین - اسم نظر بدلالت بر یک یا چند فرد چند قسم است ؟ مفرد کدام است ؟ مثنی کدام است ؟ جمع کدام است ؟ اسم جمع بچگونه اسمی گفته میشود ؟ مفرد و مثنی و جمع و اسم جمع را ازین عبارات معین کنید.

دَخَلَتِ الْمَرْفَأَ سَفِینَتانِ کَبِیرَتانِ.	دو کشتی بزرگ داخل لنگرگاه شد.
هَمَدانُ مِنْ اُمَّهاتِ بِلادِ اِیرانَ.	همدان از شهرهای اصلی و مهم ایران است.
کانَ ابْنُ سِینا مِنْ عُظَماءِ الْفَلاسِفَةِ.	پسر سینا از بزرگان فلاسفه بود.
قَرَأْتُ فِی جَرِیدَتَیْنِ خَبَراً واحِداً.	در دو روزنامه یک خبر خواندم.
ضَعْ مَفاتِیحَ الْبابِ فِی الْخِزانَةِ.	کلیدهای در را در مخزن (گنجه و قفسه) بگذار.
اَلْاَصْواتُ الْمُوسِیقِیَّةُ تُقَوِّی السَّمْعَ.	آوازهای موسیقی گوش را نیرو می‌بخشد

کانَ فِی الْمَدِینَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ.	در آن شهر نه گروه بودند.
اَلْاُمَّةُ الْاِیرانِیَّةُ مِنْ اَقْدَمِ الْاُمَمِ.	ملت ایرانی از قدیمترین ملت‌ها است.
اَلْعُلَماءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِیاءِ.	دانایان میراث بر پیمبرانند.
اِحْتَرِزْ مِنَ الْمُنافِقِ ذِی الْوَجْهَیْنِ.	از منافق دوروی پرهیز کن.
حَسَناتُ الْاَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبِینَ.	طاعتهای نیکان گناههای مقربان است.
اَلْیَأْسُ اِحْدَی الرّاحَتَیْنِ.	نومیدی یکی از دو آسودگی است.
لا تُصاحِبِ الْبَناتِ غَیْرَ الْمُهَذَّباتِ.	با دختران جز آنانکه تربیت یافته اند مصاحبت مکن
اَلنّاسُ مَوْتی وَ اَهْلُ الْعِلْمِ اَحْیاءٌ.	مردم مردگانند و خداوندان دانش زندگان.
لا یُلْدَغُ الْعاقِلُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَیْنِ.	خردمند از یک سوراخ دوبار گزیده نمیشود.
لا تُطِیعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِینَ.	فرمان اسراف کاران را اطاعت مکنید.
اَللهُ نُورُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ	خدا روشنی آسمانها و زمین است.
فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ	خدا جهاد کنندگان را بر نشستگان برتری داده است
یَنْقَسِمُ النّاسُ اِلَی شُعُوبٍ وَ قَبائِلَ مُخْتَلِفَةٍ	مردم بشاخه‌ها و طایفه‌های گوناگون تقسیم میشوند.

بنای مُثَنّی و جمع

۳۴- قاعده بنای مثنی اینست که بآخر مفرد الف و نونی مکسور (انِ) یا یاء و نونی مکسور (ینِ) بیفزایند و حرف پیش از یاء مثنی را فتحه میدهند مانند

رَجُل (مرد)، که مثنایش رَجُلانِ و رَجُلَینِ (دو مرد) است.

۳۵- جمع بر سه قسم است: جمع مذکّر سالم، جمع مؤنث سالم، جمع مکسّر.

۳۶- قاعدهٔ بنای جمع مذکر سالم اینست که بآخر مفرد واو و نونی مفتوح (ونَ) یا یاء و نونی مفتوح (ینَ) بیفزایند و حرف پیش از یاء را کسره میدهند مانند غالِب (چیره شونده) که جمعش غالِبونَ و غالِبینَ (چیره شوندگان) است.

۳۷- قاعدهٔ بنای جمع مؤنّث سالم اینست که باخر مفرد الف و تاء (ات) زیاد کنند مانند مُعَلِّمَة (آموزگار) که جمعش مُعَلِّمات (آموزگاران) است.

۳۸- جمع مکسّر بتغییر صورت مفرد بنا میشود و مقصود از تغییر صورت مفرد اینست که حروف آنرا کم و بیش یا حرکات آنرا دگرگون کنند مانند رَجُل (مرد)، و عِلم (دانش) و اَسَد (شیر) و جَیش (لشکر) که جمع آن رِجال (مردان) و عُلوم (دانشها) و اُسُد (شیران) و جُیوش (لشکرها) است.

۳۹- بنای جمع مکسّر قاعدهٔ کلّی ندارد و برای دانستن جمع مکسّر هر اسم باید بکتابهای لغت مراجعه کرد.

پرسش و تمرین- قاعدهٔ بنای مثنّی چیست؟ جمع چند قسم است؟ قاعدهٔ بنای جمع مذکّر سالم چیست؟ قاعدهٔ بنای جمع مؤنّث سالم چیست؟ جمع مکسّر چگونه بنا میشود؟ آیا بنای جمع مکسّر قاعدهٔ کلّی دارد یا نه؟

ازین اسمهای مفرد مثنّی بنا کنید.

قَمَر (ماه)، شَمس (خورشید)، کَوکَب (ستاره)، طَرَف (کنار)، مِلَّة (کیش)، جَنَّة (باغ)، طائِفَة (گروه)، فِرقَة (دسته)، قَبیلَة (طایفه)، نَیِّر (فروزان)، مَشرِق (خاور)، مَغرِب (باختر).

ازین اسمهای مفرد جمع مذکّر سالم بنا کنید.

صادِق (راستگوی)، مُحاسِب (حساب کننده)، مُقتَدِر (توانا)، طالِب (جوینده)، طَیِّب (پاکیزه)، عابِد (پرستنده)، مُتَکَبِّر (تکبر کننده)، مُتَواضِع (فروتن)، صالِح (شایسته)، مُبادِر (جنگجوی)، مُشفِق (مهربان)، زَید (نام مردی)

ازین اسمهای مفرد جمع مؤنّث سالم بنا کنید.

طاهِرَة (پاکیزه)، حَسَنَة (نیکو)، تَفریح (شاد کردن)، اِکتِشاف (کشف کردن)، مُحاسَبَة (حساب)، ثَمَرَة (میوه)، صالِحَة (شایسته)، مُکالَمَة (گفت و شنود)، شَجَرَة (درخت)، کاشِفَة (یابنده)، تَعریف (شناساندن)، مَریَم (نام زنی).

مفرد این جمعهای مکسّر را بگویید.

اَموال (خواسته‌ها)، اَطعِمَة (خوراکها)، رُسُل (فرستادگان)، غُرَف (بالاخانه‌ها)، عِلَل (سببها)، قُضاة (قاضیان)، کَتَبَة (نویسندگان)،

مَرضیٰ (بیماران)، قُرّاء (خوانندگان)، رِقاب (گردنها)، جُنود (لشگرها)، غِربان (زاغها)، کُبَراء (بزرگان)، اَنبِیاء (پیمبران)، جَواهِر (گوهرها)، رَسائل (نامه‌ها)، صَحاری (دشتها)، مَفاتیح (کلیدها)، مَساجِد (مزگتها)، اَحکام (حکمها)، بِلاد (شهرها)، اَحادیث (خبرها)، اَعاظِم (بزرگان)، قَوافِل (کاروانها).

جمع مکسّر این کلمات مفرد را بیان کنید.

قُفل (قفل)، صُورَة (روی)، مِحنَة (رنج)، مَنبَع (سرچشمه)، عالَم (جهان)، قَلعَة (دژ)، مَفسَدَة (تباهی)، باب (در)، شارِع (خیابان)، خَیمَة (چادر)، قالَب (قالب)، عُصفُور (گنجشک)، مِسکین (درویش)، سَفینَة (کشتی)، اُعجُوبَة (شگفت آور)، صَغیر (کوچک)، نُقطَة (نقطه)، وَجیه (روشناس)، مِقدار (اندازه)، غازی (جنگجوی)، خَصلَة (خوی)، مَنشُور (فرمان)، دینار (دینار)، اَوَّل (آغاز)، غُلام (پسر)، اَقصیٰ (دور).

حکم مقصور و ممدود و منقوص در تثنیه و جمع

۴۰- الف مقصور را در مثنّی و جمع مؤنّث سالم بواو یا یاء بدل میکنند مانند عَصا که عَصَوان میشود، و فَتیٰ که فَتَیَین میشود و مانند اَداة

که اَدَوات میشود و مُتَوَفّاة که مُتَوَفَّیات میشود و امّا در جمع مذکّر سالم الف مقصور را می اندازند و فتحه پیش از آنرا باقی میگذارند مانند اَعلیٰ (بلندتر) که در جمع سالم آن اَعلَون یا اَعلَین (بلندتران) میگویند.

۴۱- همزهٔ بعضی از اسمهای ممدود در مثنّی و جمع مذکّر و مؤنّث سالم بدل بواو میشود مانند صَحراء که صَحراوان و صَحراوات میشود و بَنّاء که بَنّاوون میشود.

۴۲- یاء منقوص در جمع مذکّر سالم حذف میشود مانند قاضی که قاضُون یا قاضِین می شود.

پرسش و تمرین- الف مقصور در مثنّی و جمع مؤنّث سالم چه میشود و در جمع مذکّر سالم چطور؟ همزه ممدود در مثنّی و جمع مذکّر و مؤنّث سالم چه میشود؟ یاء منقوص در جمع مذکّر سالم چه میشود؟

ازاین اسمهای مقصور مثنّی بنا کنید (الف در سه کلمهٔ اوّل بدل بواو و در باقی بدل بیاء میشود)

رَحا (آسیا)، عَصا (چوبدستی)، شَجا (اندوه)، ثَریٰ (خاک)، جَویٰ (سوز دل)، قَذیٰ (خاشاک)، شَکویٰ (گله)، مَأویٰ (جایگاه)، مَرعیٰ (چراگاه)، دَعویٰ (داوری)، مَشتیٰ (جای زمستانی)، مَعنیٰ (معنی)،

ازین اسمهای مقصور جمع مؤنّث سالم بنا کنید (الف در شش کلمهٔ اوّل بدل بواو و در باقی بدل بیاء میشود)

اَداة (ابزار)، مَهاة (گاو کوهی)، صَفاة (سنگ سخت)، فَلاة (بیابان)، لَهاة (لوزه)، عَلاة (سندان)، حَصاة (سنگریزه)، فَتاة (دختر جوان)

نَواة (هسته)، مُتَوَفّاة (درگذشته)، مُسْتَثْناة (جداشده)، مُسْتَدْعاة (درخواست شده).

ازین اسمهای مقصور جمع مذکر سالم بنا کنید:

أَعْلىٰ (بلندتر)، أَدْنىٰ (نزدیکتر)، مُصْطَفىٰ (برگزیده)، مُرْتَضىٰ (پسندیده)، مُجْتَبىٰ (برگزیده)، أَجْلىٰ (روشن‌تر)، مُقْتَدىٰ (پیشوا)، مُرْتَجىٰ (امیدگاه)، أَقْصىٰ (دورتر)، مُتَوَفّىٰ (درگذشته)، مُبْتَلىٰ (آزموده)، أَزْكىٰ (پاکیزه‌تر)

ازین اسمهای ممدود مثنی و جمع مؤنث سالم بنا کنید.

صَحْراء (دشت)، زَرْقاء (کبود)، بَیْداء (بیابان)، خَنْساء (نام زنی است)، أَسْماء (نام زنی است)، فَیْفاء (بیابان)، زَهْراء (درخشان)، سَوْداء (سیاه)، صَفْراء (زرد)، بَیْضاء (سفید)، حَمْراء (سرخ)، سَماء (آسمان)

ازین اسمهای ممدود جمع مذکر سالم بنا کنید:

فَرّاء (پوستین‌گر)، بَنّاء (گل‌کار)، حَذّاء (کفشگر)، حَدّاء (حداخوان)، عَدّاء (دونده)، بَکّاء (گریه‌کننده)، رَقّاء (افسونگر)، عَطاء (نام مردی است)، قَنّاء (کاریزکن)، رَجاء (نام مردی است)، هَجّاء (هجاگوی)، عَلاء (نام مردی)

ازین اسمهای منقوص جمع مذکر سالم بنا کنید:

راجی (امیدوار)، داعی (خواننده)، هادی (رهنمای)، قاضی (قاضی)

باقی (پاینده)، راضی (خشنود)، کافی (کارآمد)، مُتَواری (پنهان)، مُتَّقی (پرهیزکار)، مُنْزَوی (گوشه‌گیر)، مُسْتَعْلی (غالب)، مُهْتَدی (هدایت یابنده).

منسوب و مصغر

۴۳- منسوب اسمی است که بآخرش یائی مشدد (تشدیددار) افزوده باشند تا بر منسوب بودن چیزی بدان دلالت کند، مانند أَحْمَدِیّ که بمعنی منسوب باحمد و شَرْقِیّ که منسوب بشرق است.

۴۴- مصغر اسمی است که آنرا بصورتی خاص درآورده باشند تا برخردی و حقارت مسمای خود دلالت کند.

۴۵- قاعدهٔ مصغر ساختن اسم اینست که حرف اولش را ضمه و حرف دومش را فتحه دهند و بعد از حرف دوم یائی ساکن بیفزایند چنانکه در تصغیر رَجُل (مرد) رُجَیْل (مردک) و در تصغیر عَبْد (بنده) عُبَیْد (بندگک) گویند و اگر اسم چهارحرفی یا بیشتر باشد حرف سوم آنرا هم که بعد از یاء تصغیر واقع میشود کسره میدهند مثلا در تصغیر دِرْهَم و زَعْفَران دُرَیْهِم و زُعَیْفِران میگویند.

پرسش و تمرین- منسوب چگونه اسمی است؟ مصغر چگونه اسمی است؟ قاعدهٔ مصغر ساختن اسم چیست؟

این اسمها را بصورت منسوب درآورید:

مَشْرِق (خاور)، مَغْرِب (باختر)، بَرّ (خشکی)، بَحْر (دریا)، بُسْتان (باغ)، جَبَل (کوه)، طِهْران (نام شهری)، ایران (نام کشوری)، رُوم (نام کشوری)، مُحَمَّد (نام شخص)، فاطِمَة (نام زن)، مُوسی (نام شخص)، عیسی (نام شخص)، عَلِیّ (نام شخص)، کُوفَة (نام شهری)، بَصْرَة (نام شهری)، لَفْظ (لفظ)، مَعْنی (معنی)، مَوْلیٰ (خواجه)، مَعْدِن (کان)، نَبات (گیاه)، حَیَوان (جانور)، اِنْسان (آدمی)، فِلِزّ (کانی).

این اسمها را مصغر کنید.

رَجُل (مرد)، دِرْهَم (درم)، کَوْکَب (ستاره)، غُصْن (شاخ)، قَمَر (ماه)، جَعْفَر (نام مردی)، فَرَس (اسب)، ثَعْلَب (روباه)، اَسَد (شیر)، حَسَن (نیکو)، باب (در)، حِصْن (حصار)، بَرْزَخ (برزخ)، مِنْبَر (منبر)، مَسْجِد (مزگت)، مِفْتاح (کلید)، مِصْباح (چراغ)، عُصْفُور (گنجشک)، صُنْدُوق (صندوق)، قِرْطاس (کاغذ)، عَرَب (عرب)، صَدْر (سینه)، جار (همسایه)، قِنْدیل (چراغ).

نکره و معرفه

۴۶- اسم یا نکره است یا معرفه.

۴۷- نکره اسمی است که بر شخص یا چیزی نامعین دلالت کند مانند رَجُلٌ (مردی) حَجَرٌ (سنگی)، عِلْمٌ (دانشی).

۴۸- معرفه اسمی است که بر شخص یا چیزی معین دلالت کند مانند اِبْراهیم که نام شخصی معین و دمشق که نام شهری مشخص است.

۴۹- انواع معرفه شش است عَلَم، ضَمیر، اِسْمِ اِشارَه، مَوْصُول، مُعَرَّف بِاَل، مُعَرَّف باضافه.

۵۰- علم اسمی است که نام خاص شخص یا چیزی معین باشد مانند یُوسُف که نام مردی و یَحْمُوم که نام اسبی و بَصْرَة که نام شهری است.

پرسش و تمرین- اسم نظر بدلالت بر چیز معین چند قسم است؟ نکره کدام است؟ معرفه کدام؟ انواع معرفه چند و کدام است؟ علم چگونه اسمی است؟

از کلمات ذیل اسمهای نکره و اسمهای علم را معین کنید.

بَیْرُوت خَیْل امْرُؤُالْقَیْس مِیزان صَفْحَة آدَم آغا دِمَشْق مِصْر اَخْطَل حُمْرَة صِنْف قاهِرَة زِیاد سَرْج قَمَر غِنیٰ دُرّ مُعاوِیَة مَکَّة قَوْس صِدّیق هِشام مَدینَة اِبِل اَبُوالْحَسَن فارِس اَصْفَر عِجْل اُمّ عَمْرو تَبْریز سَماحَة حَیَّة اَبُوطالِب عِراق بُعْد قُرْب هِنْد بَغْداد

ضمیر و تقسیم آن بمنفصل و متصل

۵۱- ضمیر اسمی است که بطور کنایه واشاره بر متکلم (کسی که سخن میگوید) یا مخاطب (آنکه روی سخن با اوست) یا غائب (آنچه درباره اش سخن میرود) دلالت کند مانند آنَا (من) آنتَ (تو) هُوَ (او).

۵۲- ضمیر یا منفصل (جدا) است یا متصل (چسبیده).

۵۳- ضمیر منفصل آنست که خود کلمه ای مستقل باشد وبتنهایی گفته شود مانند آنَا وآنتَ و هُوَ.

۵۴- ضمیر متصل آنست که بتنهایی گفته نشود بلکه چسبیده بکلمات دیگر و بمنزله جزئی از کلمه باشد مانند تُ، در کَتَبتُ (نوشتم)، و نَا در کَتَبنَا (نوشتیم).

۵۵- هریک از اقسام ضمیر چنانکه خواهید دید مذکر و مؤنث و مانند اسم متصرف مفرد ومثنی وجمع دارد.

ضمیر منفصل

۵۶- ضمیر منفصل دو نوع الفاظ دارد (اول) الفاظی که در موقع رفع استعمال میشود (مواقع رفع را در نحو خواهید شناخت) وآنها را منفصل مرفوع مینامند (دوم) الفاظی که در موقع نصب استعمال میشود (مواقع نصب اسم در نحو خواهید دانست) وآنها را منفصل منصوب مینامند.

۵۷- الفاظ ضمیر منفصل مرفوع ازینقرار است:

غائب مذکر			غائب مؤنث			مخاطب مذکر			مخاطب مؤنث		
مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع
هُوَ	هُمَا	هُم	هِیَ	هُمَا	هُنَّ	اَنتَ	اَنتُمَا	اَنتُم	اَنتِ	اَنتُمَا	اَنتُنَّ
او	ایشان	ایشان	او	ایشان	ایشان	تو	شما	شما	تو	شما	شما

متکلم مذکر و مؤنث

(مفرد) وَحدَه	(مثنی جمع، مع الغیر)
آنَا	نَحنُ
من	ما

۵۸- الفاظ ضمیر منصوب منفصل اینست:

غائب مذکر			غائب مؤنث			مخاطب مذکر			مخاطب مؤنث		
مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع
اِیّاهُ	اِیّاهُمَا	اِیّاهُم	اِیّاهَا	اِیّاهُمَا	اِیّاهُنَّ	اِیّاکَ	اِیّاکُمَا	اِیّاکُم	اِیّاکِ	اِیّاکُمَا	اِیّاکُنَّ
اورا	ایشانرا	ایشانرا	اورا	ایشانرا	ایشانرا	تورا	شمارا	شمارا	تورا	شمارا	شمارا

متکلم مذکر و مؤنث

(مفرد) وَحدَه	(مثنی جمع) مع الغیر
اِیّایَ	اِیّانَا
مرا	مارا

پرسش و تمرین - ضمیر چه اسمی است ؟ ضمیر چند قسم است ؟ ضمیر منفصل کدام است ؟ ضمیر متصل کدام است ؟ آیا ضمیر تصریف میشود یا نه ؟ ضمیر منفصل چند نوع الفاظ دارد ؟ الفاظ ضمیر منفصل مرفوع کدام است ؟ الفاظ ضمیر منفصل منصوب کدام است ؟

عربی کلمات ذیل را بگویید - من ، او را ، ما ، ایشان را ، تو ، مرا ، شما ، ما را ، او ، ترا ، ایشان ، شما را ،

این عبارتها را بعربی ترجمه کنید - او داناست ، تو راستگویی ، من مسافرم ، ایشان دانایانند ، شما راستگویانید ، ما مسافرانیم ، او را می‌جوییم ، ترا می‌جوییم ، مرا می‌جویید ، ایشان را می‌جوییم ، شما را می‌جوییم ، ما را می‌جویید .

ضمیر متصل بفعل

۵۹ - ضمیر متصل هم دو گونه الفاظ دارد .

۶۰ - اول الفاظی که تنها بفعل می‌چسبد و صیغه‌های ماضی و مضارع و امر را بوسیله آنها تشخیص میدهیم و نظیر آنها در فارسی ضمائر (م ، یم ، ی ، ید ، ند) است که با الفاظ رفتم رفتیم ، رفتی ، رفتید ، رفتند چسبیده و جدا از آنها استعمال نمی‌شود .

۶۱ - ضمیرهایی که تنها بفعل می‌چسبد یازده است

ضمیر ا و نَ تَ تُما تُم تِ تُنَّ تُ نا ی

معادلش در فارسی ند - ید ند - ید ند - ید ی ید ی ید م یم ی

کَتَبا کَتَبَتا کَتَبُوا یَکْتُبُونَ کَتَبْنَ یَکْتُبْنَ کَتَبْتَ کَتَبْتُما کَتَبْتُمْ کَتَبْتِ کَتَبْتُنَّ کَتَبْتُ کَتَبْنا تَکْتُبِینَ

مثال یَکْتُبانِ تَکْتُبانِ تَکْتُبُونَ اُکْتُبُوا تَکْتُبْنَ اُکْتُبْنَ اُکْتُبِي

تَکْتُبانِ اُکْتُبا

نوشتند نوشتند نوشتند می‌نویسند نوشتند می‌نویسند نوشتی نوشتید نوشتید نوشتی نوشتید نوشتم نوشتیم می‌نویسی

(ترجمه می‌نویسند می‌نویسند می‌نویسید بنویسید می‌نویسید بنویسید بنویس

می‌نویسید بنویسید

پرسش و تمرین - ضمیر متصل چند قسم الفاظ دارد ؟ قسم اول کدام است ؟ ضمیرهایی که تنها بفعل می‌چسبد چند لفظ و کدام است ؟

این فعلهای ماضی و مضارع و امر را تصریف و ضمیر چسبیده بهر صیغه را معین کنید و معادل آنرا در فارسی بگویید .

نَظَرَ (نگاه کرد) ، فَهِمَ (دریافت) ، عَرَفَ (شناخت) ، تَکَلَّمَ (سخن گفت) ، یَقْبَلُ (می‌پذیرد) ، یَعْبُدُ (می‌پرستد) ، یَجْلِسُ (می‌نشیند) یَنْصَرِفُ (برمیگردد) ، اِسْمَعْ (بشنو) ، اُدْخُلْ (درآی) ، اِرْجِعْ (برگرد) ، اِجْلِسْ (بنشین) .

بیان کنید که هر یک از یازده ضمیر متصل که شناخته اید بکدام فعل می چسبد.

ضمیر متصل بهر سه قسم کلمه

۶۲ - دوم الفاظی که بهر سه قسم کلمه (اسم و فعل و حرف)، می چسبد و تصریفش با اسم بدینگونه است.

غائب مذکر			غائب مؤنث			مخاطب مذکر			مخاطب مؤنث		
مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع	مفرد	مثنی	جمع
أُمُّهُ	أُمُّهُمَا	أُمُّهُمْ	أُمُّهَا	أُمُّهُمَا	أُمُّهُنَّ	أُمُّكَ	أُمُّكُمَا	أُمُّكُمْ	أُمُّكِ	أُمُّكُمَا	أُمُّكُنَّ
مادرش	مادرشان	مادرشان	مادرش	مادرشان	مادرشان	مادرت	مادرتان	مادرتان	مادرت	مادرتان	مادرتان

متکلم مذکر و مؤنث

(مفرد) وَحدَهُ	(مثنی وجمع) مَعَ الغَیرِ
أُمِّي	أُمُّنَا
مادرم	مادرمان

وبرین قیاس است تصریفش با فعل و حرف مانند آمَرَهُ آمَرَهُمَا آمَرَهُمْ (تا آخر) لَهُ لَهُمَا لَهُمْ (تا آخر).

پرسش و تمرین - قسم دوم از ضمیر متصل کدام و تصریفش با اسم و فعل و حرف چگونه است؟

کلمات زیر را با ضمیرهای متصل تصریف کنید.

عَیْن (چشم)، قَلَم (خامه)، بَیْت (خانه)، کَلَام (سخن)،

ثِیَاب (جامه‌ها)، أَخْبَرَ (خبر داد)، عَلَّمَ (آموخت)، یَسْأَلُ (می پرسد)، یُحَدِّثُ (سخن میکند)، أَکْرِمْ (گرامی دار)، اِجْلِسْ (بنشان)، لَیْتَ (کاش)، إِنَّ (همانا که)، بِ (به)، إِلَی (بسوی)...

کلمات زیر را بعربی ترجمه کنید. - مادرش، مادرشان، مادرت، مادرتان، مادرم، مادرمان، فرمودش، فرمودشان، فرمودت، فرمودتان، فرمودم، فرمودمان، برایش، برایشان، برایت، برایتان، برایم، برایمان، چشمش، خانه‌شان، خانه‌ات، سخنتان، جامه‌هایم، چشممان، خبردادش، آموختشان، می پرسدت، سخن میکندتان، گرامی دارم، بنشانمان، کاش او، همانا ایشان، بتو، بسوی شما، کاش من، همانا ما.

تمرین - انواع ضمیرهای منفصل و متصل را که درین عبارات است معین کنید.

إِلَی أَیْنَ ذَاهِبٌ أَنْتَ.	بکجا میروی.
أَنَا ذَاهِبٌ إِلَی بَیْتِي.	بخانه‌ام میروم.
رَأَیْتُ صَدِیقَكَ فِي مَدْرَسَتِنَا.	دوستت را در مدرسه‌مان دیدم.
أُخْتِي کَانَتْ هُنَاكَ.	خواهرم آنجا بود.
مَنْ أَنْتُنَّ.	شما کیستید.
نَحْنُ أَخَوَاتُ صَدِیقِکُمْ.	ما خواهران دوست شمائیم.
أَکْرِمْنَ أَخَاکُنَّ.	برادرتان را گرامی دارید.

هِیَ عالِمَةٌ وَهُنَّ جاهِلاتٌ.	او داناست و ایشان نادانند.
اَلمُخلِصاتُ یَخدِمْنَ الوَطَنَ.	خانمهای با اخلاص میهن خدمت میکنند.
کانَ اَبُوهُما صالِحًا.	پدرشان مردی شایسته بود.
اَنتَ نِلتَ بِالجِدِّ آمالَكَ.	تو بکوشش آرزوهای خود رسیدی.
نَحنُ نَرزُقُكُم وَاِیّاهُم.	ما شما و ایشان را روزی میدهیم.
ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ.	ایشان را بدان علم نیست.
اِیّاكُم وَمُجالَسَةَ الاَشرارِ.	خود را از همنشینی بدان دور دارید.
هَل اَنتُم مُنتَهُونَ.	آیا شما باز ایستنده هستید.
اِیّاكَ نَعبُدُ وَاِیّاكَ نَستَعینُ.	ترا می پرستیم و از تو یاری میخواهیم.
اَلطّائِرانِ یَطیرانِ فِی الجَوِّ.	دو پرنده در هوا پرواز میکنند.
سافَرتُم سَفَرًا طَویلًا.	سفری دراز کردید.

اسم اشاره

۶۳- اسم اشاره اسمی است که شخص یا چیزی را باشاره حسّی معین میکند مانند هٰذا (این)، ذاكَ (آن).

۶۴- اسم اشاره هم مانند ضمیر مفرد و مثنّی و جمع مذکر و مؤنث دارد و الفاظش که در اشاره بنزدیک گفته میشود اینست.

مذکر			مؤنث		
مفرد	مثنّی	جمع	مفرد	مثنّی	جمع
ذا هٰذا	ذانِ ذَینِ هٰذانِ هٰذَینِ	اُولاءِ هٰؤلاءِ	تی ذِه هاتی هٰذِه	تانِ تَینِ هاتانِ هاتَینِ	اُولاءِ هٰؤلاءِ
این	اینان اینها	اینان اینها	این	اینان اینها	اینان اینها

۶۵- در اشاره بدور همین الفاظ را با کاف یا لام و کاف بکار میبرند بدین قرار

مذکر			مؤنث		
مفرد	مثنّی	جمع	مفرد	مثنّی	جمع
ذاكَ ذٰلِكَ هٰذاكَ	ذانِكَ ذَینِكَ	اُولٰئِكَ اُولالِكَ	تِیكَ تِلكَ هاتِیكَ	تانِكَ تَینِكَ	اُولٰئِكَ اُولالِكَ
آن	آنان آنها	آنان آنها	آن	آنان آنها	آنان انها

۶۶- در اشاره بجای نزدیک هُنا یا هٰهُنا و در اشاره بجای دور هُناكَ یا هُنالِكَ یا ثَمَّ میگویند.

پرسش و تمرین - اسم اشاره چه اسمی است؟ اسم اشاره تصریف میشود یا نه؟ الفاظ اشاره بنزدیک را بگویید؟ در اشاره بشخص یا چیز دور چه میگویند؟ در اشاره بجای نزدیک و دور چه میگویند؟ بر هر یک از این اسمها اسم اشاره مناسب داخل کنید.

اَلبَیتُ (خانه)، اَلکِتابُ (کتاب)، اَلسِّراجُ (چراغ)، اَلدّارُ (سرای)
اَلمَدرَسَةُ (آموزشگاه)، اَلمَدینَةُ (شهر)، اَلغُلامانِ (دو پسر)، اَلکِتابانِ

«دو کتاب»، اَلرَّجُلَیْنِ «دو مرد»، اَلفَرَسَیْنِ «دو اسب»، اَلجارِیَتانِ «دو دختر»

اَلسَّفینَتانِ «دو کشتی»، اَلفَتاتَیْنِ «دو دختر جوان»، الشَّجَرَتَیْنِ «دو درخت»،

اَلمُعَلِّمُونَ «آموزگاران»، اَلمُهَذَّبِینَ «تربیت شدگان»، اَلمُعَلِّماتُ

«آموزگاران»، اَلمُهَذَّباتُ «تربیت شدگان». اَلتَّلامِذَةُ «شاگردان»، اَلتِّلمیذاتُ

«شاگردان»، اَلعَمَلَةُ «کارگران»،

این کلمات را بعربی ترجمه کنید: آن مرد، آن اسب، این نامه، این خامه، آن درخت، آن آموزشگاه، این سرای، این دختر، آن دو پسر، آن دو خادم، این دو در، این دو راه، آن دو کشتی، آن دو جمله، این دو کشور، این دو درخت، این آموزگاران، این نویسندگان، این کارگران، آن مردان، آن زنان، اینجا بنشین، آنجا برو، از اینجا تا آنجا سفر کردم.

موصول

۶۷- اسم موصول اسمی است که معنیش بجمله‌ای که صله مینامند تمام می شود و هیچگاه بدون آن جمله گفته نمی شود.

۶۸- اسم موصول هم مانند اسم اشاره مفرد و مثنی و جمع مذکر و مؤنث دارد و الفاظش بقرار ذیل است

مذکر	مفرد	اَلَّذی	کسی که
مذکر	مثنی	اَللَّذانِ اَللَّذَیْنِ	کسانی که
مذکر	جمع	اَلَّذینَ	کسانی که
مؤنث	مفرد	اَلَّتی	کسی که
مؤنث	مثنی	اَللَّتانِ اَللَّتَیْنِ	کسانی که
مؤنث	جمع	اَللّاتی	کسانی که

۶۹- یک قسم موصول هم هست که برای همه شخصها بیک لفظ استعمال میشود و مشهورترین آن مَنْ «که» و ما «چه» است مانند اَکْرِمْ مَنْ عَلَّمَكَ «کسانی را که بتو علم آموخته اند گرامی دار» اِحْفَظْ ما قَرَأْتَ «آنچه را خواندی حفظ کن»

پرسش و تمرین:- موصول چگونه اسمی است؟ الفاظ موصول را بگویید؟ مشهورترین موصولی که برای همه صیغه ها بیک لفظ می آید کدام است؟

این عبارتها را بعربی ترجمه کنید مردی که آمد، دو مرد که آمدند، مردانی که آمدند، زنی که آمد، دو زن که آمدند، زنانی که آمدند، آنکس که زمین را میکارد آمد، آن کسان که زمین را میکارند آمدند، آنچه را گفتی باور کردم، آنکه را دیروز با تو بود دیدم.

معرف بال و معرف باضافه

۷۰- معرف بال اسم نکره ایست که حرف تعریف «آل» بر سرش در آورده و بدین وسیله معرفه اش کرده باشند مانند اَلرَّجُلُ «آن مرد» اَلحَجَرُ «آن سنگ» اَلعِلْمُ «آن دانش»

۷۱- معرف باضافه اسم نکره ایست که بیکی از معرفه ها اضافه و بدین سبب معرفه شده باشد مانند کِتابُ سِیبَوَیْهِ کِتابی کِتابُ هذَا الرَّجُلِ کِتابُ الَّذی یُسافِرُ غَداً کِتابُ المُعَلِّمِ کِتابُ مُعَلِّمِنا

پرسش و تمرین - معرف بال چه اسمی است ؟ معرف باضافه چه اسمی است ؟

این اسمهای نکره را بال معرفه کنید - جَرَسٌ (زنگی)، مِطْرَقَةٌ (چکشی)، جِدَارٌ (دیواری)، سُلَّمٌ (نردبانی)، شُبَّاكٌ (پنجره ای)، حَبْلٌ (ریسمانی)، سِكِّينٌ (کاردی)، قِدْرٌ (دیگی)، مِلْعَقَةٌ (قاشقی)، مِمْلَحَةٌ (نمکدانی)، فَأْسٌ (تبری)، قَدُومٌ (تیشه ای)، مِسْمَارٌ (میخی)، مِنْشَارٌ (اره ای)، مَطْبَخٌ (آشپزخانه ای)، قَصْعَةٌ (کاسه ای)، كَأْسٌ (جامی)، طَسْتٌ (طشتی)،

این اسمهای نکره را باضافه معرفه کنید - بَحْرٌ (دریایی)، مَدِينَةٌ (شهری)، بَابٌ (دری)، بَيْتٌ (خانه ای)، قَصْرٌ (کوشکی)، سَرِيرٌ (تختی)، خِزَانَةٌ (مخزنی)، كُرْسِيٌّ (صندلیی)، أَرْضٌ (زمینی)، بُحَيْرَةٌ (دریاچه ای)، جَبَلٌ (کوهی)، عَصًا (چوبدستیی)، حَوْضٌ (حوضی)، مَعْرَكَةٌ (نبردگاهی)، بُرْجٌ (برجی)، حَمَّامٌ (گرمابه ای)، سُوقٌ (بازاری)، جِسْرٌ (پلی)،

تمرین - اسمهای نکره و انواع معرفه را که درین عبارات است معین کنید.

مَنْ هٰؤُلَاءِ.	ایشان کیستند.
هٰؤُلَاءِ إِخْوَانِي.	ایشان برادران منند.
لَاطِفْ إِخْوَانَكَ الَّذِينَ هُمْ أَصْغَرُ سِنًّا مِنْكَ.	با برادرانت که بسال از تو کوچکترند ملاطفت کن.
هَلْ هٰذِهِ مِسْطَرَتُكَ.	آیا این خط کش تست.

نَعَمْ هِيَ مِسْطَرَتِي .	آری آن خط کش من است .
ضَعْهَا عَلَى تِلْكَ الطَّاوِلَةِ .	آنرا بر آن میز بگذار .
هَلْ وَالِدُكَ فِي الْبَيْتِ .	آیا پدرت در خانه است .
لَا يَا سَيِّدِي لَيْسَ هُوَ فِي الْبَيْتِ .	آقای من وی در خانه نیست .
ذَاكَ تِلْمِيذٌ كَسْلَانُ .	آن شاگردی تنبل است .
إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ فَإِنَّهُ صَدَأٌ	از تنبلی خود را دور دار که آن زنگی است که بدرخشنده
يَلْصَقُ بِأَلْمَعِ الْمَعَادِنِ .	ترین معدنها (سعادت) می چسبد.
تِلْكَ الْكَرْمَةُ تُنْتِجُ عِنَبًا جَيِّدًا .	آن تاک انگور خوبی میدهد.
أَنَا مَسْرُورٌ مِنْ ذٰلِكَ .	من از آن خوشحالم.
هٰذَا رَجُلٌ يَتَكَلَّمُ بِالْعَرَبِيَّةِ .	این مردی است که بتازی سخن میگوید.
اَلْفَتَاةُ الَّتِي رَأَيْتَهَا هِيَ ابْنَةُ عَمِّي.	دختر جوانی که دیدی دختر عموی من است .
هٰذَا الصَّبِيُّ كَانَ يَلْعَبُ مَعَ أُولٰئِكَ الْبَنَاتِ	این کودک با آن دختران بازی میکرد .
خُرَاسَانُ إِيَالَةٌ وَاسِعَةٌ تَشْتَمِلُ عَلَى بِلَادٍ عَامِرَةٍ.	خراسان ایالتی واسع است که چندین شهر آباد دارد
مِنْهَا مَشْهَدُ الرِّضَا ع، وَنَيْسَابُورُ وَسَبْزَوَارُ.	از آنجمله است مشهد حضرت رضا و نیشابور و سبزوار.
قِيلَ جَنَّاتُ الدُّنْيَا أَرْبَعَةٌ غُوطَةُ دِمَشْقَ	گفته اند که بهشتهای این جهان چهار است غوطه دمشق
وَصُغْدُ سَمَرْقَنْدَ وَشِعْبُ بَوَّانَ وَنَهْرُ الْأُبُلَّةِ.	و سغد سمرقند و درهٔ بوان (در فارس) و نهر ابله.

رُبَّ لَحْظٍ أَصْدَقُ مِنْ لَفْظٍ. — بسا نگاه که از سخن راست‌تر است.

نِفاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّهِ. — دورویی مرد از فرومایگی وی است.

كانَ أَكْثَمُ بْنُ صَيْفِيٍّ مِنْ حُكَماءِ الْعَرَبِ فِي الْجاهِلِيَّةِ. — اکثم پسر صیفی از حکیمان عرب در عصر جاهلیت بوده است

منصرف و غیر منصرف

۷۲- اسم دو قسم است منصرف (تنوین پذیر) و غیر منصرف (تنوین ناپذیر)

۷۳- منصرف اسمی است که آخرش را بتوان تنوین داد مانند رَجُل و کِتاب و مُحَمَّد که رَجُلٌ و کِتاباً و مُحَمَّدٍ گفته می‌شود.

۷۴- غیر منصرف اسمی است که تنوین پذیر نباشد مانند اِبْرٰهیم که اِبْرٰهیمٌ و اِبْرٰهیماً و اِبْرٰهیمٍ گفته نمیشود.

۷۵- مشهورترین انواع غیر منصرف پنج است (اول) هر عَلَمی که در آخرش الف و نون زائد باشد مانند عُثْمان و زَیْدان (دوم) هر عَلَمی که مؤنث لفظی یا معنوی باشد مانند مُعاوِیَة و مَرْیَم و وَرْدَة (گل) (سوم) هر عَلَمی که عربی نباشد مانند ابراهیم و بهمن و یعقوب و تبریز (چهارم) هر صفتی که بر وزن اَفْعَل باشد مانند اَحْمَر (سرخ)، و اَعْرَج (لنگ)، و اَفْضَل (فاضلتر) (پنجم) هر جمع مکسر که هم‌وزن مَفاعِل یا مَفاعیل باشد مانند مَساجِد (مزگت‌ها)، و اَکابِر (بزرگواران)، و کَواکِب (ستارگان)

، مَصابیح (چراغها)، و اَعاجیب (اعجوبه‌ها)، و عَصافیر (گنجشک‌ها)،

۷۶- غیر منصرف اقسام دیگر نیز دارد که در دورهٔ آینده خواهید شناخت.

پرسش و تمرین - اسم نظر بپذیرفتن و نپذیرفتن تنوین چند قسم است؟ منصرف کدام است؟ غیر منصرف کدام است؟ مشهورترین انواع غیر منصرف را بگویید؟ آیا غیر منصرف انواع دیگر هم دارد؟ غیر منصرفهای زیر را بیان کنید که هر یک از کدام نوع است.

عِمْران (نام خاص)، طَلْحَة (نام خاص)، طِهْران (نام خاص)، اَسْوَد (سیاه)، مَحاسِن (نکوییها)، جَماهیر (گروه‌ها)، حَمْزَة (نام خاص)، وَرْدان (نام خاص)، اَزْرَق (کبود)، رُسْتَم (نام خاص)، اَکابِر (بزرگان)، اَحادیث (سخنان و اخبار)، سَحْبان (نام خاص)، زَیْنَب (نام خاص)، عاتِکَة (نام خاص)، اِسْفَنْدیار (نام خاص)، اَکْبَر (بزرگتر)، نَوافِل (برندگان)، مَشاهیر (ناموران)، سَلْمان (نام خاص)، نَبیهَة (نام خاص)، شَهْریوَر (نام ماه)، اَشْهَب (سیاه‌خنگ)، مَکارِم (صفات خوب)، مَکاتیب (نوشته‌ها)، کوفَة (نام شهر)، بَصْرَة (نام شهر)، نَعْمان (نام محلّی)، اَبْیَض (سفید)، شیراز (نام شهر)، اَماجِد (بزرگان)، اَباطیل (بیهوده‌ها)،

مبحث فعل

ثلاثی و رباعی مجرّد و مزید

۷۷- ریشهٔ فعلهای عربی از سه حرف کمتر و از چهار حرف بیشتر نیست.

۷۸- فعلی را که ریشه‌اش سه حرف است (مانند کَتَبَ) ثلاثی و آن را که ریشه‌اش چهار حرف است (مانند دَحْرَجَ) رباعی مینامند.

۷۹- هر یک از ثلاثی و رباعی یا مجرّد است یا مزیدٌ فیه.

۸۰- مجرّد آن است که همه حروفش اصلی و از حرف زائد خالی باشد مانند کَتَبَ (نوشت) و دَحْرَجَ (غلطانید).

۸۱- مزیدٌ فیه آن است که حرف زائد داشته باشد مانند کَاتَبَ (مکاتبه کرد) که الفی زائد دارد و تَدَحْرَجَ (غلطید) که تائی زائد دارد.

۸۲- بنا بتقسیمی که یاد شد مجموع اقسام فعل نظر بحروف اصلی و زائد چهار است (اوّل) ثلاثی مجرد مانند کَتَبَ (نوشت) و سَمِعَ (شنید) و کَرُمَ (بزرگوار شد)، (دوم) ثلاثی مزیدٌ فیه مانند کَاتَبَ (مکاتبه کرد) و اِسْتَمَعَ (گوش داد) و تَکَرَّمَ (بزرگواری کرد) (سوم) رباعی مجرّد مانند دَحْرَجَ (غلطانید) و طَمْأَنَ (آرام ساخت) (چهارم) رباعی مزیدٌ فیه مانند تَدَحْرَجَ (غلطید) و اِطْمَأَنَّ (آرام شد)

۸۳- ثلاثی و رباعی و مجرّد و مزید هر فعل را از نخستین صیغهٔ ماضی آن (ماضی مفرد مذکر غائب) باید معلوم داشت مثلاً یَعْلَمُونَ (میدانند) ثلاثی مجرّد است زیرا نخستین صیغهٔ ماضی آن که عَلِمَ باشد سه حرفی است و حرف زائد ندارد و بر همین قیاس تُقْبِلُ (روی می‌آوری) ثلاثی مزیدٌ فیه و دَحْرِجِی (بغلطان) رباعی مجرّد و یَتَبَخْتَرُونَ (بناز راه میروند) رباعی مزیدٌ فیه است زیرا نخستین صیغهٔ ماضی از کلمهٔ اول أَقْبَلَ و از کلمهٔ دوم دَحْرَجَ و از کلمهٔ سوم تَبَخْتَرَ است.

پرسش و تمرین - ریشهٔ فعلهای عربی چند حرف تواند بود؟ فعل را بر حسب شمارهٔ حروف ریشه چه مینامند؟ هر یک از ثلاثی و رباعی چند قسم است؟ مجرّد کدام است؟ مزیدٌ فیه کدام است؟ مجموع اقسام فعل بنا بتقسیمی که یاد گردید چند است؟ ثلاثی و رباعی و مجرّد و مزید هر فعل را از کدام کلمه باید معلوم داشت؟

مجرّد و مزید فعلهای زیر را از ثلاثی و رباعی معین کنید و هر قسم را جداگانه بنویسید:

فَرِحَ (شاد گرد)، قَطَعَ (برید)، تَزَلْزَلَ (لرزید)، تَکَبَّرَ (بزرگی نمود بست)، حَمُرَ (سرخ شد)، وَسْوَسَ (فسون خواند)، تَسَابَقَ (پیشی جست)، اِنْقَطَعَ (بریده شد)، جَمَعَ (گرد کرد)، أَقْبَلَ (روی آورد)، اِحْتَمَلَ (متحمل شد)، زَلْزَلَ (لرزانید)، اِسْتَفْهَمَ (پرسید)، یَنْزِلُ (فرود می‌آید)، عَاهَدَ (پیمان بست)، یَجْتَمِعُ (فراهم میشود)، تَدَحْرَجَ (غلطید)، اِخْضَرَّ (سبز شد)، سَبَقَ

(پیش افتاد)، یُوَسْوِسُ (افسون می خواند)، عَظَّمَ (بزرگ داشت)، اِنْهَزَمَ (شکست یافت)، تَفَرْعَنَ (فرعونی کرد)، اِسْتَکْبَرَ (کبر کرد)، یَفْهَمُ (می فهد)، صَدَّقَ (باور داشت)، یُحَیِّنُ (بگویی میکند)، دَحْرَجَ (غلطانید)، اِنْکَسَرَ (شکسته شد)، عَهِدَ (عهد کرد)، اِحْمَرَّ (سرخ شد)، تَوَجَّهَ (روی کرد)، غَفَرَ (آمرزید)، یَأْخُذُ (میگیرد)، فَرَّ (گریخت)، تَضَاعَفَ (دوچندان شد)، نَزَلَ (فرود آمد) یَمُدُّ (میکشد).

سنجیدن کلمات

۸۴- در فارسی وقتیکه میخواهند تلفظ کلمهٔ ای نامشهور را معین کنند معمول اینست که هم وزن آن را از کلمات مشهور پیدا و با آن ذکر میکنند. مثلاً در فرهنگ ها لغت سگان را بروزن پلنگان و کشواد را بروزن فرهاد و کنگشت را بروزن دوخشت مینویسند اما در عربی برای اینکه حروف اصلی و زائد کلمه هم معلوم گردد کلیهٔ فعلها و اسمهای متصرف را با سه حرف (ف ع ل) می سنجند بدینگونه که هم وزن کلمه را ازین سه حرف بنا میکنند و میزان آن قرار میدهند مثلاً میگویند کَاتِبٌ بروزن فَاعِلٌ و یَسْتَخْرِجُ بروزن یَسْتَفْعِلُ.

۸۵- قاعدهٔ سنجیدن کلمات با فا، عین و لام اینست که برابر حرف اول از حروف اصلی کلمه فا، و برابر حرف دوم عین و برابر حرف سوم لام میگذارند مثلاً

میگویند عَلِمَ بروزن فَعِلَ و رَجُلٌ بروزن فَعُلٌ و اگر اصول کلمه از سه حرف بیشتر باشد لام را مکرر میکنند مثلاً میگویند دَحْرَجَ بروزن فَعْلَلَ و سَفَرْجَلٌ بروزن فَعَلَّلٌ و هرگاه در کلمه حرف زائد باشد عین آن را در برابرش در میزان زیاد میکنند مانند اِسْتَعْلَمَ بروزن اِسْتَفْعَلَ و دِجَّالٌ بروزن فِعَّالٌ و تَدَحْرَجَ بروزن تَفَعْلَلَ و سَفَرْجَلَةٌ بروزن فَعَلَّلَةٌ.

۸۶- نظر بقاعدهٔ یاد شده از حروف اصلی هر کلمه حرفی را که وقت سنجیدن در برابر فا، می افتد فا، کلمه و آن را که برابر عین می افتد عین کلمه و آنرا که مقابل لام واقع میشود لام کلمه میخوانند و در کلمات چهار حرفی و پنج حرفی لام کلمه را باول و دوم و سوم مقید میسازند مثلاً در لفظ دَحْرَجَ دال فَاءُ الْفِعْل و حا، عَیْنُ الْفِعْل و را، لَامُ الْفِعْل اول و جیم لَامُ الْفِعْل دوم خوانده میشود.

پرسش و تمرین - قاعدهٔ تعیین وزن و تلفظ کلمات در فارسی و عربی چیست؟ قاعدهٔ سنجیدن کلمات عربی با فا، و عین و لام چیست؟ هر یک از حروف اصلی کلمه را چه میخوانند؟

این فعلها را با فا، و عین و لام بسنجید و فا، و عین و لام هر یک و حروف زائد آنها را که حرف زائد دارند معین کنید.

رَکِبَ (سوار شد)، بَلَغَ (رسید)، عَوِجَ (کج شد)، خَدَعَ (فریب داد) اِرْتَکَبَ (بکار برد)، اِعْوَجَّ (کج شد)، اِنْخَدَعَ (فریب خورد)، بَالَغَ

(مبالغه کرد)، خَلَقَ (آفرید)، دَکَّ (درهم آمیخت)، خادَعَ (بمکر رفتار کرد)
حَفِظَ (نگاه داشت)، بَلْبَلَ (مشوّش ساخت)، بَلَّغَ (رسانید)، اِخْلَوْلَقَ
(کهنه شد)، تَخَلَّقَ (خوی گرفت)، اَبْلَغَ (ابلاغ کرد)، تَبَلْبَلَ (مشوّش شد)،
جَلَسَ (نشست)، قَرُبَ (نزدیک شد)، طَأْمَنَ (آرام ساخت)،.
اِسْتَحْفَظَ (نگاهبانی کرد)، اِقْتَرَبَ (نزدیک شد)، جالَسَ (همنشینی کرد)،
اِطْمَأَنَّ (آرام شد)، تَحَفَّظَ (خودداری کرد)، تَقارَبَ (نزدیک شد)، حَرْجَمَ
(گرد کرد)، هَلَكَ (نابود شد)، كَبُرَ (بزرگ شد)، اِحْرَنْجَمَ (گرد شدند)،
اِسْتَهْلَكَ (نابود کرد)، حَسُنَ (نیکو شد)، اَجْلَسَ (نشانید)، تَكَبَّرَ
(بزرگی بخود بست)، اِسْتَحْسَنَ (نیکو شمرد)، تَهالَكَ (حریص شد)، كَبَّرَ
(بزرگ ساخت)، اَحْسَنَ (نیکوئی کرد).

ابواب ثلاثی مجرّد

۸۷- فعل ثلاثی مجرّد نظر بحرکت عین (دومین حرف اصلی) ماضی و مضارع شش نوع یا شش باب است.

باب اوّل فَعَلَ یَفْعُلُ مانند نَصَرَ یَنْصُرُ
باب دوم فَعَلَ یَفْعِلُ مانند ضَرَبَ یَضْرِبُ
باب سوم فَعَلَ یَفْعَلُ مانند مَنَعَ یَمْنَعُ

باب چهارم فَعِلَ یَفْعَلُ مانند عَلِمَ یَعْلَمُ
باب پنجم فَعِلَ یَفْعِلُ مانند حَسِبَ یَحْسِبُ
باب ششم فَعُلَ یَفْعُلُ مانند شَرُفَ یَشْرُفُ

پرسش و تمرین - فعل ثلاثی مجرّد نظر بحرکت عین ماضی و مضارع چند باب است؟ شش باب ثلاثی مجرّد را بگوئید و بیان کنید که عین ماضی و مضارع هر باب چه حرکت دارد؟.
ماضی و مضارع این مصدرهای ثلاثی مجرّد را که باب آنها تعیین شده است با تلفظ درست بگوئید و تصریف کنید

باب اوّل اَمْر (فرمان دادن)، اَخْذ (گرفتن)، قُعُود (نشستن) تَرْك (گذاردن)، دُخُول (درآمدن).

باب دوم كَسْب (بدست آوردن)، رُجُوع (برگشتن)، صَبْر (شکیبائی کردن) عَدْل (داد کردن)، عِرْفان (شناختن).

باب سوم جَمْع (گرد کردن)، دَفْع (راندن)، فَتْح (گشودن)، سُؤال (پرسیدن)، ذَهاب (رفتن).

باب چهارم سَمْع (شنیدن)، شُرْب (آشامیدن)، فَرَح (شاد شدن) شَبَع (سیر شدن)، رِبْح (سود آوردن).

باب پنجم یَأْس (نومید شدن)، یُبْس (خشک شدن)، وَرْث (دانش بردن) وُثُوق (اعتماد داشتن)، وَرَم (آماس کردن).

باب ششم قُرب (نزدیک شدن)، بُعد (دور شدن)، کَرامَة (بزرگوار بودن)، ضَعافَة (ناتوان بودن)، حُسن (نیکو بودن).

ابواب ثلاثی مزیدفیه

۸۸- برای فعل ثلاثی مزیدفیه تا چهارده وزن یا باب شمرده و یاد کرده اند و مشهور این اوزان ده است.

شماره	باب	مانند	ترجمهٔ فارسی	اصل مجرّد	حرف زائد
۱	اَفعَلَ	اَکرَمَ	گرامی داشت	کَرُمَ	اَ
۲	فَعَّلَ	فَرَّحَ	شاد ساخت	فَرِحَ	د
۳	فاعَلَ	قاتَلَ	کارزار کرد	قَتَلَ	ا
۴	تَفَعَّلَ	تَعَلَّمَ	فراگرفت	عَلِمَ	ت - ل
۵	تَفاعَلَ	تَخاصَمَ	دشمنائی کرد	خَصَمَ	ت - ا
۶	اِفتَعَلَ	اِکتَسَبَ	کسب کرد	کَسَبَ	اِ - ت
۷	اِنفَعَلَ	اِنکَسَرَ	شکسته شد	کَسَرَ	اِ - ن
۸	اِفعَلَّ	اِحمَرَّ	سرخ شد	حَمُرَ	اِ - ر
۹	اِستَفعَلَ	اِستَخرَجَ	بیرون آورد	خَرَجَ	ا - س - ت
۱۰	اِفعَوعَلَ	اِعشَوشَبَ	سبز و پرگیاه شد	عَشُبَ	ا - و - ش

۸۹- بر مجرد هر یک از سه باب اوّل (چنانکه از جدول بالا استفاده میشود) یک حرف و در پنج باب بعد از آن (از چهار تا هشت) دو حرف و در دو باب بعد (از نُه تا ده) سه حرف زیاد شده است.

۹۰- همزه اَفعَلَ قطع و همزهٔ اوزان دیگر از اِفتَعَلَ تا اِفعَوعَلَ وصل است.

پرسش و تمرین- فعل ثلاثی مزیدفیه چند وزن یا باب دارد؟ ده وزن یا ده باب مشهور ثلاثی مزیدفیه را بشمرید؟ بابهائی که یک حرف زائد دارد چند و کدام است؟ بابهائی که دو حرف زائد دارد چند و کدام است؟ بابهائی که سه حرف زائد دارد چه طور؟ همزهٔ کدام یک از ده وزن قطع و همزهٔ کدام یک وصل است؟.

افعال ذیل را بیان کنید که هر یک از چه باب و اصل مجرد و حرف زائدش چیست.

اِستَعطَفَ (درخواست مهربانی کرد)، اِخشَوشَبَ (خشک و سخت شد)، اَفلَحَ (رستگار شد)، تَفَکَّرَ (اندیشید)، اِنقَطَعَ (بریده شد)، اِمتَثَلَ (اطاعت کرد)، جادَلَ (ستیزه کرد)، تَثاقَلَ (کندی و سنگینی نمود)، هَذَّبَ (پیراست)، اِسوَدَّ (سیاه شد)، اِخضَوضَبَ (سبز شد)، اَحرَقَ (سوزانید) تَاَدَّبَ (ادب آموخت)، اِنعَزَلَ (یکسوی شد)، اِعتَمَدَ (اعتماد نمود)، راسَلَ (نامه نگاری کرد)، تَباحَثَ (گفتگو کرد)، قَصَّرَ (کوتاه ساخت)، اِبیَضَّ (سفید شد)، اِستَعلَمَ (استعلام نمود)، اِندَرَسَ (کهنه شد).

تَهَذَّبَ (پیراسته شد)، اَنقَذَ (نجات داد)، اِلْتَفَتَ (توجه کرد - نگریست)، سافَرَ (سفر کرد)، اِغْرَوْرَقَ (پر اشک شد)، تَباعَدَ (دوری جست)، اِسْمَرَّ (گندم گون شد)، اِسْتَغْفَرَ (طلب آمرزش کرد)، حَدَّثَ (سخن راند).

از سی فعل مجرد زیر هر فعل را یکی از ابواب مزید فیه (بترتیب جدول) ببرید.

نَشَدَ (منادی کرد)، حَسُنَ (نیکو شد)، فَهِمَ (دریافت)، قَدَمَ (پیش گرفت)، اَلِفَ (انس گرفت)، عَجِلَ (زود شد)، نَزَعَ (برکند - برکشید) نَظَرَ (نگاه کرد)، شَهِدَ (حاضر شد)، عَجِبَ (شگفتی نمود)، مَسَكَ (چنگ زد)، كَلَمَ (مجروح ساخت)، وَضَعَ (پست کرد) جَهِلَ (ندانست) كَثُرَ (بسیار شد)، نَقَدَ (بازدید کرد)، جَهَدَ (رنج برد)، نَفَعَ (سود بخشید)، جَذَبَ (کشید)، عَلَسَ (باژگونه ساخت) قَلَبَ (زیر و بالا کرد) زَرِقَ (کبود شد)، خَضِرَ (سبز و تازه شد)، عَوِجَ (کج شد)، حَقُرَ (کوچک شد) رَحِمَ (مهر آورد)، عَمِلَ (بجای آورد)، عَذُبَ (شیرین و گوارا شد) خَلِقَ (کهنه شد) حَدِبَ (کوژ شد).

ابواب رباعی مجرّد و مَزیدٌ فیه

۹۱- فعل رباعی مجرد یک وزن یا یک باب دارد و آن فَعْلَلَ است مانند دَحْرَجَ (غلطانید) و زَلْزَلَ (لرزانید).

۹۲- فعل رباعی مزیدٌ فیه سه وزن یا سه باب دارد بدینقرار.

باب	مانند	ترجمه	اصل مجرّد	حرف زائد
باب ۱ تَفَعْلَلَ	تَدَحْرَجَ	غلطید	دَحْرَجَ	ت
باب ۲ اِفْعَنْلَلَ	اِحْرَنْجَمَ	گرد و انبوه شد	حَرْجَمَ	ا - ن
باب ۳ اِفْعَلَلَّ	اِقْشَعَرَّ	لرزه گرفت	قَشْعَرَ	ا - ر

۹۳- در باب اوّل چنانکه در جدول ملاحظه میشود یک حرف و در هر یک از دو باب دیگر دو حرف زیاد شده است.

۹۴- همزهٔ اِفْعَنْلَلَ و اِفْعَلَلَّ نیز وصل است.

پرسش و تمرین- فعل رباعی مجرد چند وزن یا چند باب دارد؟ فعل رباعی مزید فیه چند وزن یا چند باب دارد؟ در هر یک از بابهای رباعی مزید فیه چند حرف زیاد شده است؟ همزهٔ اِفْعَنْلَلَ و اِفْعَلَلَّ وصل است یا قطع.

افعال ذیل را بیان کنید که هر یک از چه باب و مجردش کدام و حرف زائدش چیست.

تَبَرْقَعَ (روی بند پوشید)، اِقْرَنْمَطَ (تنگ و بهم نزدیک شد)، تَخَلْخَلَ (پای برنجن پوشید)، اِشْمَأَزَّ (متنفر شد)، اِبْذَعَرَّ (پراکنده شد)، تَبَعْثَرَ

(زیر و رو شد)، اِقْرَنْصَفَ (شتافت)، اِشْمَخَرَّ (دراز و بلند شد)،
اِحْبَنْطَأَ (پر باد و خشم شد)، اِدْلَهَمَّ (تیره شد)، تَبَصْبَصَ (دم لابه کرد)،

از نه فعل زیر هر سه فعل را یکی از بابهای رباعی مزیدٌ فیه (بترتیب جدول) ببرید.

قَهْقَرَ (بعقب برگشت)، لَأْلَأَ (برافروخت)، فَرْعَنَ (تکبر کرد)،
طَرْمَسَ (تیره و ترش شد - روی)، خَرْطَمَ (بینی بالا انداخت - تکبر کرد)، فَرْقَعَ (انگشتان را به پشت شکست)، شَمْعَلَ (پراکنده شد)، ذَمْهَرَ (از خشم سرخ و برافروخته شد)
طَمْأَنَ (آرام ساخت).

سالم و غیر سالم

۹۵- فعل نظر بنوع حروف اصلی چهار قسم است سالم و مهموز و مضاعف و معتل

۹۶- سالم فعلی است که هیچیک از حروف اصلیش همزه و حرف علت (واو و الف و یاء) نباشد و دو حرف اصلیش هم از یک جنس نباشد مانند کَتَبَ (نوشت) و نَصَرَ (یاری کرد) و ذَهَبَ (رفت).

۹۷- مهموز فعلی است که در حرف اصلیش همزه باشد مانند أَمَرَ (فرمان داد) که فائش همزه (مهموزالفاء) است و سَأَلَ (پرسید) که عینش همزه (مهموزالعین) است و قَرَأَ (خواند) که لامش همزه (مهموزاللام) است.

۹۸- مضاعف فعلی است که دو حرف اصلیش از یک جنس باشد مانند

مَدَّ (کشید) که عین و لامش هر دو دال است و زَلَّ (لغزید) که عین و لامش هر دو لام است.

۹۹- معتل فعلی است که در حرف اصلیش حرف علت باشد مانند وَعَدَ (وعده کرد) قَالَ (گفت) رَضِيَ (خشنود شد).

۱۰۰ معتل را اگر فائش حرف علت باشد معتل الفاء و مثال و اگر عینش حرف علت باشد معتل العین و اجوف و اگر لامش حرف علت باشد معتل اللام و ناقص مینامند مثال مانند وَعَدَ (وعده کرد) و يَسَرَ (آسان شد) اجوف مانند قَالَ (گفت) و بَاعَ (فروخت)، ناقص مانند دَعَا (خواند) و رَمَى (انداخت).

۱۰۱- معتل را اگر دو حرف علت داشته باشد لفیف میخوانند و آن یا مفروق است یا مقرون، مفروق آن است که فاء و لامش حرف علت باشد مانند وَقَى (حفظ کرد) مقرون آن است که عین و لامش حرف علت باشد مانند طَوَى (در پیچید)

پرسش و تمرین - فعل نظر بنوع حروف اصلی چند قسم است؟ سالم چگونه فعلی است؟ مهموز چگونه فعلی است و چند قسم است؟ مضاعف کدام است؟ معتل چگونه فعلی است؟ معتلی که یک حرف علت دارد چند قسم است؟ معتلی را که دو حرف علت دارد چه میخوانند و چند قسم است؟

سالم و مضاعف و انواع مهموز و معتل را از فعلهای زیر معین کنید.

وَجَدَ (یافت)، يَرْجُو (امید میدارد)، اسْتَمَدَّ (مدد خواست)، خَشَعَ

(فروتنی کرد)، یَسْتَرْضِی (طلب خشنودی میکند)، تَأَمَّرَ (نگاشش کرد)، سَفِهَ (بیخرد شد)، أَیْأَسَ (نومید ساخت)، وَفَی (تمام پرداخت)، أَفَلَ (پنهان شد - غروب کرد)، بَاتَ (شب بروز آورد)، اِسْتَکْرَهَ (ناخوش داشت)، صَیَّرَ (گردانید)، لَؤُمَ (فرومایه شد)، اِسْتَوْهَبَ (طلب بخشیدن کرد)، وَهَیَ (سست شد)، حَمِدَ (سپاس گزارد)، یَسُرُّ (خوشحال میکند)، بَرِیءَ (بیزاری نمود)، تَعَجَّبَ (شگفتی نمود)، یَخُونُ (خیانت میکند)، یَمُنَ (مبارک شد)، اِسْتَقَامَ (ثابت و پابرجای شد)، هَدَی (راهنمائی کرد)، اِنْزَوَی (گوشه نشین شد)، تَیَقَّنَ (یقین کرد)، أَقْرَضَ (وام داد)، اِبْتَدَأَ (آغاز کرد)، نَوَی (قصد کرد)، خَشِیَ (ترسید).

فعلهای سالم و مضاعف و مهموز و معتل را که درین عبارات است معین کنید.

مَنْ طَلَبَ شَیْئاً وَجَدَّ وَجَدَ . — هر که چیزیرا بجوید و بکوشد می یابد.

اَلْحَسُودُ لَا یَسُودُ . — حسود سروری نمی یابد.

اَلصِّدْقُ یَزِینُ وَالْکِذْبُ یَشِینُ . — راستگوئی آرایش میدهد و دروغگوئی زشتی می آورد.

اَلْکَرِیمُ إِذَا وَعَدَ وَفَی . — بزرگ وقتیکه وعده کرد وفا میکند.

رُبَّ حَرْبٍ شُبَّتْ مِنْ لَفْظَةٍ . — بسا جنگ که از یک کلمه برپای شده است.

مَنْ لَانَتْ کَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ . — کسی که سخنش نرم باشد دوستیش واجب است.

اَلْکَسَلُ یُورِثُ الْفَشَلَ . — تنبلی زبونی می آورد.

کَذَبَ مَنِ ادَّعَی وَخَابَ مَنِ افْتَرَی . — هر که ادعا کرد دروغ گفت و هر که دروغ بست نومید شد.

اَلْمَرْءُ یُعْرَفُ بِقَوْلِهِ وَیُوصَفُ بِفِعْلِهِ . — مرد بگفتارش شناخته میشود و بکردارش توصیف میشود.

صَاحِبِ الْأَخْیَارَ تَأْمَنْ مِنَ الْأَشْرَارِ . — با نیکان مصاحبت کن تا از بدان ایمن باشی

إِنَّ الْجَوَادَ قَدْ یَکْبُو . — اسب نیک گاهی بروی میرود.

لِکُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَی . — هر کس را نیت اوست.

اَلطَّمَعُ یَرْمِی صَاحِبَهُ فِی الْبَلَاءِ . — طمع صاحب خود را در بلا می افکند.

فَازَ مَنْ سَلِمَ مِنْ شَرِّ نَفْسِهِ . — هر کس از شر نفس خود سالم ماند رستگار است.

أَیْقَنْتُ أَنَّ الْمُجْتَهِدَ یَنْجَحُ . — یقین دارم که کوشنده کامیاب میشود.

مَنْ تَأَنَّی نَالَ مَا تَمَنَّی . — هر که مدارا کرد بآنچه آرزو داشت رسید.

اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ . — هر کس با آنکه دوست دارد قرین است.

مَنْ صَمَتَ نَجَا . — هر که خموشی گزید نجات یافت.

مَنْ جَادَ بِمَالِهِ جَلَّ . — هر که از مال خود بخشید بزرگ شد.

لَا تَسْأَلْ عَنِ الْمَرْءِ وَسَلْ عَنْ قَرِینِهِ . — از انسان مپرس و از رفیقش بپرس.

أَدِّبْ أَوْلَادَكَ تَنْفَعْهُمْ . — فرزندانت را ادب کن تا بآنها سود برسانی
باشی.

لازم و متعدّی

۱۰۲- فعل یا لازم است یا متعدّی.

۱۰۳- لازم فعلی است که بفاعل تنها پیدا شود مانند جَلَسَ (نشست) که اگر بگوییم جَلَسَ الْمُعَلِّمُ (آموزگار نشست) معنی تمام است.

۱۰۴- متعدّی فعلی است که بفاعل تنها پیدا نشود و مفعولی هم بخواهد مانند کَسَرَ (شکست) که اگر بگوییم کَسَرَ الْخادِمُ (نوکر شکست) معنی تمام نیست و وقتی تمام خواهد بود که بگوییم کَسَرَ الْخادِمُ قَدَحاً (نوکر قدحی را شکست).

۱۰۵- فعل لازم ثلاثی مجرّد را اگر بباب اَفْعَلَ یا فَعَّلَ برند متعدّی میشود مانند جَلَسَ (نشست) اَجْلَسَ (نشانید) عَظُمَ (بزرگ شد) عَظَّمَ (بزرگ داشت).

پرسش و تمرین- فعل نظر بخواستن و نخواستن مفعول چند قسم است؟ لازم کدام است؟ متعدّی کدام است؟ فعل لازم ثلاثی مجرّد را بکدام باب که برند متعدّی میشود؟

لازم و متعدّی این فعلها را جدا کنید.

ضَحِكَ (خندید)، بَكىٰ (گریست)، اَحَبَّ (دوست داشت)، اَبْغَضَ (دشمن داشت)، جَبَرَ (مرمّت کرد)، کَسَرَ (شکست)، خَفَّ (سبک شد)، ثَقُلَ (سنگین شد)، اِسْتَراحَ (آسوده شد)، تَعِبَ (خسته شد)، اَشْعَلَ (روشن کرد)، اَطْفَأَ (خاموش کرد)، باعَ (فروخت)،

شَرىٰ (خرید)، قَرُبَ (نزدیک شد)، بَعُدَ (دور شد)، اَتىٰ (آمد)، ذَهَبَ (رفت)، اِخْتَفىٰ (نهان شد)، ظَهَرَ (آشکار شد)، رَبِحَ (سودمند افتاد)، خَسِرَ (زیان کرد)، اَماتَ (میرانید)، اَحْيىٰ (زنده کرد)، قامَ (برخاست)، قَعَدَ (نشست)، ذَكَرَ (بیاد آورد)، نَسِيَ (فراموش کرد)، صَدَقَ (راست گفت)، كَذَبَ (دروغ گفت)، جَمَعَ (گرد آورد) فَرَّقَ (پراکنده ساخت)، نامَ (خوابید)، اِسْتَيْقَظَ (بیدار شد)، اَكْرَمَ (گرامی داشت)، اَهانَ (خوار داشت)، نَزَلَ (فرود آمد)، صَعِدَ (بالا رفت)، اَصْلَحَ (درست کرد)، اَفْسَدَ (خراب کرد)، قَطَعَ (برید)، وَصَلَ (پیوست)، تَحَرَّكَ (جنبید)، سَكَنَ (آرام ماند).

تفاوت معنی هر یک از این دو فعلها را بیان کنید.

ضَحِكَ اَضْحَكَ، بَكىٰ اَبْكىٰ، خَفَّ خَفَّفَ. ثَقُلَ اَثْقَلَ، تَعِبَ اَتْعَبَ، قَرُبَ قَرَّبَ، بَعُدَ بَعَّدَ، ذَهَبَ اَذْهَبَ، ظَهَرَ اَظْهَرَ، قَعَدَ اَقْعَدَ، قامَ اَقامَ، نَسِيَ اَنْسىٰ، ذَكَرَ ذَكَّرَ، صَدَقَ صَدَّقَ، كَذَبَ كَذَّبَ، نامَ اَنامَ،

این فعلهای لازم را بباب اَفْعَلَ، فَعَّلَ برید و با معنی بگویید و بنویسید ذَكَرَ (یاد کرد) نَزَلَ (فرود آمد)، دَفِئَ (گرم شد)، رَجَحَ (برتر آمد)، رَحُبَ (وسیع شد)

زَلَقَ «لغزید»، سَخُنَ «گرم شد»، بَرُدَ «سرد شد»، يَبِسَ «خشکید»، يَقِظَ «بیدار شد»، كَبُرَ «بزرگ شد»، صَغُرَ «کوچک شد»، عَجَزَ «ناتوان آمد»، غَرِقَ «غرق شد»، ضَعُفَ «ناتوان شد»،

لازم و متعدی فعلهایی را که در این جمله هاست معین کنید.

خَلَقَ اللهُ الْعَالَمَ.	خدا جهان را آفرید.
اَلشَّمْسُ تُنِيرُ الْأَرْضَ.	خورشید زمین را روشن میسازد.
يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.	نمک در آب می گدازد.
اِشْتَعَلَتِ النَّارُ فِي الْحُجْرَةِ.	آتش در اطاق شعله ور گردید.
نَزَلَ الْمَطَرُ.	باران آمد.
أَنْزَلَ اللهُ الْمَطَرَ.	خدا باران بارانید.
اَلْوَلَدُ الصَّالِحُ يَحْتَرِمُ أَبَاهُ.	فرزند شایسته پدرش را حرمت میدارد.
فَرِحَ الْجَيْشُ بِانْتِصَارِهِ.	لشکر بنصرت یافتن خود شاد است.
اَلْجُنْدِيُّ يَحْمِي الْوَطَنَ.	سرباز میهن را حفظ میکند.
تَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ بَيْنَنَا.	نامه ها در میان ما پیاپی گردید.
تَشَابَهَ الْأَمْرُ عَلَيْنَا.	کار بر ما مشتبه گردید.
قَابِيلُ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ.	قابیل برادر خود هابیل را بقتل رسانید.

اَلْمُؤْمِنُ يَخَافُ اللهَ.	مؤمن از خدا میترسد.
اِنْعَكَسَتْ أَشِعَّةُ الشَّمْسِ عَلَى صَفْحَةِ الْمَاءِ.	اشعهٔ خورشید بر روی آب منعکس گردید.
كَثُرَتِ التَّرْجَمَةُ فِي عَهْدِ الرَّشِيدِ.	ترجمهٔ کتاب در روزگار رشید بسیار شد.
أَكْرِمْ عُظَمَاءَ الرِّجَالِ.	مردان بزرگ را بزرگ دار.
اِنْتَصَرَ الْمُحَارِبُونَ.	جنگجویان غلبه یافتند.
لَقِيتُ أَخِي فِي السُّوقِ.	برادرم را در بازار دیدم.
فَاضَتِ الْكَأْسُ.	جام لبریز شد.
اِنْكَسَرَتِ الْعَصَا.	چوبدستی شکست.
كَسَرْتُ الْعَصَا	چوبدستی را شکستم.
ضَاعَ كِتَابِي فِي الْمَدْرَسَةِ.	کتابم در مدرسه گم شد.
أَضَعْتُ كِتَابِي فِي الْمَدْرَسَةِ.	کتابم را در مدرسه گم کردم.
اَلنَّارُ تَلْتَهِبُ.	آتش زبانه میکشد.
اَلنَّارُ تُحْرِقُ.	آتش می سوزاند.
اَلْأَلْمَاسُ يَبْرُقُ.	الماس برق میزند
اَلْقَلَمُ يَكْتُبُ.	قلم می نویسد.
اَلشَّجَرَةُ تُثْمِرُ.	درخت بر میدهد.

اَلْمِنْجَلُ يَحْصِدُ. (داس درو میکند.)

اَلْفَاْسُ تَقْطَعُ. (تبر می برد.)

اَلْوَرَقَةُ تَسْقُطُ. (برگ می افتد.)

معلوم و مجهول

۱۰۶- فعل متعدی بدو صورت معلوم و مجهول استعمال میشود.

۱۰۷- معلوم فعلی است که بفاعلش نسبت داده شود مانند قَطَعَ النَّجَّارُ الْخَشَبَ (درودگر چوب را برید) که بریدن چوب بدرودگر نسبت داده شده است.

۱۰۸- مجهول فعلی است که فاعلش را ذکر نکنند و نسبتش را بمفعول دهند مانند قُطِعَ الْخَشَبُ (چوب بریده شد)

۱۰۹- قاعدهٔ مجهول ساختن ماضی اینست که حرف پیش از آخرش را (ماقبل آخرش) کسره دهند و هر حرف متحرک را که پیش از آنست ضمه دهند مانند کُتِبَ، اُکْرِمَ، تُقُبِّلَ، اُکْتُتِبَ، اُسْتُخْرِجَ مجهول کَتَبَ، اَکْرَمَ، تَقَبَّلَ، اِکْتَتَبَ، اِسْتَخْرَجَ

۱۱۰- قاعدهٔ مجهول ساختن مضارع اینست که حرف پیش از حرف آخرش را (ماقبل آخرش را) فتحه دهند اگر مفتوح نباشد و حرف اولش را مضموم سازند اگر مضموم نباشد یُکْتَبُ، یُکْرَمُ، یُتَقَبَّلُ، یُکْتَتَبُ، یُسْتَخْرَجُ مجهول یَکْتُبُ، یُکْرِمُ، یَتَقَبَّلُ، یَکْتَتِبُ، یَسْتَخْرِجُ.

پرسش و تمرین- فعل متعدی بچند صورت استعمال میشود؟ فعل معلوم کدام است؟ فعل مجهول کدام؟ قاعدهٔ مجهول ساختن ماضی چیست؟ قاعدهٔ مجهول ساختن مضارع چیست؟

این فعلهای معلوم را بصورت مجهول درآورید.

نَصَرَ (یاری کرد)، عَرَفَ (شناخت)، مَنَعَ (بازداشت)، شَرِبَ (آشامید)، حَسِبَ (پنداشت)، حَمِدَ (سپاس گزارد)، اَنْزَلَ (فرود آورد)، اَرْسَلَ (فرستاد)، عَطَّلَ (بیکار گذارد)، بَشَّرَ (مژده داد)، قَاتَلَ (کارزار کرد)، عَاهَدَ (پیمان کرد)، اِعْتَبَرَ (پند گرفت)، اِحْتَمَلَ (تحمل کرد)، تَذَكَّرَ (بیاد آورد)، تَعَلَّمَ (فرا گرفت)، تَعَاهَدَ (سرپرستی و عهده داری کرد)، تَجَانَبَ (دوری جست)، اِسْتَفْهَمَ (پرسید)، اِسْتَعْلَمَ (پرسید)، تَرْجَمَ (ترجمه کرد)، دَحْرَجَ (غلطانید)، یَنْصُرُ (یاری میکند)، اَعْرِفُ (میشناسم)، نَمْنَعُ (بازمیداریم)، تَشْرَبُ (می آشامد)، یَحْسَبُ (می پندارد)، اَحْمَدُ (سپاس می گزارم)، نُنْزِلُ (فرود می آوریم)، یُرْسِلُ (میفرستد)، یُعَطِّلُ (بیکار میگذارد)، یُبَشِّرُ (مژده میدهد)، تُقَاتِلُ (کارزار میکنی)، تُعَاهِدُ (پیمان میکنی)، تَعْتَبِرُ (پند میگیری)، تَحْتَمِلُ (تحمل میکنی)، اَتَذَكَّرُ (بیاد می آورم)، اَتَعَلَّمُ (فرا میگیرم)، اَتَعَاهَدُ (عهده دار میشوم)، اَتَجَانَبُ (دوری میجویم)، نَسْتَفْهِمُ (میپرسیم)، نَسْتَعْلِمُ (میپرسیم).

تُتَرْجِمُ «ترجمه میکند»، تُدَحْرِجُ «می غلطاند».

فعلهای معلوم و مجهول را که درین جمله هاست معیّن کنید

قَدْ يُرْزَقُ الْمَرْءُ مِنْ غَيْرِ سَعْيٍ — انسان گاهی بی هیچ کوشش روزی داده میشود.

تُحْفَرُ الْآبَارُ فِي الْأَرْيَافِ — چاهها در مزرعه ها کنده میشود.

لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ — بایشان رخصت داده نمیشود تا عذر بخواهند.

يُسْتَخْرَجُ النُّحَاسُ مِنَ الْمَعْدِنِ — مس از کان بیرون آورده میشود.

يُرْفَعُ قَدْرُ الْمُجْتَهِدِ — پایه شخص کوشنده بلند میشود.

ذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ — مرا با آنکس که این خبر را دروغ میشمارد بگذار.

يُحْرَمُ الْكَسْلَانُ — تنبل محروم میشود.

يُثَابُ الطَّائِعُ — فرمانبردار پاداش داده میشود.

مَنْ زَرَعَ الْكَسَلَ حَصَدَ الْفَقْرَ — کسی که تنبلی کاشت بینوایی دروید.

لَا يُؤْخَذُ الْجَارُ بِذَنْبِ الْجَارِ — همسایه بگناه همسایه گرفته نمی شود.

أُخِذَ الْجَانِي بِذَنْبِهِ — گناهکار بگناهش گرفته شد.

الْأَمَانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ — درستکاری روزی را جلب میکند و نادرستی درویشی را.

يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ — آنچه را فرمان داده میشوند بجا می آورند.

مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ — هر که شمشیر ستم بکشد با همان کشته میشود.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا. — آدمی ناتوان آفریده شده است.

مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ. — کسی که برای خود فریفته شود گمراه میشود.

تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا. — سخن بگویید تا شناخته شوید.

مَنْ تَوَقَّرَ وُقِّرَ وَمَنْ تَكَبَّرَ حُقِّرَ. — کسی که وقار پیشه کند محترم میشود و کسی که تکبر ورزد حقیر میشود.

بِقَدْرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي. — مراتب بلند باندازه رنج بدست آورده میشود.

وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهِرَ اللَّيَالِي. — وآنکس که جویای بلندی است شبها را بیداری میکشد.

این جمله ها را که مشتمل بر فعل معلوم است با فعل مجهول ادا کنید

يَأْكُلُ الصَّبِيُّ التُّفَّاحَةَ   أَكَلَ الصَّبِيُّ التُّفَّاحَةَ   قَطَعَ النَّجَّارُ الْخَشَبَ
يَقْطَعُ النَّجَّارُ الْخَشَبَ   قَطَفَ الْبُسْتَانِيُّ الزَّهْرَ   يَقْطِفُ الْبُسْتَانِيُّ
الزَّهْرَ   أَطْعَمَ الْغَنِيُّ الْجَائِعَ   يُطْعِمُ الْغَنِيُّ الْجَائِعَ   حَبَسَ الْقَاضِي
السَّارِقَ   يَحْبِسُ الْقَاضِي السَّارِقَ   ضَبَطَ الْحَارِسُ اللِّصَّ   يَضْبِطُ
الْحَارِسُ اللِّصَّ   أَكْرَمَ وَالِدُكَ الضَّيْفَ   يُكْرِمُ وَالِدُكَ الضَّيْفَ
سَاعَدَ الْأَمِيرُ الْبَائِسِينَ   يُسَاعِدُ الْأَمِيرُ الْبَائِسِينَ

ماضی و مضارع و امر

۱۱۱- فعل چنانکه در سال پیش دانسته اید بصورت ماضی و مضارع و امر استعمال میشود.

۱۱۲- صیغهٔ ماضی برای دلالت بر حدوث کار یا حالت وصفی در زمان گذشته وضع شده است مانند جاءَ (آمد) ذَهَبَ (رفت) حَسُنَ (نیکو شد) اِحْمَرَّ (سرخ شد).

۱۱۳- صیغهٔ مضارع برای دلالت بر حدوث کار یا حالت وصفی در زمان حال و آینده وضع شده است مانند: یَجِیءُ (می آید) یَذْهَبُ (میرود) یَحْسُنُ (نیکو میشود) یَحْمَرُّ (سرخ میشود).

۱۱۴- صیغهٔ امر برای دلالت بر طلب کار یا صفت و حالتی وضع شده است مانند جِیءْ (بیا) اِذْهَبْ (برو) اُحْسُنْ (نیکو شو) اِحْمَرَّ (سرخ شو)

پرسش و تمرین - فعل نظر بدلالت بر زمان بچند صورت استعمال میشود؟ صیغهٔ ماضی برای چه دلالتی وضع شده است؟ صیغهٔ مضارع برای چه دلالتی وضع شده است؟ صیغهٔ امر چطور.

افعال ماضی و مضارع و امر را که در این عبارات است معین کنید و هر قسم را جداگانه بنویسید.

اَحْسِنْ عَمَلَكَ وَلاٰ تَخَفْ مِنَ النّاسِ .	کردارت را نکو کن و از مردم مترس.
وَجِّهُوا آمالَكُمْ اِلىٰ مَنْ تُحِبُّهُ قُلوبُكُمْ .	آرزوها یتان را بکسی که دلتان او را دوست میدارد متوجه سازید.
كُلْ ما تَشْتَهي وَالْبَسْ ما تَشْتَهيهِ النّاسُ	بخور آنچه خود میخواهی و بپوش آنچه مردم میخواهند.
اَحِبَّ وَطَنَكَ .	میهنت را دوست بدار.
لا تَتَبَدَّلوا الْخَبيثَ بِالطَّيِّبِ .	پلید را عوض پاکیزه نگیرید.

اِجْتَنِبوا قَوْلَ الزّورِ .	از سخن باطل اجتناب کنید.
هُوَ الَّذي اَلَّفَ بَيْنَ قُلوبِكُمْ .	او کسی است که میان دلهای شما الفت انداخت.
سَتُبْصِرُ وَيُبْصِرونَ .	خواهی دید و می بینند.
صُونِي يَدَيْكِ عَنِ الْاَذىٰ .	دستهایت را از آزار مردم نگاهدار.
اِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ ما يُريدُ .	همانا که خدا آنچه میخواهد میکند.
قَدْ اُوتيتَ سُؤْلَكَ .	مسئول خود را داده شده ای.
اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبوا لَكَ الْاَمْثالَ .	ببین چگونه برای تو مثلها زدند.
نَظِّفْنَ اَسْنانَكُنَّ بَعْدَ الْغِذاءِ .	دندانهایتانرا پس از غذا پاک کنید.
ما تَدَّخِروا يَنْفَعْكُمْ .	آنچه ذخیره کنید بشما نفع میدهد.
اَقْبَلَ الصَّيْفُ وَاشْتَدَّ الْحَرُّ .	تابستان روی آورد و گرما سخت شد.
رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيّاً .	ویرا بمقامی بلند بالا بردیم.
رَبِّ اشْرَحْ لي صَدْري .	پروردگار من سینه مرا برای من گشاده دار.
اُشْكُرْنَ مَنْ رَبّاكُنَّ .	آنکس را که شما را تربیت کرده است سپاس گزارید.
نُحِبُّ جَلالَةَ الْمَلِكِ .	اعلیحضرت پادشاه را دوست میداریم.

بنای مضارع

۱۱۵- اصل فعلها ماضی است و دو فعل دیگر، مضارع و امر، یکی بیواسطه و دیگری بواسطه از ماضی گرفته میشود

۱۱۶- فعل مضارع را بطور مستقیم و بی واسطه از ماضی میگیرند و قاعدهٔ بنایش اینست که یکی ازین چهار حرف (ی ت أ ن) را در اول ماضی در آورند و اگر بهمزهٔ زائد آغاز شده باشد همزه را هم بیندازند چنانکه در مضارع کَتَبَ ، تَصَرَّفَ ، اِقْتَدَرَ ، اِسْتَخْرَجَ ، یَکْتُبُ ، یَتَصَرَّفُ ، یَقْتَدِرُ ، یَسْتَخْرِجُ گویند.

۱۱۷- یا و تا و همزه و نون را حروف مضارعت مینامند.

۱۱۸- حروف مضارعت را اگر ماضی چهار حرفی باشد مضموم (یُ تُ أُ نُ) و اگر جز این (یعنی سه حرفی یا پنج حرفی یا شش حرفی) باشد مفتوح (یَ تَ أَ نَ) می آورند چهار حرفی مانند اَکْرَمَ ، فَرَّحَ ، حَاسَبَ ، دَحْرَجَ که در مضارع آن یُکْرِمُ ، تُفَرِّحُ ، اُحَاسِبُ ، نُدَحْرِجُ بضم اول گفته میشود غیر چهار حرفی مانند کَتَبَ ، اِکْتَسَبَ ، اِسْتَغْفَرَ که در مضارع آن یَکْتُبُ یَکْتَسِبُ یَسْتَغْفِرُ بفتح اول گفته میشود.

پرسش و تمرین - اصل در افعال کدام است ؟ فعل مضارع را از کدام فعل میگیرند و قاعدهٔ بنایش چیست ؟ یا و تا و همزه و نون را چه مینامند ؟ حرف مضارعت را کجا مضموم و کجا مفتوح می آورند از ین فعلهای ماضی مطابق قاعده ای که دانستید مضارع بنا کنید.

اَقْبَلَ (روی آورد)، اَجْلَسَ (نشانید)، جَعَلَ (قرار داد)، بَذَلَ (بخشید)، صَرَّفَ (گردانید)، کَرَّمَ (بزرگ داشت)، حَادَبَ (کارزار کرد)

عَالَجَ (درمان کرد)، اِنْتَسَبَ (اظهار نسب کرد)، اِنْتَصَرَ (غلبه یافت)، تَفَضَّلَ (بزرگواری کرد)، تَقَبَّلَ (پذیرفت)، تَدَارَكَ (دریافت)، تَبَارَكَ (مبارک شد)، اِنْفَتَحَ (گشاده شد)، اِنْفَجَرَ (روان شد)، اِغْبَرَّ (گردآلود شد)، اِسْوَدَّ (سیاه شد)، اِسْتَنْسَخَ (رونویس کرد)، اِسْتَنْطَقَ (سخن درآورد)، اِعْذَوْذَبَ (بسیار گوارا شد)، اِعْلَوْلَبَ (چیرگی یافت)، بَعْثَرَ (زیر و رو کرد)، تَفَرْعَنَ (فرعونی نمود)، اِفْرَنْقَعَ (دور شد)، اِضْمَحَلَّ (نابود شد).

بنای امر

۱۱۹- فعل امر را از مضارع مخاطب میگیرند و قاعدهٔ بنایش اینست که حرف مضارعت (ت) را از اول مضارع مخاطب بیندازند پس اگر حرف بعد از آن متحرک باشد همان اول کلمه قرار دهند مانند تَعِدُ ، تُحَاسِبُ که امرش عِدْ ، حَاسِبْ می شود و اگر ساکن باشد همزهٔ وصلی بر سر آن در آورند مانند تَعْلَمُ ، تَغْتَبِرُ که امرش اِعْلَمْ ، اِعْتَبِرْ میشود.

۱۲۰- همزهٔ وصل را اگر عین مضارع مضموم باشد مضموم (اُ) می آورند و در سایر جاها مکسور (اِ) مضموم مانند اُدْخُلْ ، اُخْرُجْ که امر از تَدْخُلُ ، تَخْرُجُ است مکسور مانند اِفْهَمْ ، اِجْلِسْ ، اِعْتَبِرْ که امر از تَفْهَمُ ، تَجْلِسُ ، تَعْتَبِرُ است

۱۲۱- امر افعال (ثلاثی مزید فیه) همزه اش مفتوح و قطع است نه وصل مانند

أَكْرِمْ ، أَقْبِلْ ، أَجْلِسْ که امر از تُكْرِمُ ، تُقْبِلُ و تَجْلِسُ است.

پرسش و تمرین - فعل امر را از کدام فعل میگیرند و قاعدهٔ بنایش چیست ؟ همزهٔ وصلی که در اول امر می آورند در کجا مضموم است و در کجا مکسور ؟ امر کدام فعل همزه اش مفتوح و قطع است.

ازین مضارعها مطابق قاعده ای که دانستید فعل امر بنا کنید.

تَجِدُ (می‌یابی)، تَصِفُ (وصف میکنی)، تَضَعُ (میگذاری)، تَدَعُ (وامیگذاری)، تَجُودُ (می‌بخشی)، تَبِيعُ (میفروشی)، تُسَبِّحُ (تسبیح میگوئی)، تُجَالِسُ (همنشین میشوی)، تَتَبَصَّرُ (نیکو می بینی)، تَتَدَارَكُ (در مییابی)، تَتَبَرْقَعُ (روی بند میپوشی)، تَتَزَلْزَلُ (میلرزی)، تَتَذَكَّرُ (یاد میکنی)، تَطْلُبُ (میجوئی)، تَعْرِفُ (میشناسی)، تَنْزِلُ (فرود می آئی)، تَجْعَلُ (قرار میدهی)، تَسْتَمِعُ (می شنوی)، تُعْلِنُ (آشکار میسازی)، تَعْتَمِدُ (اعتماد میکنی)، تَنْعَزِلُ (یکسوی میشوی)، تَخْضَرُّ (سبز میشوی)، تَسْتَعْجِلُ (بشتاب میخواهی)، تَغْلَوْلِبُ (چیرگی مییابی)، تَفْرَنْقِعُ (دور میشوی)، تَطْمَئِنُّ (آرام میشوی).

تصریف فعل

۱۲۲- تصریف فعل آنست که فعل را بصورت ماضی و مضارع (معلوم و مجهول) و امر در آورند و الفاظ هر یک را با ضمیر غائب و مخاطب و متکلم که بدان چسبیده است

پرسش و تمرین - مثالی از تصریف لفیف مفروق و لفیف مقرون بیاورید.

این فعلهای لفیف را: وَشَى وَهَى وَأَى وَفَى وَعَى شَوَى غَوَى نَوَى دَوَى طَوَى مطابق مثال تصریف کنید.

ترجمهٔ فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید.

دُوِيتَ تَشْوِي عِيَا اِطْوِينَ وُقِيَ تَأْوُونَ. وَفَيْتُمْ شُوَا يَقُونَ وَعَيْتُنَّ يَغْوِينَ اِكْوِ طَوَيَا تُنْوَيْنَ اِشْوُوا وَشَوَا تَهِيَانِ نُوِينَ يَكْوِيَانِ هِينَ اِدْوِيَا يَشِي وَأَيْتَ كُوِيتُ تُرْوَوْنَ اِنْوِ وَشَيْتِ آشْوِي قِ نُطْوَى اِدْوِي وَهَتَا شَوَيْتُمَا يُوشَى اِطْوِيَا قُوا وَقَيْنَا.

ترجمهٔ عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید.

حفظ کرد، نقش و نگار کردند، وعده کردی، وفا کردید، سست شدم، نگاه داشتیم، بریان شد، داغ شدند، گمراه شدی، حفظ کرده شدید، در پیچیده شدم، بریان شدیم، سست میشود، وعده میکنند، وفا میکنی، گمراه میشوید، روایت میکنم، در می پیچم، نقش و نگار میشود، داغ میشوند، بریان می شوی، در پیچیده میشوید، حفظ کرده میشوم، نگاه داشته میشویم. حفظ کن، نقش و نگار کنید، وعده کن، وفا کنید، بریان کن. نیت کنید، روایت کن، در پیچید.

مبحث حرف

حروف جارّه و ناصبه و جازمه و شرط

۱۳۱- حرف چنانکه در سابق دانسته اید تصریف نمی شود و محل شرح و وصف آن در علم نحو است و در صرف کافی است که حرفهای مشهور را با ترجمهٔ فارسی و اسم نوع و صنف بشناسیم.

۱۳۲- حروف را بر حسب معنی یا بر حسب تأثیر در کلمات دیگر بچندین نوع تقسیم کرده و هر نوع و صنف را نامی نهاده اند و از آنجمله است حروف جارّه و حروف ناصبه و حروف جازمه و حروف شرط

۱۳۳- حرف جَرّ بر اسم داخل میشود و آنرا جرّ میدهد مانند وَاللهِ (سوگند بخدا) که واو بر لفظ اَللهُ داخل شده و آنرا مجرور ساخته است.

۱۳۴- حروف جاره نوزده است بِ (به) مِنْ (از) عَنْ (از) اِلیٰ (تا- به) عَلیٰ (بر) فِی (در) رُبَّ (ای بسا) حَتّیٰ (تا) کَ (مانند) لِ (برای) وَ تَ (سوگند به) مُذْ (از) مُنْذُ (از) خَلا (جز) عَدا (جز) حاشا (جز) لَوْلا (اگرنه) کَیْ (برای تا)

۱۳۵- حرف ناصب بر مضارع داخل میشود و آنرا منصوب می سازد مانند لَنْ اَکْتُبَ (هرگز نمی نویسم).

۱۳۶- حروف ناصبه چهار است اَنْ (که) لَنْ (هرگز نه) اِذَنْ (در این هنگام) کَیْ (تا اینکه).

۱۳۷- حرف جازم بر سر مضارع در می آید و آنرا مجزوم می سازد مانند لاٰتَکْتُبْ (منویس).

۱۳۸- حروف جازمه چهار است لَمْ (نه) لَمّا (هنوز نه) لِ (باید) لا (نه).

۱۳۹- حرف شرط افادهٔ معنی شرط میکند مانند اِنْ تَجْتَهِدْ تَنْجَحْ (اگر بکوشی کامیاب می شوی) که معنی شرط از اِنْ فهمیده میشود.

۱۴۰- حروف شرط چهار است اِنْ (اگر) اِذما (اگر) لَوْ (اگر) اَمّا (اما).

پرسش و تمرین- در صرف حروف را تا چه حد باید بشناسیم؟ حروف را بچه نظر تقسیم بانواع و اصناف کرده اند؟ حرف جرّ چه عمل میکند؟ حروف جارّه چند و کدام است؟ عمل حرف ناصب چیست؟ حروف ناصبه چند و کدام است؟ عمل حرف جازم چیست؟ حروف جازمه چند و کدام است؟ حرف شرط افادهٔ چه معنی میکند؟ حروف شرط چند و کدام است؟

انواع حروف را که درین جمله هاست معین کنید.

سافَرْتُ مِنْ شیرازَ اِلیٰ طِهْرانَ	از شیراز بطهران سفر کردم .
لاتَطْلُبْ شَیْئاً عَدَا الْعِلْمِ .	جز دانش چیزی مجوی .
لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ .	خداوند فراخی معیشت باید از خواسته خود انفاق کند .
سَلامٌ هِیَ حَتّیٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ .	آن شب تندرستی و ایمنی است تا طلوع صبح .
اَمّا الْیَتیمَ فَلا تَقْهَرْ .	اما یتیم را پس مرنجان .
لَوْلاهُ لَما ذَهَبْتُ .	اگر او نبود نرفته بودم .
صَعَدْتُ عَلَی السَّطْحِ	بر بام بالا رفتم .
ما رَاَیْتُ اَخی مُذْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ	برادرم را از روز جمعه ندیده‌ام
جائَنِی الْقَوْمُ حاشا مُحَمَّدٍ .	آن قوم همه آمدند بجز محمد
اِذْما تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ .	اگر علم بیاموزی پیش می‌افتی
مَنْ فِی الدّارِ .	در سرای کیست .
اِسْاَلْ عَنِ الْمُعَلِّمِ .	از آموزگار بپرس
وَحَقِّكَ لَاُسافِرَنَّ .	بحق تو قسم که سفر خواهم کرد .
لَنْ نَدْخُلَها اَبَداً .	هرگز بدرون آن نمی‌آییم .
اُریدُ اَنْ اَزُورَ صَدیقَكَ .	میخواهم دوست ترا دیدن کنم
اِذَنْ یُکْرِمَكَ .	در اینصورت ترا گرامی خواهد داشت

قَطَعْتُ الشَّجَرَةَ وَلَمّا تُثْمِرْ .	درخت را بریدم و هنوز بر نداده بود .
اَلْعِلْمُ کَالنُّورِ .	دانش چون روشنی است .
لاتُشْرِكْ بِاللهِ .	بخدا شرک مورز .
تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَیْنا .	سوگند بخدا که خدا ترا بر ما برتری داده است .
اِنْ تَتَّقُوا اللهَ یَغْفِرْ لَکُمْ .	اگر از خدا بترسید شما را می‌آمرزد .
اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ .	آیا برای او دو چشم قرار نداده‌ایم .
لَوْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ .	اگر آن سخن را گفته بودم تو دانسته بودی .

نون تاکید

۱۴۱- از حروفی که در صرف باید بشناسیم نون تاکید است .

۱۴۲- نون تاکید نونی است که بآخر فعل امر و مضارعی که فقط بر آینده دلالت کند ملحق میکنند تا معنی آن را مؤکد سازد .

۱۴۳- نون تاکید دو قسم است یکی مشدد (نَّ) که ثقیله نامیده می‌شود مانند اُکْتُبَنَّ (البته البته بنویس) و دیگری ساکن (نْ) که خفیفه نامیده می‌شود مانند لاتَکْتُبَنْ (البته منویس) .

۱۴۴- نون تاکید ثقیله بهمه صیغه‌های مضارع و امر ملحق میشود بر خلاف نون تاکید خفیفه که جز بصیغه‌های مفرد و متکلم و جمع مذکر ملحق میگردد .

۱۴۵- مثال تصریف مضارع با نون تاکید ثقیله .

لا یَکْتُبَنَّ لا یَکْتُبانِّ لا یَکْتُبُنَّ لا تَکْتُبَنَّ لا تَکْتُبانِّ لا یَکْتُبْنانِّ
لا تَکْتُبَنَّ لا تَکْتُبانِّ لا تَکْتُبُنَّ لا تَکْتُبِنَّ لا تَکْتُبانِّ لا تَکْتُبْنانِّ
لا اَکْتُبَنَّ لا نَکْتُبَنَّ

مثال تصریف مضارع با نون تاکید خفیفه لا یَکْتُبَنْ لا یَکْتُبُنْ لا تَکْتُبَنْ
لا تَکْتُبَنْ لا تَکْتُبُنْ لا تَکْتُبِنْ لا اَکْتُبَنْ لا نَکْتُبَنْ .

مثال تصریف امر با نون تاکید ثقیله اُکْتُبَنَّ اُکْتُبانِّ اُکْتُبُنَّ اُکْتُبِنَّ اُکْتُبانِّ
اُکْتُبْنانِّ .

مثال تصریف امر با نون تاکید خفیفه اُکْتُبَنْ اُکْتُبُنْ اُکْتُبِنْ

پرسش و تمرین - کدام حرف است که در صرف باید بشناسیم ؟ نون تاکید چه نونی است ؟ نون تاکید چند قسم است ؟ آیا هر دو قسم نون تاکید بتمام صیغه های مضارع و امر ملحق می شود ؟ از تصریف مضارع و امر با نون تاکید ثقیله و خفیفه مثال بیاورید .

این فعلهای مضارع و امر را با دو نون تاکید تصریف کنید .

هَلْ یَفْهَمُ «آیا میفهمد»، یَقْرَأُ «هر آینه میخواند»، اَلایُسافِرُ «آیا سفر نمیکند»، سَیَجْتَهِدُ «کوشش خواهد کرد»، لا یَذْهَبْ «باید نرود»

لا یَجْلِسْ «باید ننشیند»، عِدْ «وعده کن»، اُطْلُبْ «بجوی»
اَرْسِلْ «بفرست»، اِعْلَمْ «بدان»، اِنْصَرِفْ «برگرد»، دَحْرِجْ «بغلطان»، اِکْتَسِبْ «بدست آور» فَرِّحْ «شاد کن» .

ترجمه فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

هَلْ یَفْهَمَنَّ لَیَقْرَآنِّ اَلایُسافِرُنَّ سَیَجْتَهِدَنَّ لا تَذْهَبانِّ
لا یَجْلِسْنانِّ هَلْ تَکْتُبُنَّ هَلْ نَفْهَمِنَّ لَتَقْرَآنِّ اَلاتُسافِرَنَّ
سَیَجْتَهِدَنَّ لا یَذْهَبَنْ لا یَجْلِسُنْ لا نَکْتُبَنْ هَلْ تَفْهَمَنْ
لَتَقْرَأُنْ اَلاتُسافِرِنْ سَیَجْتَهِدَنْ لا تَذْهَبَنْ عِدَنَّ
اُطْلُبانِّ اَرْسِلُنَّ اِعْلَمَنَّ اِنْصَرِفانِّ .

ترجمه عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید آیا بطور قطع و البته میفهمید . آیا بطور قطع و البته می فهمد . هر آینه میخوانی البته البته . آیا بطور قطع و البته سفر نمیکنید . بطور حتم و البته کوشش خواهم کرد . البته البته باید نرویم . البته باید ننشیند . آیا البته می نویسند . آیا البته می فهمی . هر آینه میخوانید البته . آیا البته سفر نکنم . البته کوشش خواهیم کرد . البته البته وعده کن . البته و بطور قطع بجویید . البته البته بفرست . البته و بطور حتم بدانید . البته برگرد . البته بغلطانید . البته بدست آور . البته شاد کنید . پایان

بخط ابراهیم بوذری
محمد نجفی - کال

کتاب نحو

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- فعل مضارع سه نوع اعراب دارد: رفع و نصب و جزم

مضارع مرفوع

۲- فعل مضارع مرفوع است هرگاه چیزی نباشد که آن را نصب یا جزم بدهد مانند: وَاللهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ   وَیُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ   وَیَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَی قَدْرِ الْمُصِیبَةِ   وَتَنْزِلُ الْمَعُونَةُ عَلَی قَدْرِ الْمَؤُونَةِ.

در این مثالها افعال: یَکْتُبُ   یُبَیِّتُونَ در جملهٔ اول و یُرِیدُ و لَا یُرِیدُ در جملهٔ دوم، و یَنْزِلُ در جملهٔ سوم، و تَنْزِلُ در جملهٔ چهارم همه مرفوعند چون امری پیش نیامده است که آنها را منصوب یا مجزوم کند.

علامت رفع در مفرد ضمه است و در تثنیه و جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب رفع به ثبوت نون است مثل: یَکْتُبُ یَکْتُبَانِ یَکْتُبُونَ، تَکْتُبَانِ و تَکْتُبُونَ و تَکْتُبِینَ

مضارع منصوب

۳- فعل مضارع منصوب میشود هرگاه یکی از حروف نصب بر سر آن بیاید.

حروف نصب چهار است: أَن لَن کَی لِکَی إِذَن

اول أَن یعنی که، یا اینکه مثلاً: یُرِیدُ اللهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُم یعنی خدا میخواهد که بر شما سبک کند در این جمله یُرِیدُ مرفوع است چون سببی نیست که او را از رفع بیندازد اما یُخَفِّفُ منصوب است چون أَن بر سر آن گذاشته شده است.

مثال دیگر: یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مِنَ النَّارِ یعنی میخواهند که از آتش بیرون بروند در این عبارت یُرِیدُونَ مرفوع است چون دلیلی ندارد که مرفوع نباشد اما یَخرُجُوا منصوب است چون پیش از آن أَن گذاشته شده است.

این أَن را أَن مصدری میگویند چون هر وقت بر سر فعل بیاید میتوان گفت آن فعل معنی مصدری پیدا میکند چنانکه جملهٔ یُرِیدُ اللهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُم مثل اینست که بگویند یُرِیدُ اللهُ التَّخفِیفَ عَنکُم یعنی خدا میخواهد سبک کردن را برای شما و در جملهٔ یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مثل اینست که بگویند: یُرِیدُونَ خُرُوجَهُم یعنی میخواهند بیرون رفتنشان را

دوم لَن یعنی هرگز و آن برای اینست که امری را در آینده نفی همیشگی بکند مثلاً: لَن یَغفِرَ اللهُ لَهُم یعنی خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید در این جمله یَغفِرَ منصوب است چون لَن بر سر آن آمده است. مثال دیگر: لَن نَبرَحَ عَلَیهِ عاکِفِینَ یعنی هرگز ترک نمی کنیم که آنجا مقیم باشیم در این جمله نَبرَحَ منصوب است چون لَن بر سر آن آمده است.

سوم إِذَن یعنی در آن هنگام یا پس مثلاً: اگر کسی بگوید أَنَا آتِیكَ غَدًا یعنی فردا پیش تو می آیم و شما باو جواب میدهید: إِذَن أُکرِمَكَ یعنی آن هنگام بتو مهربانی خواهم کرد: در این جمله أُکرِمَكَ منصوب است چون إِذَن بر سر آن آمده است و چون همیشه این حرف در عبارتی می آید که در جواب عبارت دیگر است میگویند حرف جواب یا جزا است.

اما نصب دادن آن مشروط است باینکه اول جملهٔ جوابیه باشد و میان آن و فعل فاصله نباشد و گرنه نصب نمیدهد مثلاً اگر بجای إِذَن أُکرِمَكَ بگوییم أَنَا إِذَن أُکرِمُكَ و یا اگر بگوییم إِذَن أَنَا أُکرِمُكَ نصب نمیدهد و أُکرِمُكَ لازم است مرفوع خوانده شود.

چهارم کَی یا لِکَی یعنی برای اینکه مثلاً: وَأَشرِکهُ فِی أَمرِی کَی نُسَبِّحَكَ کَثِیرًا یعنی شریک کنی او را در کار من برای اینکه

تقدیس کنیم ترا. مثال دیگر لِکَیْلا تَأسَوْا عَلیٰ ما فاتَکُمْ یعنی
برای اینکه غمگین نشوید بر آنچه از شما فوت شد «از دست شما رفت» در این دو جمله
نُسَبِّحُ و تَأسَوْا منصوبند چون کَیْ و لِکَیْ بر سر آنها آمده است.
پنجم گاهی اَنْ بر سر فعل مثبت ولیکن معنی آن چنان است که میتوان فرض کرد
که هست و باین واسطه فعل منصوب می شود از اینقرار:
یکی پس از لام تعلیل یعنی برای اینکه مثلاً: یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ
مِنْ ذُنُوبِکُمْ یعنی میخواند شما را برای اینکه گناهان شما را بر شما ببخشد در این جمله
لِیَغْفِرَ منصوب است بسبب اینکه لام بر سر آن آمده و آن لام تعلیل است
و مثل اینست که بگویند: لِاَنْ یَغْفِرَ دیگر بعد از حَتّیٰ در صورتیکه
معنی «تا» باشد مثلاً: صُمْ حَتّیٰ تَغیبَ الشَّمْسُ یعنی روزه بگیر تا
آفتاب غروب کند و مثل اینکه اِضْرِبِ الْمُذْنِبَ حَتّیٰ یَتُوبَ یعنی گناهکار را
بزن تا توبه کند. دیگر بعد از فاء سببیه و واو معیه که پیش از و فعل منفی یا طلب
آمده باشد. فاء سببیه هم در زبان فارسی «تا» ترجمه می شود و واو سببیه
(با اینکه) ترجمه میشود مثلاً: جُودُوا فَتَسُودُوا یعنی بخشش کنید تا بزرگ
شوید وَهَلْ تَظْلِمُنی وَاُنْصِفَکَ یعنی آیا من ظلم میکنی با اینکه تو انصاف میکنم
وَلا تَأکُلِ السَّمَکَ وَتَشْرَبَ اللَّبَنَ یعنی ماهی مخور با اینکه شیر خورده باشی

مقصود از طلب پرسش است و خواهش امر و مانند آنها

تمرین د

در جمله های آینده نصب فعلی را که نصبش واجب است بنویسید:

لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْویٰ مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ فیهِ رِجالٌ
یُحِبُّونَ اَنْ یَتَطَهَّرُوا . لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّیٰ تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ .
یُریدُ اللهُ اَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَیَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرینَ . لِیُحِقَّ
الْحَقَّ وَیُبْطِلَ الْباطِلَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ . قالُوا یا مُوسیٰ اِمّا
اَنْ تُلْقِیَ وَاِمّا اَنْ نَکُونَ نَحْنُ الْمُلْقینَ . اِنّا لَنْ نَدْخُلَها اَبَداً
ما داموا فیها . ذٰلِکَ اَدْنیٰ اَنْ یَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلیٰ وَجْهِها اَوْ یَخافُوا
اَنْ تُرَدَّ اَیْمانٌ بَعْدَ اَیْمانِهِمْ . وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ
شَیْئاً . اِنّی اُریدُ اَنْ تَبُوءَ بِاِثْمی وَاِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اَصْحابِ
النّارِ . لَنْ یَنالَ اللهَ لُحُومُها وَلا دِماؤُها وَلٰکِنْ یَنالُهُ التَّقْویٰ
مِنْکُمْ . اَیَحْسَبُ الْاِنْسانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدیً . قُلْ لَنْ یُجیرَنی
مِنَ اللهِ اَحَدٌ وَلَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً . فَرَدَدْناهُ اِلیٰ اُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ
عَیْنُها وَلا تَحْزَنَ . یُحِبُّونَ اَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا . اَلا
تُحِبُّونَ اَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَکُمْ . یُریدُونَ اَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذٰلِکَ

سَبِيلًا . اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ
الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَكَاءَ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ هُمْ
اِلَّا يَخْرُصُونَ . وَاللّٰهُ يَدْعُوا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ . اَللّٰهُ لَطِيفٌ
بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ .

فعل مضارع چگونه مجزوم میشود

۴- بعضی چیزها است که چون پیش از فعل مضارع درآید آن را مجزوم میکند یعنی جزم میدهد و آنها را جوازم میگویند.

مجزوم شدن فعل مضارع چند قسم است:

اگر فعل مفرد باشد و ناقص هم نباشد جزمش این است که حرف آخرش ساکن شود مثلاً
يَكْتُبُ میشود لَمْ يَكْتُبْ

اگر فعل ناقص باشد جزمش این است که حرف آخرش خواه الف خواه واو خواه یا باشد میافتد مثلاً يَدْعُو میشود لَمْ يَدْعُ ، و يَرْمِي میشود لَمْ يَرْمِ و يَخْشَى میشود لَمْ يَخْشَ .

اگر فعل تثنیه باشد یا جمع مذکر یا مفرد مؤنث مخاطب . که در آخر این افعال نون هست جزمشان این است که نون از آخر آنها میافتد خواه فعل صحیح باشد خواه ناقص مثلاً

يَكْتُبَانِ میشود، لَمْ يَكْتُبَا و يَكْتُبُونَ میشود، لَمْ يَكْتُبُوا و يَدْعُوَانِ میشود، لَمْ يَدْعُوَا و يَدْعُونَ میشود، لَمْ يَدْعُوا در این افعال حال نصبی هم مانند حال جزمی است.

جوازم

۵- بعضی از جوازم فقط فعلی را که بر سر آن در میآید جزم میدهند و آنها چهار حرفند
لَمْ . لَمَّا . لامِ اَمر . و لاءِ نهی .

لَمْ و لَمَّا علامت نفی اند و چون بر سر فعل مضارع درآیند آن فعل هم ماضی میشود و هم منفی و باید مجزوم خوانده شود مثلاً: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ یعنی نزاییده و زاییده نشده است وَلَمْ يَذْهَبْ اَحَدٌ یعنی هیچکس نرفت و مثل تَعَلَّمَ الْقِرَاءَةَ وَلَمَّا يَكْتُبْ یعنی خواندن آموخته ولی هنوز ننوشته است و بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ یعنی بلکه هنوز عذاب نچشیده اند

فرق میان لَمْ و لَمَّا این است که در فعلی که لَمْ بر سر آن میآید نفی قطعی است و دیگر انتظاری نیست اما اگر لَمَّا باشد انتظار میرود که منفی مثبت شود مثلاً وقتی که میگوییم لَمْ يَذْهَبْ اَحَدٌ معلوم نیست پس از این هم کسی برود اما وقتی که میگوییم لَمَّا يَكْتُبْ یعنی تا بحال ننوشته است اما خواهد نوشت اگر بخواهیم در ترجمه این فرق را ظاهر کنیم لَمَّا يَكْتُبْ را ترجمه میکنیم: هنوز ننوشته است

لام امر لامی است که بر سر فعل مضارع در میآید و آنرا مجزوم میکند و بدل بامر مینماید مثلاً
لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ یعنی خرج بکند توانگر از مال خود. پس
يُنْفِقُ که فعل مضارع است و معنیش خرج میکند است چون لام امر بر سرش در آمد
و مجزوم شد و معنیش خرج بکند خواهد بود و این لام مکسور است اما اگر بر سر آن فاء ، واو
و ثُمَّ در آید بهتر آن است که لام ساکن خوانده شود مثلاً ، وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ
یعنی نذرهای خود را بجا آورند.

لا نهی است که بر سر فعل مضارع در میآید و آنرا جزم میدهد و بدل به نهی مینماید مثلاً ؛
لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ یعنی شرک میاور بخدا پس تُشْرِكُ که فعل مضارع است
یعنی شرک میآوری چون لا نهی بر سرش آمد مجزوم شد و معنیش شرک میاور خواهد بود.

تمرین ۲

جمله های آینده را اعراب دهید : ۱- مثل جملهٔ اول لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ . لا : حرف نهی جازم است و مبنی بر سکون. تَقْتُلُوا :
فعل است و واو ضمیر متصل مرفوع میباشد که فاعل فعل تَقْتُلُوا میباشد ؛
و لَا تَقْتُلُوا مجزوم است بلا و علامت جزمش حذف نون است. النَّفْسَ
مفعول به است برای فعل لَا تَقْتُلُوا . الَّتِي : موصول است مفرد مؤنث صفت
برای النَّفْسِ . حَرَّمَ : فعل ماضی از باب تفعیل ، مفرد مذکر غایب مبنی بر فتح

اللّٰهُ : اسم علم است و فاعل حَرَّمَ و رفعش بضمهٔ ظاهره میباشد. إِلَّا : حرف
استثنا است و مبنی بر سکون. بِالْحَقِّ : جار و مجرور و جرش بکسرهٔ ظاهره و متعلق بفعل
حَرَّمَ میباشد.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ . لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ
لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأْتِيَ مِثْلَهُ . فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ . أَلَمْ
نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا . أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ
وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ . فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
بَعْدَ إِصْلَاحِهَا .

ادوات جازم دو فعل

۶- بعضی عبارات دو جمله دارد که جملهٔ دوم بسته بجملهٔ اول است مثلاً در این
عبارت که اگر درس بخوانی دانا میشوی ، دو جمله است ؛ یکی درس بخوانی دیگری
دانا میشوی و جملهٔ دوم بسته بجملهٔ اول است.

در این قسم عبارات جملهٔ اول را شرط میگویند و جملهٔ دوم را جواب یا جزاء
شرط پس جواب شرط بسته بشرط است برای اینکه جواب شرط بشرط بسته شود
کلمهٔ لازم است چنانکه در عبارت فوق کلمهٔ (اگر) مینماید که جملهٔ دانا میشوی بسته است

بجمله درس بخوانی.

در زبان عربی ادوات شرط جازمند یعنی فعل مضارع را مجزوم میکنند و نه تنها یک فعل را مجزوم مینمایند بلکه هم فعل شرط را جزم میدهند و هم فعل جزای شرط را پس جازم دو فعلند و آنها را ادوات جازم دو فعل میگویند.

ادوات جازم دو فعل بقرار ذیلند؛

١ إِنْ . إِذْمَا یعنی اگر مثلاً إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ یعنی اگر بخواهیم بآنها را غرق میکنیم در این عبارت کلمهٔ إِنْ دو فعل را مجزوم ساخته است یکی نَشَأْ ودیگری نُغْرِقْ.

همچنین؛ إِذْمَا تَتَعَلَّمْ تَتَقَدَّمْ یعنی اگر درس بخوانی پیش میروی (ترقی میکنی) کلمهٔ إِذْمَا هم تَتَعَلَّمْ را مجزوم ساخته است که شرط است وهم تَتَقَدَّمْ را که جواب شرط است.

٢ مَنْ یعنی کسی که مثلاً: مَنْ يَكْسَلْ يَخْسَرْ یعنی کسیکه تنبل شود زیان می بیند.

٣ مَا یعنی چیزیکه؛ مَا تَتَعَلَّمْ فِي الصِّغَرِ يَنْفَعْكَ فِي الْكِبَرِ یعنی چیزیکه در کودکی یاد بگیری در بزرگی بتو سود میدهد.

۴ مَهْمَا یعنی هرچه یا هرگاه مثلاً: مَهْمَا تَفْعَلْ أَفْعَلْ یعنی هرچه

تو بکنی من میکنم. و مَهْمَا تَزُرْنِي أُكْرِمْكَ یعنی هرگاه بدیدن من بیائی تو مهربانی میکنم.

۵ مَتَى یا مَتَى مَا یعنی هروقت یا وقتیکه مثلاً مَتَى يَصْلُحْ بَاطِنُكَ يَصْلُحْ ظَاهِرُكَ یعنی وقتیکه باطنت خوب شود ظاهرت هم خوب میشود یا مَتَى تَجْتَهِدْ تُفْلِحْ یعنی هروقت کوشش کنی رستگار میشوی

۶ أَيَّانَ یعنی هروقت مثلاً؛ أَيَّانَ تَسْأَلْنِي أُجِبْكَ یعنی هروقت بپرسی جواب میدهم.

٧ أَيْنَ ، أَيْنَمَا ، أَنَّى و حَيْثُمَا یعنی جائیکه و هرجا مثلاً؛ أَيْنَ تَجْلِسْ أَجْلِسْ یعنی هرجا بنشینی می نشینم أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ یعنی هرجا باشید مرگ بشما میرسد و أَنَّى يَذْهَبْ صَاحِبُ الْمَالِ يُكْرَمْ یعنی دارا هرجا برود احترامش میکنند و حَيْثُمَا تَسْتَقِمْ يُقَدِّرْ لَكَ اللهُ نَجَاحًا یعنی هرجا راست بروی خدا برای تو رستگاری را مقدر میکند.

٨ كَيْفَ و كَيْفَمَا یعنی هرگونه مثلاً؛ كَيْفَمَا تَكُنْ أَكُنْ یعنی هرگونه باشی من هستم.

٩ أَيُّ و أَيُّمَا یعنی هرکدام مثلاً؛ أَيَّ كِتَابٍ تَقْرَأْ تَسْتَفِدْ

جمله محلا مجزوم تا اسم شرط مانده

یعنی هرکتابی را که بخوانی فایده میبری. و أَيَّمَا (الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ) (فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ) یعنی هرکدام از دو مدت را بجا آورده برمن ایرادی نیست

محلا مجزوم نا جواب شرط است

تمرین ۳

در عبارات زیر ادوات جازمه و عملشان را بیان کنید:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ . مَتَى تَسْتَقِيمُوا تُحْمَدُوا . حَيْثُمَا يَكُنْ أَمْرٌ صَالِحٌ فَكُنْ . وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ . وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ . إِنْ تَأْتِنِي أُكْرِمْكَ . إِنْ تُحْسِنْ إِلَيَّ أُحْسِنْ إِلَيْكَ . أَيَّانَ تَسْأَلْنِي أُجِبْكَ . إِذْمَا تَزُرْنِي أَزُرْكَ . مَهْمَا تَفْعَلْ أَفْعَلْ . أَيْنَمَا تَكُنْ أَكُنْ مَعَكَ . حَيْثُمَا تَسْقُطْ تَثْبُتْ . إِنْ تَسْئَلُوا اللهَ يَرْحَمْكُمْ . لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ . أَيْنَمَا يَذْهَبِ الْكَسْلَانُ لَا يُرْزَقْ .

اسماء معرب و مبنی

۷- بعضی اسماء وقتیکه با کلمات دیگر ترکیب میشوند که جمله بسازند آخرشان بحال خود میماند و تغییر نمیکند مثل: هٰؤُلَاءِ که خواه فاعل باشد مثل: جَاءَ هٰؤُلَاءِ و خواه مفعول باشد مثل: رَأَيْتُ هٰؤُلَاءِ خواه

مجرور باشد مثل مَرَرْتُ بِهٰؤُلَاءِ در هر حال حرف آخرش مکسور است.

این قسم اسم را مبنی میگویند.

اسمهای مبنی بعضی آخرشان مضموم است بعضی مفتوح و بعضی دیگر مکسور و بعضی ساکن مثلا حَيْثُ (مبنی بر ضم) و آيْنَ (مبنی بر فتح) و أَمْسِ (مبنی بر کسر) و كَمْ (مبنی بر سکون)

اسماء مبنی

۸- اسماء مبنی اسماء اشاره است مثل: هٰذَا و ضمایر مثل: أَنَا و موصولات مثل: الَّذِي (غیر از أَيٌّ که معرب است) و اسماء افعال مثل: هَيْهَاتَ و کنایات مثل: كَذَا و اسماء استفهام مثل: مَنْ و اسماء شرط مثل: مَا و بعضی از ظروف مثل: إِذْ

اسماء معرب بسیارند و بشماره در نمیآیند.

اسم سه قسم اعراب دارد: رفع و نصب و جر

اسم اگر معرب باشد آخرش تغییر میکند بحرکات و آن حرکات یا در لفظند و یا در تقدیر. در لفظ مثل: جَاءَ رَجُلٌ . رَأَيْتُ رَجُلًا . مَرَرْتُ بِرَجُلٍ در تقدیر مثل: جَاءَ مُوسَى . رَأَيْتُ مُوسَى . مَرَرْتُ بِمُوسَى که در اصل بوده است مُوسَيٌ مُوسَيَ مُوسَيِ

امّا اگر مبنی باشد چون آخرش هیچوقت تغییر نمی کند در حال رفع و نصب و جر یکسان است
در اینصورت میگویند در محلّ رفع است یا در محلّ نصب یا در محلّ جرّ و یا اینکه میگویند محلاً مرفوع
یا منصوب و یا مجرور میباشد. مثلاً در: جاءَ هٰؤُلاءِ ، هٰؤُلاءِ محلاً مرفوع است
و خودش مبنی میباشد و در: رَأَیْتُ هٰؤُلاءِ ، هٰؤُلاءِ محلاً منصوب است و در:
مَرَرْتُ بِهٰؤُلاءِ ، هٰؤُلاءِ محلاً مجرور میباشد.

اسم در هشت مورد مرفوع است: ۱- فاعل، ۲- نایب فاعل.
۳- مبتدا، ۴- خبر، ۵- اسم افعال ناقصه. ۶- خبر حروف مشبهه بفعل.
۷- اسم ما و لا و لات و إن شبیه به لیس ۸- خبر لا نافیة للجنس و اینک
هر یک از آنها را توضیح میدهیم

فاعل

۹- فاعل اسمی است مرفوع که فعل تام و معلومی پیش از آن آمده باشد مثل:
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ یعنی رستگار شدند گروندگان در این جمله
الْمُؤْمِنُونَ فاعل است چون مرفوع میباشد و أَفْلَحَ که فعل تام معلوم است
پیش از آن آمده است. اسمی که فاعل باشد ممکن است صریح باشد و ممکن است
مُأَوَّل یعنی جمله باشد که لفظ مفردی میتواند بجای آن بنشیند. فاعل مسند الیه است
یعنی کسی یا چیزیکه امر آن اسناد داده میشود و آنچه با و اسناد میدهند فعل است

و جمله را که از فعل و فاعل ساخته شده است جملهٔ فعلیه گویند.

و ممکن است بجای فعل معلوم شبه فعل بر فاعل مقدم باشد مثل:
الإیرانیُّ عَظیمٌ سُلْطانُهُ مقصود از شبه فعل اسم فاعل است و صیغه‌های
مبالغه و اسم تفضیل و صفت مشبهه و مصدر و اسم فعل و بعد از این کلمات هم فاعل مرفوع میشود
مثل: اَلسُّلْطانُ فاتِحٌ جَیْشُهُ . اَحْمَدُ غَوّاصٌ اَخُوهُ .
یُوسُفُ اَحْسَنُ مِنْ اَخیهِ . اَلْوَطَنُ عَزیزٌ اَهْلُهُ . سَرَّنی
لِقاءُ الصَّدیقِ . هَیْهاتَ ذٰلِکَ الْاَمْرُ .

فاعل دو قسم است: ظاهر و مضمر

فاعل ظاهر آنست که صریح و معیّن باشد مثل: جاءَ جَعْفَرٌ در اینصورت
خواه مفرد باشد خواه تثنیه، خواه جمع فعلش همه وقت مفرد است مثلاً: (جاءَ
رَجُلٌ مِنْ اَقْصَی الْمَدینَةِ . وَقالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذینَ یَخافُونَ
اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِما . وَاضْرِبْ مَثَلاً اَصْحابَ الْقَرْیَةِ اِذْ
جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ).

در این مثالها در اولی فاعل مفرد بود در دومی فاعل تثنیه و در سومی جمع بود با این همه در هر
سه مثال فعل مفرد است

فاعل مضمر آن است که فاعل مبهم و غیر معیّن باشد در اینصورت اگر مفرد باشد فعل هم

مفرد است و اگر تثنیه باشد فعل هم تثنیه است در صورت جمع بودنِ فاعل فعل هم جمع خواهد بود یعنی در هر حال در افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث فعل با فاعل مطابق میشود مثلاً: رَجُلٌ جاءَ . اَلرَّجُلانِ جاءا . اَلرِّجالُ جاؤُا .
وَلَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ اَنْ تَطَؤُهُمْ.
(مَرْيَمُ نائِمَةٌ) . (اَلْمَرْيَمانِ نائِمَتانِ) . (اَلْمَرْيَماتُ نائِماتٌ) .

فاعلی که مضمر باشد گاه بارز است یعنی پیداست و زمانی مستتر یعنی پنهان میباشد ضمیر بارز مانند جاءا ، جاؤُا مثلاً:
اِنَّ الَّذِينَ جاؤُا بِالْاِفْكِ . رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْلا اَخَّرْتَنا اِلى اَجَلٍ قَرِيبٍ
در این مثالها در جاؤُا ، كَتَبْتَ ، اَخَّرْتَنا ضمیر بارز است و متصل و لفظاً مبنی است ولیکن چون فاعل است محلاً مرفوع میباشد.
ضمیر مستتر مثل: زَيْدٌ جاءَ که ضمیر هُوَ در آن مستتر و پیدا نیست

پس و پیش آمدن فاعل و مفعول

۱۰- اصل اینست که فاعل بعد از فعل بیاید. هرگاه فاعل پیش از فعل بیاید آنرا فاعل نمیگویند بلکه مبتدا میگویند.

فاعل بر مفعول مقدم است و در سه مورد مقدم بودنش واجب است.
اول اینکه اعراب فاعل و مفعول ظاهر نباشد و قرینه هم نباشد که مقصود معلوم شود مثلاً در جمله: اَكْرَمَ مُوسى يَحْيى چون هم فاعل و هم مفعول اعرابشان پنهان است اگر فاعل را مقدم ندارند اشتباه میشود پس باید اولی فاعل باشد و دومی مفعول. اما اگر قرینه لفظی یا معنوی باشد که بیم اشتباه نرود مقدم شدن مفعول جایز است مثل: اَكَلَ الْكُمَّثْرى يَحْيى یعنی یحیی گلابی را خورد چون در این جمله اشتباه نمیشود و واضح است که یحیی گلابی را میخورد عیب ندارد که مفعول مقدم شود همچنین در این جمله: اَضْنَتْ سُعْدى الْحُمّى یعنی لاغر کرد تب سُعدی را.
دوم اینکه مفعول محصور باشد مثل: اِنْ اَرَدْنا اِلَّا الْحُسْنى یعنی نخواستیم ما مگر صفت خوبی را و اِنْ اَرَدْنا اِلّا اِحْساناً وَتَوْفيقاً یعنی نخواستیم مگر خوبی و توفیق را و همچنین فَاَبى اَكْثَرُ النّاسِ اِلّا كُفُوراً یعنی نخواستند بیشتر مردم مگر ناسپاسی را، در این آیه ها اگر مفعول مقدم شود حصر منقلب میشود و خلاف مقصود بعمل میآید.
سوم اینکه فاعل ضمیر متصل باشد مثل: لَقَدْ خَلَقْناكُمْ ثُمَّ صَوَّرْناكُمْ یعنی هر آینه شما را آفریدیم سپس بصورت تانرا کشیدیم و خَلَقْتَنى مِنْ نارٍ

وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ یعنی مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خلق کردی.

وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی ما آنها را براه راست هدایت کردیم

وَلَقَدْ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ یعنی آوردم ترا از شهر سبا

خبر یقینی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ یعنی آن

فرستادگان را برتری دادیم بعضی شان را ببعضی وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ

وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ یعنی حمل کردیم آنها را در صحرا و دریا و روزی دادیم

آنها را از چیزهای پاکیزه وَيَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا

فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ یعنی ای نوح بتحقیق تو با ما مجادله کردی و

زیاده روی کردی در دعوای ما پس بیاور ما را بآنچه وعده میدهی هرگاه تو از راستگویان

هستی. در همه این آیه ها چون فاعل ضمیر متصل بوده است پیش از مفعول آمده است

در سه مورد واجب است که مفعول بر فاعل مقدم باشد:

یکی اینکه ضمیری بفاعل متصل باشد که راجع بمفعول شود مثلا در این آیه که میفرماید

إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ یعنی ابراهیم را خدایش امتحان

کرد اگر ربّ که فاعل است مقدم می شد ضمیر که باو متصل است و باید بابراهیم راجع

شود مرجعش لفظا و مرتبة متاخر از خودش می شد و این جایز نیست مگر در بعضی مواضع

که مستثنی است. و همچنین است در این آیه که میفرماید: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ

الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ یعنی روزیکه پوزش ظلم کنندگان منفعتی برایشان ندارد

دوم آنکه فاعل محصور باشد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

یعنی همانا میترسد خدا را از بندگانش عالمها. در این آیه اَلْعُلَمَاءُ بواسطه کلمه

إِنَّمَا محصور شده باین واسطه واجب است متاخر شود.

سوم در جائیکه مفعول ضمیر متصل باشد و فاعل اسم ظاهر مثل: قَدْ جَاءَكُمْ

مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ یعنی آمد شما را از جانب خدا نور و کتاب آشکار.

وَإِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ یعنی زمانیکه منافق ها پیش تو آمدند.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى آیا بتو آمد حدیث موسی.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ آیا حدیث غاشیه بتو آمد.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ

برای اینها بیان کن مثل اصحاب قریه را وقتیکه پیغمبران آمدند آنها را. وَقَدْ

سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ یعنی آنرا گروهی قبل از شما پرسیدند. وَإِذَا

خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا یعنی وقتیکه مردمان جاهل با اینها تکلم

کنند در جواب میگویند سلام. در این آیه ها مفعول ضمیر متصل است و فاعل اسم

ظاهر باین واسطه مفعول مقدم شده است.

در غیر این مواضع چنانکه گفتیم اصل این است که فاعل مقدم باشد مثل:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ یعنی سلیمان ارث برد داود را ولیکن

ممکن است که مفعول مقدم شود مثل: وَلَقَدْ جاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ
یعنی هرآینه برای آل فرعون ترسانندگان آمدند.

۱۲- هرگاه مفعول در صدر بودنش لازم نباشد بر فعل مقدم میتواند بود. اما مقدم شدنش واجب نیست مثل: فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ
یعنی تکذیب کردید عدّه‌ای را و عدّه‌ای را میکشید وَفَرِيقًا هَدَىٰ
وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ یعنی گروهی را راهنمائی کرد و گمراه کرد گروهی را که گمراهی برآنها ثابت است که در این دو آیه فَرِيقًا جایز بود که مؤخر شود و گفته شود، كَذَّبْتُمْ فَرِيقًا وَتَقْتُلُونَ فَرِيقًا وَهَدَىٰ فَرِيقًا.

اما اگر مفعول چیزی باشد که در صدر بودنش لازم باشد مقدم شدنش واجب است مثل: فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ یعنی کدام آیات خدا را انکار میکنید وَأَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
یعنی کدام اسم را میخوانید پس برای خداوند نامهای نیکوئی است.
وَمَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ یعنی چه میکند خداوند بعذاب شما اگر شما سپاسگذاری کنید و بگروید. وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ
یعنی آنچه را که انفاق کردید از نفقه و یا نذر کردید پس خداوند بآن آگاه میشود. در این آیه‌ها

چون: أَيَّ و مَا باید در صدر باشند مفعول بر فعل مقدم شده است.

۱۳- گاه میشود که با مِنْ یا لَامْ زائده بر سر فعل در میآید در آنصورت فاعل لفظاً مجرور میشود هرچند محلاً مرفوع است مثل: وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
یعنی نیامد ایشان را یاد تازه‌ای از خدا مگر گوش دادند آن را در حالتیکه بازی میکردند.
ذِكْرٍ در اینجا فاعل است و بواسطهٔ مِنْ مجرور شده و محلاً مرفوع است
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا یعنی کافی است خدا شاهد اینجا لفظ اللّه که فاعل است بواسطهٔ با مجرور است و محلاً مرفوع. وَهَيْهَاتَ
هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ یعنی دور است دور است آنچه وعده داده میشوید مَا فاعل است و محلاً مرفوع میباشد و بواسطهٔ لَامْ مجرور است.

تمرین ۴

در مثالهای زیر مواقع تذکیر و تأنیث فعل و تقدیم و تأخیر فاعل و مفعول را بیان کنید:
وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ. وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ. إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ. مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ. وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

حسيبًا . إنَّ رُسُلَنا يكتُبونَ ما تمكُرونَ . فلمّا جاءَ السَّحَرةُ قالوا لِفرعونَ أئِنَّ لنا لأجرًا إن كُنّا نحنُ الغالِبينَ . إذ قالَ الحَواريّونَ يا عيسى بنَ مريمَ هل يستطيعُ ربُّكَ أن يُنزِّلَ علينا مائدةً مِنَ السَّماءِ . إن يمسَسكُم قرحٌ فقد مسَّ القومَ قرحٌ مِثلُهُ . يومَ تشهدُ عليهِم ألسِنتُهُم وأيديهِم وأرجُلُهُم بِما كانوا يعملونَ . قالَ عليهِ السَّلامُ فلمّا نهضتُ بِالأمرِ نكثَت طائفةٌ ومرقَت أُخرى . كفى بِالقناعةِ مُلكًا وبِحُسنِ الخُلقِ نعيمًا . أيضًا : الحمدُ للهِ الّذي لا تُدرِكُهُ الشَّواهِدُ ولا تحويهِ المشاهِدُ ولا تراهُ النَّواظِرُ ولا تحجُبُهُ السَّواتِرُ . أيضًا : هلكَ فيَّ رجُلانِ : مُحِبٌّ غالٍ ومُبغِضٌ قالٍ . قالَ تعالى : وجاءَ إخوةُ يوسُفَ . حتّى إذا استيأسَ الرُّسُلُ وظنّوا أنَّهُم قد كُذِبوا جاءَهُم نصرُنا . قالَ الشّاعِرُ :

حيّاكَ مَن لم تكُن ترجو تحيَّتَهُ ... لولا الدَّراهِمُ ما حيّاكَ إنسانُ

مِصرَع : ستُذكِّرُني إذا جرَّبتَ غيري

ظهرَت خياناتُ الثِّقاتِ وغيرِهِم

حتّى اتَّهمنا رُؤيةَ الأبصارِ

لعمرُكَ ما ضاقَت بِلادٌ بِأهلِها ... ولكِنَّ أخلاقَ الرِّجالِ تضيقُ

مَثَلٌ : مَن كثُرَت عوارِفُهُ كثُرَت معارِفُهُ . مَن كبُرَت هِمَّتُهُ كثُرَت قيمَتُهُ . شِعر :

وإذا أتتكَ مذمَّتي مِن ناقِصٍ

فهِيَ الشَّهادةُ لي بِأنّي كامِلُ

إنَّ الخِلافةَ جاءتهُ على قدَرٍ ... كما أتى ربَّهُ موسى على قدَرِ

قالَ تعالى : وأنفِقوا مِمّا رزقَهُمُ اللهُ . يُريدُ اللهُ لِيُبيِّنَ لكُم ويهديَكُم سُنَنَ الّذينَ مِن قبلِكُم . فمَن ثقُلَت موازينُهُ فأولئكَ هُمُ المُفلِحونَ . وكلَّمَ اللهُ موسى تكليمًا . فكيفَ إذا أصابتهُم مُصيبةٌ بِما قدَّمَت أيديهِم . إنّا أنزلنا إليكَ الكِتابَ . واللهُ يُريدُ أن يتوبَ عليكُم . ما قدَروا اللهَ حقَّ قدرِهِ . وما أرسلناكَ إلّا رحمةً لِلعالَمينَ .

نایب فاعل

۱۴- نایب فاعل اسمی است مرفوع که فعل مجهول یا شبه فعل مجهول بر آن مقدم باشد و با و اسناد داده شود.

اسمی که نایب فاعل میشود ممکن است صریح و یا مؤوّل باشد مقصود از شبه فعل

مجهول اسم مفعول است که معنی آن شبیه بفعل مجهول است. مثلاً:

خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعِيفًا   یعنی انسان ناتوان آفریده شده است.

در اینجا انسان نایب فاعل است چون مرفوع است و خُلِقَ که فعل مجهول است بر آن مقدم شده و باو اسناد داده شده است.

جمله را که از فعل مجهول و نایب فاعل گرفته میشود مانند جمله که از فعل معلوم و فاعل ساخته شده جملهٔ فعلیه مینامند.

در فعل مجهول چون فاعل محذوف میشود مفعول جای او را میگیرد. در مرفوع شدن و مسندالیه شدن نایب او میشود و اگر آن مؤنث باشد فعل هم مؤنث می شود.

تمرین ۵

در عبارات زیرین فاعل و نایب فاعل را پیدا کنید.

اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. وَلَقَدْ اُوحِيَ اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ. مَنْ عَجِلَ نَدِمَ. مَنْ طابَتْ سَرِيرَتُهُ حُمِدَتْ سِيرَتُهُ. اِذْ قالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ. وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْاَرْضِ

اِذْ قالَ اِبْراهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قالَ اَنَا اُحْيِي وَاُمِيتُ قالَ اِبْراهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ. وَاللّٰهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ. وَما اَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ اِلّا لِيُطاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ. وَاِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْها اَوْ رُدُّوها. وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطانًا نَصِيرًا.

اِذا جاءَ مُوسٰى وَاَلْقَى الْعَصا

فَقَدْ بَطَلَ السِّحْرُ وَالسّاحِرُ

مبتدا و خبر

۱۵- مبتدا اسمی است که خبری برای او ذکر کرده باشند و آن یا صریح است مثل: اَللّٰهُ قادِرٌ و یا بمنزلهٔ صریح است مثل اَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ که بمنزلهٔ اینست که بگوئی: صَوْمُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ.

مبتدا یا از عوامل لفظی مجرد است یعنی لفظی بر سر آن نیامده است که آنرا منصوب یا مجرور کند مثل: اَللّٰهُ قادِرٌ و یا بمنزلهٔ مجرد است یعنی عاملی بر سر آن هست اما در معنی مثل نبودن است مثلاً: هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ. در این عبارت خالق که مبتدا است و خبرش

يَرْزُقُكُمْ است لفظ مِنْ بر سر آن آمده و آنرا لفظاً مجرور کرده است ولی
چون مبتدا است محلاً مرفوع میباشد پس مبتدا بمنزلهٔ مجرد است زیرا که
لفظ مِنْ زاید است و معنی ندارد و وجودش مثل عدم است. مثال دیگر
بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ ، حَسْبِكَ مبتدا است و دِرْهَمٌ خبر آن میباشد
و حرف جر بر سر آن آمده اما زاید است و بمنزلهٔ مجرد است.

۱۶- خبر چیزی است که بواسطهٔ آن معنی مبتدا تمام میشود مثل قَادِرٌ
در مثال اَللّٰهُ قَادِرٌ. کلامی که از مبتدا و خبر تشکیل شده باشد
جمله گویند. خبر یا مفرد است یعنی جمله نیست ولیکن ممکن است تثنیه یا جمع
باشد و یا جمله است، و جمله هم ممکن است اسمیه و یا فعلیه باشد.
جملهٔ اسمیه آن است که باسم آغاز شود مثل: يُوسُفُ كَاتِبٌ .
جمله فعلیه آن است که بفعل آغاز شود مثل: كَتَبَ يُوسُفُ .
و ممکن است خبر شبه جمله باشد یعنی ظرف باشد یا جار و مجرور باشد مثل:
عَلِيٌّ عِنْدَكَ . يُوسُفُ فِي الدَّارِ. خبر مفرد یا جامد است یا مشتق.
مقصود از جامد اینست که از فعل مشتق نباشد مثل: زَيْدٌ اِنْسَانٌ.
و يُوسُفُ اَخُوكَ و هٰذَا حَجَرٌ .
و مقصود از مشتق اینست که از فعل مشتق باشد مثل قَادِرٌ و كَاتِبٌ و شَاعِرٌ

اگر خبر جامد باشد در آن ضمیری نیست که بمبتدا برگردد مثل: يُوسُفُ
اِنْسَانٌ مگر اینکه جامدی باشد که تأویل بمشتق شود مثل: خَالِدٌ اَسَدٌ
که در اینجا اَسَدٌ بمعنی مرد شجاع است و تأویل بمشتق میشود.
خبر اگر مفرد و جامد باشد لازم نیست در افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث با مبتدا
مطابق باشد چنانکه میگویند: يُوسُفُ اِنْسَانٌ و مَرْيَمُ اِنْسَانٌ.
وَالْعُلَمَاءُ سِرَاجُ الْاُمَّةِ . و اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ : عِلْمُ الْاَبْدَانِ
وَعِلْمُ الْاَدْيَانِ . در این مثالها خبر از حیث مذکر و مونث و جمع
و تثنیه با مبتدا مطابق نیست.
خبر اگر مشتق باشد در مفرد و جمع و تثنیه و مذکر و مونث با مبتدا مطابقه
میکند مثلاً میگویند: خَالِدٌ كَاتِبٌ . اَلْخَالِدَانِ كَاتِبَانِ . و
اَلْخَالِدُونَ كَاتِبُونَ . اَلْمَرْأَةُ كَاتِبَةٌ . وَالْمَرْأَتَانِ كَاتِبَتَانِ.
وَالنِّسَاءُ كَاتِبَاتٌ .

تمرین ۶

در جمله های زیر خبر مفرد و جمله و جامد و مشتق را معین کنید.

وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ
عِبَادِهِ . اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ . اَلْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ . قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَاْمُونَةٌ وَاَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَاَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ . وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ . ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ وَثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ . اَلْاِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْاِزْدِيَادِ . اَلْفَقْرُ الْمَوْتُ الْاَكْبَرُ . تَرْكُ الذَّنْبِ اَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ . اَلنَّاسُ اَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا . اَلْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ . اَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَاَمْثَالُهُمْ مَوْجُودَةٌ . قِلَّةُ الْعِيَالِ اَحَدُ الْيَسَارَيْنِ . وَالتَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ . قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ . قَالَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ : اَلْعِلْمُ خَلِيلٌ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَالْعَمَلُ قَائِدُهُ وَالرِّفْقُ وَالِدُهُ وَالْبِرُّ اَخُوهُ وَالصَّبْرُ اَمِيرُ جُنُودِهِ . وَقَالَ اَيْضًا : لَمِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْعِلْمِ اَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ الْجَاهِلِ . شِعْر :

اَلْعِلْمُ زَيْنٌ فَكُنْ لِلْعِلْمِ مُكْتَسِبًا

وَكُنْ لَهُ طَالِبًا مَا عِشْتَ مُقْتَبِسًا

فَقْدُ الْاَحِبَّةِ غُرْبَةٌ . اَلْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ . اَلْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ . اَلدَّهْرُ يُخْلِقُ الْاَبْدَانَ .

وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْاُمْنِيَّةَ . قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوَّتِهِ وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ اَنَفَتِهِ وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ . اَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى . فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ . وَاللّٰهُ مُنْجِزُ وَعْدِهِ وَنَاصِرُ جُنْدِهِ . اَلْفَرَاغُ وَالْكَسَلُ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ اَيُّ مَفْسَدَةٍ . بَشَاشَةُ الْوَجْهِ اَحْسَنُ مِنْ سَخَاءِ الْكَفِّ . ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ هَوًى مُتَّبَعٌ وَشُحٌّ مُطَاعٌ وَعُجْبٌ ظَاهِرٌ فِي كُلِّ حَالَةٍ . صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ . اَلصَّمْتُ زَيْنٌ لِلْفَتَى . كُفْرُ النِّعْمَةِ لُؤْمٌ وَصُحْبَةُ الْجَاهِلِ شُؤْمٌ .

معرفه و نکره بودن مبتدا

۱۷- اصل در مبتدا اینست که معرفه باشد و نکره نباشد چون نکره ناشناس است و حکم بر ناشناس غالباً بیفایده است.

مبتدا نکره هم میشود در صورتیکه مفید معنی باشد و مفید معنی بودنش وقتی است که مختص یا عام باشد. از موارد دیگه نکره مختص است اینست که موصوفه باشد خواه وصفش مذکور باشد و خواه مقدر باشد.

نکره که موصوفه باشد و وصفش مذکور باشد مثل: وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ

خَیْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ در این آیه مبتدا عَبْدٌ است و نکره میباشد
امّا مختص است چون موصوف میباشد بوصف مُؤْمِنٌ . مثال دیگر،
وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ

نکرهٔ موصوفه که وصفش مقدر باشد مثل؛ شَرٌّ أَهَرَّ ذَا نَابٍ .
یعنی شری بصدا آورد سگ را در این عبارت شَرٌّ بمعنی شرّ عظیم است
پس وصف عظیم برای شَرٌّ مقدر است.

دیگر از موارد یکه نکره مختص است اینست که مضاف باشد مثل قول رسول ص
عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً در این حدیث
عَدْلُ که مبتدا است نکره است چون مختص میباشد بواسطهٔ اضافه به سَاعَةٍ
دیگر از موارد یکه نکره مختص میباشد اینست که خبر مبتدا ظرف یا مجرور باشد
و بر مبتدا مقدم شود مثل؛ وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ در این آیه لَدَيْنَا که
خبر است ظرف است و بر مبتدا که مَزِيدٌ است مقدم شده است باینواسطه
مبتدا نکرهٔ مختصه است همچنین مثل؛ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
در این آیه عَلَى أَبْصَارِهِمْ که خبر است مجرور بحرف جرّ است بر غِشَاوَةٌ
که مبتدا است مقدم آمده است پس جایز شده است که مبتدا نکره باشد.

دیگر از موارد اینست که مبتدای نکره دعا باشد خواه دعای خیر مثل؛

سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى یعنی سلامت باشند
بندگانیکه او برگزیده است، و خواه دعای شرّ باشد مثل؛ وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ
أَثِيمٍ یعنی بد احوال هر دروغگوی گناهکار.

دیگر از موارد اینست که مبتدا معطوف باشد یا بر او عطف شده باشد چیز یکه
مبتدا شدنش جایز است مثلاً؛ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ در این آیه
طَاعَةٌ با آنکه نکره است مبتدا واقع شده است چون قَوْلٌ مَعْرُوفٌ
بر آن عطف شده است و قَوْلٌ مبتدا شدنش جایز است چون موصوف است
مثال دیگر؛ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى
در این آیه مَغْفِرَةٌ عطف شده است بر قَوْلٌ مَعْرُوفٌ پس جایز
شده است که مبتدا واقع شود هر چند نکره است.

دیگر از موارد اینست که نکره در آغاز جملهٔ حالیه واقع شود مثل؛
سَرَيْنَا وَنَجْمٌ قَدْ أَضَاءَ فَمُذْ بَدَا مُحَيَّاكَ أَخْفَى ضَوْءُهُ كُلَّ شَارِقٍ
یعنی گردش کردیم در وقتی که ستاره روشن بود از وقتیکه صورت تو ظاهر شد روشنائی
او هر درخشنده را پنهان کرد. در این شعر نَجْمٌ با آنکه نکره است مبتدا شده است
چون در آغاز جملهٔ حالیه واقع شده است.

دیگر از موارد نکره بودن مبتدا اینست که برای تفصیل دادن باشد مثلاً؛

اَلنّاسُ رَجُلانِ رَجُلٌ اَکْرَمْتُهُ وَرَجُلٌ اَهَنْتُهُ

در این عبارت «رَجُلٌ» مبتدا است و نکره هم میباشد چون برای تفصیل دادن دو قسم مرد است. مثال دیگر: اَلدَّهْرُ یَوْمانِ یَوْمٌ لَکَ وَیَوْمٌ عَلَیْکَ

یعنی روزگار دو روز است روزی بر نفع تو است و روزی بضرر تو.

دیگر از موارد این است که نکره عامل باشد مثل: نَوْمٌ عَلی یَقینٍ خَیْرٌ مِنْ صَلوةٍ فی شَکٍّ وَاَمْرٌ بِمَعْروفٍ صَدَقَةٌ وَنَهْیٌ عَنْ مُنْکَرٍ صَدَقَةٌ.

و اما نکره عامه این است که مبتدا بعد از ادات نفی باشد مثل:

ما اَحَدٌ فِی الدّارِ در این عبارت «اَحَدٌ» با آنکه نکره است مبتدا شده است چون بعد از «ما» واقع شده که حرف نفی است.

یا اینکه بعد از ادات استفهام واقع شود مثل: ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ

در این آیه «اِلٰهٌ» مبتدا است و نکره است اما بعد از حرف استفهام واقع شده است مثال دیگر هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللّٰهِ

یا اینکه نکره مثبت باشد اما معنیش عام باشد مثل قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ در این آیه «کُلٌّ» با آنکه نکره است چون معنی عام دارد مبتدا شده است.

تمرین ٧

در عبارات زیر نکره و معرفه بودن مبتدا را بیان کنید.

خَمْسُ صَلَواتٍ کَتَبَهُنَّ اللّٰهُ عَلَی الْعِبادِ. لِکُلِّ جَدیدٍ لَذَّةٌ. لِکُلِّ عالِمٍ هَفْوَةٌ. لِکُلِّ جَوادٍ کَبْوَةٌ. لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ. لِکُلِّ مَقالٍ مَقامٌ. قالَ الرَّشیدُ لِمَنْصورِ بْنِ عَمّارٍ: عِظْنی وَاَوْجِزْ قالَ هَلْ اَحَدٌ اَحَبُّ اِلَیْکَ مِنْ نَفْسِکَ قالَ لا. حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِیمانِ. قالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَلْاِیمانُ عَلی اَرْبَعِ دَعائِمَ: عَلَی الصَّبْرِ وَالْیَقینِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهادِ. مِنْ کَفّاراتِ الذُّنوبِ الْعِظامِ اِغاثَةُ الْمَلْهوفِ وَالتَّنْفیسُ عَنِ الْمَکْروبِ. اَلْبُخْلُ عارٌ وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ. اَلْفَقْرُ یُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ. صَدْرُ الْعاقِلِ صُنْدوقُ السِّرِّ. هٰذا یَوْمٌ عَصیبٌ. سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ. وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ. اَلْبَشاشَةُ حِبالَةُ الْمَوَدَّةِ. مَنْ تَحَلّی بِالْوَفاءِ فَذٰلِکَ مِنْ اِخْوانِ الصَّفاءِ. ثَوْبُ التُّقی اَشْرَفُ الْمَلابِسِ. بَلاءُ الْاِنْسانِ مِنَ اللِّسانِ. اَلْعالِمُ مِصْباحُ الدُّنْیا. اَلْاُمورُ مَرْهونَةٌ بِاَوْقاتِها

پس و پیش واقع شدن مبتدا و خبر

١٨- اصل این است که مبتدا پیش باشد و خبر پس از آن بیاید چون مبتدا چیزی است که درباره آن خبر میدهند مثل: اِبْنُ سینا حَکیمٌ.

امّا مقدم شدن خبر هم جایز است بشرط اینکه مانعی نداشته باشد.

پیش آمدن مبتدا و پس آمدن خبر در چهار جا واجب است:

اوّل اینکه بیم آن باشد که مبتدا و خبر با هم اشتباه شوند مثلاً هر دو معرفه باشند یا نکرهٔ مقصوده باشند و قرینه هم نباشد که کدام مبتدا و کدام خبر است مثل:
قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا أَخِي و مثل هٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ
در این دو آیه مبتدا و خبر هر دو معرفه اند و قرینه هم در کار نیست پس باید مبتدا پیش بیاید که معلوم شود مبتدا کدام است مثال دوم، أَفْضَلُ مِنْكَ أَفْضَلُ مِنِّي
در این مثال مبتدا و خبر هر دو نکرهٔ مخصّصه اند و قرینه هم در کار نیست پس آنکه مقدم است مبتدا است.

دوم اینکه خبر محصورٌ فیه بکلمهٔ إِلَّا یا إِنَّمَا مثل، وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ در این آیه رَسُولٌ خبر است و چون بواسطهٔ إِلَّا محصور است واجب است که مؤخر باشد مثال دیگر:
قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ در این آیه عِنْدَ اللّٰهِ بواسطهٔ کلمهٔ إِنَّمَا محصور است باینواسطه واجب است مبتدا که الْعِلْمُ است پیش بیاید.

سوم اینکه مبتدا خودش صدر بودنش لازم باشد یا مضاف بر چیزی باشد که

صدر بودنش لازم است مثلاً مای تعجبیه باشد مثل اینکه علی علیه السلام میفرماید:
مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ یا ادوات استفهام باشد مثل مَنْ عِنْدَكَ . وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ یا ادوات شرط باشد مثل:
مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

مثال اضافه بچیزی که صدر بودنش لازم است مثل: أَخُو مَنْ أَنْتَ یا اِبْنُ مَنْ أَنْتَ در این دو مثال أَخ و اِبْن اضافه شده اند باسم استفهام و در صدر بودنش چنانچه گفتیم لازم است پس أَخ و اِبْن که مبتدا هستند لازم است بر خبر مقدم باشند.

چهارم آنکه خبر فعلی باشد که ضمیر راجع بمبتدا فاعلش باشد مثل: زَيْدٌ قَامَ
در این مثال اگر قَامَ را که خبر است مقدم بداریم و بگوئیم قَامَ زَيْدٌ زید فاعل خواهد بود نه مبتدا.

۱۹- بعضی اوقات هم پیش بودن خبر لازم است از اینقرار:

یکی اینکه خبر چیزی باشد که صدر بودنش لازم است یا اضافه بر چیزی شود که صدر بودنش لازم است مثال اوّلی: كَيْفَ أَنْتَ و أَيْنَ زَيْدٌ که كَيْفَ و أَيْنَ هر چند خبرند پیش آمده اند زیرا که ادوات استفهامند و در صدر بودنشان

لازم است. مثال دومی: صَبِيحَةُ أَيِّ يَوْمٍ سَفَرُكَ يعنی صبح کدام روز سفر میکنی در این مثال صَبِيحَةُ که خبر است چون اضافه به أَيُّ شده و أَيُّ صدر بودنش لازم است مقدم شده است.

دیگر آنکه مبتدا محصور فیه باشد بواسطهٔ کلمهٔ إِلَّا یا إِنَّمَا مثل: وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ در این آیه بَلَاغُ الْمُبِينُ مبتدا است ولی چون محصور بکلمهٔ إِلَّا میباشد خبر پیش از آن آمده است. مثال دیگر: إِنَّمَا فِي الدَّارِ يُوسُفُ.

دیگر اینکه مبتدا ضمیری متصل باشد که راجع شود بچیزیکه متعلق بخبر است مثل: فِي الدَّارِ صَاحِبُهَا ومثل این آیه: أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا در این دو مثال صَاحِب و أَقْفَال که مبتدا هستند متصلند بضمیریکه راجع به دار یا قلوب است که متعلق بخبرند.

دیگر اینکه مبتدا نکره باشد و خبر ظرف باشد یا مجرور بحرف جر باشد مثل: لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ. شعر: لِكُلِّ مَا يُؤْذِي وَإِنْ قَلَّ أَلَمٌ مَا أَطْوَلَ اللَّيْلَ عَلَىٰ مَنْ لَمْ يَنَمْ.

در این مثالها خبر پیش آمده است بواسطهٔ اینکه مجرور بحرف جر است و مبتدا هم نکره است.

تمرین ۸

در جمله های آینده علت تقدیم و تأخیر مبتدا و خبر را بیان کنید.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلنَّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمْثَالِ أَكْفَاءُ ... أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَّاءُ.

وَإِنَّمَا أُمَّهَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَةٌ ... مُسْتَوْدَعَاتٌ وَلِلْأَحْسَابِ آبَاءُ

أَيْضًا: اَلسَّيْفُ وَالْخَنْجَرُ رَيْحَانُنَا ... أُفٍّ عَلَى النَّرْجِسِ وَالْآسِ

شَرَابُنَا مِنْ دَمِ أَعْدَائِنَا ... وَكَأْسُنَا جُمْجُمَةُ الرَّأْسِ

قَوْلُهُ تَعَالَىٰ: وَهٰذَا بَعْلِي شَيْخًا. قَالَ الْفَرَزْدَقُ:

وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هٰذَا بِضَائِرِهِ ... اَلْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

قَوْلُهُ تَعَالَىٰ: إِنْ هٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ. مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا.

جاهائی که مبتدا یا خبر حذف میشوند

۲۰- مبتدا و خبر هر وقت معلوم باشند و قرینه باشد که آنرا نشان بدهد حذفش جایز است مثلاً در این آیه که میفرماید: صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ خبر است که مبتدا حذف شده است چون پیدا است که مبتدا هُمْ است و در این آیه أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا خبر ظِلُّهَا

محذوف است چون پیدا است که خبر آن دَائِمٌ است بقرینهٔ کلام سابق همچنین در این آیه مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا مبتدا بایست گفته شده باشد مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَعَمَلُهُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَإِسَاءَتُهُ عَلَيْهَا .

ولکن چون عَمَلُهُ و إِسَاءَتُهُ که مبتدا میباشند بقرینه معلومند حذف شده اند همچنین در جواب پرسش کننده مبتدا یا خبر حذف میشود مثل اینکه چون بپرسند مَنْ عِنْدَكَ و در جواب بگوئی زَيْدٌ خبر حذف شده است چون معلوم است که یعنی زَيْدٌ عِنْدِي و در جواب كَيْفَ أَبُوكَ میگویند مَرِيضٌ مبتدا حذف شده است چون معلوم است که مقصود أَبِي مَرِيضٌ است مثال از شعر :

قَالَ لِي كَيْفَ أَنْتَ قُلْتُ عَلِيلٌ ❊ سَهَرٌ دَائِمٌ وَحُزْنٌ طَوِيلٌ

۲۱- حذف خبر هم بعد از لولا واجب است مثل : لَوْلَا أَحْمَدُ لَأَكْرَمْتُكَ که اصلش این بوده است لَوْلَا أَحْمَدُ مَوْجُودٌ لَأَكْرَمْتُكَ .

و همچنین حذف خبر واجب است وقتیکه مبتدا قسم صریح باشد مثل : لَعَمْرُكَ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا یعنی بجان تو چنین خواهم کرد در اینجا اصل عبارت بوده است : لَعَمْرُكَ قَسَمِي لَأَفْعَلَنَّ كَذَا .

ممکن است یک مبتدا چندین خبر داشته باشد با حرف عطف یا بدون حرف عطف مثل : اِبْنُ سِينَا حَكِيمٌ عَارِفٌ طَبِيبٌ یا اِبْنُ سِينَا

تصریف مهموز و مضاعف

۱۲۶- تصریف مهموز و مضاعف از مادهٔ أَذِنَ (رخصت دادن) و مَدَّ (کشیدن) بدینگونه است

		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر
مذکر غائب	مفرد	أَذِنَ	أُذِنَ	يَأْذَنُ	يُؤْذَنُ		مَدَّ	مُدَّ	يَمُدُّ	يُمَدُّ	
	مثنی	أَذِنَا	أُذِنَا	يَأْذَنَانِ	يُؤْذَنَانِ		مَدَّا	مُدَّا	يَمُدَّانِ	يُمَدَّانِ	
	جمع	أَذِنُوا	أُذِنُوا	يَأْذَنُونَ	يُؤْذَنُونَ		مَدُّوا	مُدُّوا	يَمُدُّونَ	يُمَدُّونَ	
مؤنث غائب	مفرد	أَذِنَتْ	أُذِنَتْ	تَأْذَنُ	تُؤْذَنُ		مَدَّتْ	مُدَّتْ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	
	مثنی	أَذِنَتَا	أُذِنَتَا	تَأْذَنَانِ	تُؤْذَنَانِ		مَدَّتَا	مُدَّتَا	تَمُدَّانِ	تُمَدَّانِ	
	جمع	أَذِنَّ	أُذِنَّ	يَأْذَنَّ	يُؤْذَنَّ		مَدَدْنَ	مُدِدْنَ	يَمْدُدْنَ	يُمْدَدْنَ	
مذکر مخاطب	مفرد	أَذِنْتَ	أُذِنْتَ	تَأْذَنُ	تُؤْذَنُ	اِيذَنْ	مَدَدْتَ	مُدِدْتَ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	مُدَّ
	مثنی	أَذِنْتُمَا	أُذِنْتُمَا	تَأْذَنَانِ	تُؤْذَنَانِ	اِيذَنَا	مَدَدْتُمَا	مُدِدْتُمَا	تَمُدَّانِ	تُمَدَّانِ	مُدَّا
	جمع	أَذِنْتُمْ	أُذِنْتُمْ	تَأْذَنُونَ	تُؤْذَنُونَ	اِيذَنُوا	مَدَدْتُمْ	مُدِدْتُمْ	تَمُدُّونَ	تُمَدُّونَ	مُدُّوا
مؤنث مخاطب	مفرد	أَذِنْتِ	أُذِنْتِ	تَأْذَنِينَ	تُؤْذَنِينَ	اِيذَنِي	مَدَدْتِ	مُدِدْتِ	تَمُدِّينَ	تُمَدِّينَ	مُدِّي
	مثنی	أَذِنْتُمَا	أُذِنْتُمَا	تَأْذَنَانِ	تُؤْذَنَانِ	اِيذَنَا	مَدَدْتُمَا	مُدِدْتُمَا	تَمُدَّانِ	تُمَدَّانِ	مُدَّا
	جمع	أَذِنْتُنَّ	أُذِنْتُنَّ	تَأْذَنَّ	تُؤْذَنَّ	اِيذَنَّ	مَدَدْتُنَّ	مُدِدْتُنَّ	تَمْدُدْنَ	تُمْدَدْنَ	اُمْدُدْنَ
متکلم	وحده	أَذِنْتُ	أُذِنْتُ	آذَنُ	أُوذَنُ		مَدَدْتُ	مُدِدْتُ	أَمُدُّ	أُمَدُّ	
	مع الغیر	أَذِنَّا	أُذِنَّا	نَأْذَنُ	نُؤْذَنُ		مَدَدْنَا	مُدِدْنَا	نَمُدُّ	نُمَدُّ	

پرسش و تمرین - مقصود از تصریف چیست ؟ ضمیرهای متصل بهریک از ماضی و مضارع وامر کدام است ؟ هریک از ماضی و مضارع وامر چند صیغه دارد ؟ مثالی از تصریف ماضی و مضارع وامر از مصدر سالم بیاورید.

این فعلهای سالم را شَكَرَ حَسِبَ اَخْضَرَ نَبَهَ خَاطَبَ اِنْتَخَبَ تَدَارَكَ اِسْتَخْدَمَ تَرْجَمَ برطبق مثال تصریف کنید

ترجمهٔ فارسی این فعلها را بگویید و بنویسید یَتَدَارَكُ تَرْجَمْنَا اُنْصُرْنَ تُحْضَرْنَ نَبَهْتَ تَدَارَكَا اُنْتُخِبَتْ حَسِبْتُمْ تُخَاطَبُ اِسْتَخْدَمُوا اُتَرْجِمُ يُنْتَخَبَانِ نَصَرْتُنَّ تَذَكَّرْتَا خَاطِبِي اُسْتُخْدِمْتُ اُسْتُخْدِمَا تَحْسَبُونَ تَرْجِمِي تَشْكُرِينَ اُخْضِرْتُمَا اِنْتَخَبْنَ تَدَارَكُوا نَبِهُوا يَتَذَكَّرُونَ تُنَبِّهَانِ خُوطِبْنَ تَذَكَّرَ نَشْكُرُ شَكَرْتِ اِحْسِبْ

ترجمهٔ عربی این فعلها را بگویید و بنویسید سپاس گزارد ، پند شنید ، حاضر ساختی ، آگاه کردید ، خطاب کردم ، انتخاب کردیم ، بیاد می آورد ، در مییابند ، بخدمت میگماری ، ترجمه میکنید ، یاری میکنیم ، سپاس میگزاریم ، پند اشنته شد ، حاضر ساخته شدند ، آگاه کرده شدی ، خطاب کرده شدید ، انتخاب شدم ، بیاد آورده شدیم ، دریافته میشود ، بخدمت گماشته میشوند ، یاری کرده میشوی ، سپاس گزارده میشوید ، پند اشنته میشوم ، حاضر ساخته میشویم ، آگاه کن ، خطاب کنید ، یاری کن ، انتخاب کنید ، بیاد آور ، دریابید ، ترجمه کن ، بخدمت بگمارید .

١٦

تصریف مثال واوی و یائی

۱۲۷- تصریف مثال واوی از مادهٔ وَعَدَ (وعده کردن) و مثال یائی از مادهٔ یَمَنَ (مبارک گردیدن) بدین گونه است

	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر
مفرد	وَعَدَ	وُعِدَ	يَعِدُ	يُوعَدُ		يَمَنَ	يُمِنَ	يَيْمَنُ	يُومَنُ	
مثنی	وَعَدَا	وُعِدَا	يَعِدَانِ	يُوعَدَانِ		يَمَنَا	يُمِنَا	يَيْمَنَانِ	يُومَنَانِ	
جمع	وَعَدُوا	وُعِدُوا	يَعِدُونَ	يُوعَدُونَ		يَمَنُوا	يُمِنُوا	يَيْمَنُونَ	يُومَنُونَ	
مفرد	وَعَدَتْ	وُعِدَتْ	تَعِدُ	تُوعَدُ		يَمَنَتْ	يُمِنَتْ	تَيْمَنُ	تُومَنُ	
مثنی	وَعَدَتَا	وُعِدَتَا	تَعِدَانِ	تُوعَدَانِ		يَمَنَتَا	يُمِنَتَا	تَيْمَنَانِ	تُومَنَانِ	
جمع	وَعَدْنَ	وُعِدْنَ	يَعِدْنَ	يُوعَدْنَ		يَمَنَّ	يُمِنَّ	يَيْمَنَّ	يُومَنَّ	
مفرد	وَعَدْتَ	وُعِدْتَ	تَعِدُ	تُوعَدُ	عِدْ	يَمَنْتَ	يُمِنْتَ	تَيْمَنُ	تُومَنُ	اُومَنْ
مثنی	وَعَدْتُمَا	وُعِدْتُمَا	تَعِدَانِ	تُوعَدَانِ	عِدَا	يَمَنْتُمَا	يُمِنْتُمَا	تَيْمَنَانِ	تُومَنَانِ	اُومَنَا
جمع	وَعَدْتُمْ	وُعِدْتُمْ	تَعِدُونَ	تُوعَدُونَ	عِدُوا	يَمَنْتُمْ	يُمِنْتُمْ	تَيْمَنُونَ	تُومَنُونَ	اُومَنُوا
مفرد	وَعَدْتِ	وُعِدْتِ	تَعِدِينَ	تُوعَدِينَ	عِدِي	يَمَنْتِ	يُمِنْتِ	تَيْمَنِينَ	تُومَنِينَ	اُومَنِي
مثنی	وَعَدْتُمَا	وُعِدْتُمَا	تَعِدَانِ	تُوعَدَانِ	عِدَا	يَمَنْتُمَا	يُمِنْتُمَا	تَيْمَنَانِ	تُومَنَانِ	اُومَنَا
جمع	وَعَدْتُنَّ	وُعِدْتُنَّ	تَعِدْنَ	تُوعَدْنَ	عِدْنَ	يَمَنْتُنَّ	يُمِنْتُنَّ	تَيْمَنَّ	تُومَنَّ	اُومَنَّ
وحده	وَعَدْتُ	وُعِدْتُ	اَعِدُ	اُوعَدُ		يَمَنْتُ	يُمِنْتُ	اَيْمَنُ	اُومَنُ	
مع الغیر	وَعَدْنَا	وُعِدْنَا	نَعِدُ	نُوعَدُ		يَمَنَّا	يُمِنَّا	نَيْمَنُ	نُومَنُ	

اِیْمَنْ
اِیْمَنَا
اِیْمَنُوا
اِیْمَنِی
اِیْمَنَا
اِیْمَنَّ

پرسش و تمرین - مثالی از تصریف مهموز و مضاعف بیاورید .

(ماضی و مضارع و امر این موادرا (اَلِفَ اَمَرَ سَئِمَ قَرَأَ مَرُؤَ شَدَّ رَدَّ مَسَّ مَلَّ فَرَّ) برطبق مثال تصریف کنید .

ترجمهٔ فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

فَرَرْنَا يَمُدُّونَ اِيذَنْ اُذِنَ تَمَسَّانِ مَلِلْتِ اُومُرْنَ يَرُدُّونَ اِذْنَنَّ اِفْرِرْنَ مُدَّا اَلِفُوا تُؤْمَرِينَ اِقْرَإِي يَمْرُؤُ رُدِدْتُمَا اُشْدُدْ قَرَأْتُمْ يُؤْذَنَانِ اِيلَفُوا سَئِمَتَا تَفْرِرْنَ شُدِّي مَرُؤْتُ نَأْلَفُ مَلَّا يَسْأَمُونَ مُدَّا مَسِسْتِ اِسْئَمَا اُمِرْنَ تَمَلُّونَ مَسُّوا تَقْرَأُ شُدَّتْ رُدَّ

ترجمهٔ عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید

اجازه داد ، کشیدند ، انس گرفتی ، ببستید ، فرمان دادم ، برگردانیدیم ، طول میشود ، دست بزنید ، میخوانی ، بسیر می‌آیید ، مردانه میشوم ، میگریزیم ، کشیده شد ، اجازه داده شدند ، فرمان داده شدی ، بسته شدید ، برگردانده شدم ، دست زده شدیم ، خوانده میشود ، اجازه داده میشوند ، کشیده میشوی ، فرمان داده میشوید ، برگردانیده میشوم ، بسته میشویم ، اجازه بده ، بکشید ، انس بگیر ، ببندید ، فرمان ده ، برگردانید ، بخوان ، بگریزید ، مردانه باش ، دست بزنید ،

تصریف ناقص واوی و یائی

- تصریف ناقص واوی از دَعْوَة (خواندن) و ناقص یائی از رَمْی (انداختن) بدینگونه است

		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر
غائب	مفرد	دَعَا	دُعِيَ	يَدْعُو	يُدْعَى		رَمَى	رُمِيَ	يَرْمِي	يُرْمَى	
	مثنى	دَعَوَا	دُعِيَا	يَدْعُوَانِ	يُدْعَيَانِ		رَمَيَا	رُمِيَا	يَرْمِيَانِ	يُرْمَيَانِ	
	جمع	دَعَوْا	دُعُوا	يَدْعُونَ	يُدْعَوْنَ		رَمَوْا	رُمُوا	يَرْمُونَ	يُرْمَوْنَ	
غائبه	مفرد	دَعَتْ	دُعِيَتْ	تَدْعُو	تُدْعَى		رَمَتْ	رُمِيَتْ	تَرْمِي	تُرْمَى	
	مثنى	دَعَتَا	دُعِيَتَا	تَدْعُوَانِ	تُدْعَيَانِ		رَمَتَا	رُمِيَتَا	تَرْمِيَانِ	تُرْمَيَانِ	
	جمع	دَعَوْنَ	دُعِينَ	يَدْعُونَ	يُدْعَيْنَ		رَمَيْنَ	رُمِينَ	يَرْمِينَ	يُرْمَيْنَ	
مخاطب	مفرد	دَعَوْتَ	دُعِيتَ	تَدْعُو	تُدْعَى	اُدْعُ	رَمَيْتَ	رُمِيتَ	تَرْمِي	تُرْمَى	اِرْمِ
	مثنى	دَعَوْتُمَا	دُعِيتُمَا	تَدْعُوَانِ	تُدْعَيَانِ	اُدْعُوَا	رَمَيْتُمَا	رُمِيتُمَا	تَرْمِيَانِ	تُرْمَيَانِ	اِرْمِيَا
	جمع	دَعَوْتُمْ	دُعِيتُمْ	تَدْعُونَ	تُدْعَوْنَ	اُدْعُوا	رَمَيْتُمْ	رُمِيتُمْ	تَرْمُونَ	تُرْمَوْنَ	اِرْمُوا
مخاطبه	مفرد	دَعَوْتِ	دُعِيتِ	تَدْعِينَ	تُدْعَيْنَ	اُدْعِي	رَمَيْتِ	رُمِيتِ	تَرْمِينَ	تُرْمَيْنَ	اِرْمِي
	مثنى	دَعَوْتُمَا	دُعِيتُمَا	تَدْعُوَانِ	تُدْعَيَانِ	اُدْعُوَا	رَمَيْتُمَا	رُمِيتُمَا	تَرْمِيَانِ	تُرْمَيَانِ	اِرْمِيَا
	جمع	دَعَوْتُنَّ	دُعِيتُنَّ	تَدْعُونَ	تُدْعَيْنَ	اُدْعُونَ	رَمَيْتُنَّ	رُمِيتُنَّ	تَرْمِينَ	تُرْمَيْنَ	اِرْمِينَ
متکلم	وحده	دَعَوْتُ	دُعِيتُ	اَدْعُو	اُدْعَى		رَمَيْتُ	رُمِيتُ	اَرْمِي	اُرْمَى	
	مع الغیر	دَعَوْنَا	دُعِينَا	نَدْعُو	نُدْعَى		رَمَيْنَا	رُمِينَا	نَرْمِي	نُرْمَى	

پرسش و تمرین - مثالی از تصریف اجوف واوی و یائی بیاورید.

این فعلهای اجوف را (قامَ) "نَ زادَ خانَ لامَ صادَ طارَ زانَ" - غابَ، برطبق مثال تصریف کنید.

ترجمهٔ فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید.

باتَ تَزُوْرانِ غِبْنَ قِیلا تَخُوْنُوْنَ بِعْ طِیرُوا تَغِیبُ صِبْنَ
لُمْتُنَّ خُنْتِ یَبِیتُوْنَ زِیْنِی زُرْنَ نَباعُ بِیْنا زانُوا
تَلُمْنَ زُوْرِی قِلْنا یُصانُ صِیدا غِبْتُ قُلْ طارَتا
تُصادِیْنَ لُمْنَ قُمْتَ صُوْنُوا بُزْنَ قُوْما یُغْنُمْ صِدْتُما
یَقُوْمانِ غِیبُوا خانَ اَبِیْتُ بِعْتُما یَصُوْنُ یَلُوْمانِ لامَ
اَقُوْلُ یُصانُوْنَ.

ترجمهٔ عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید.

نهان شد، گفتند، شب بروز آوردی، برخاستید، پرواز کردم، حفظ کردیم، آراسته شد، دیدن کرده شدند، شکار شدی، خیانت کرده شدید، فروخته شدم، سرزنش کرده شدیم، میفروشد، پنهان میشوند، پرواز میکنی، خیانت میکنید، شکار میکنم، دیدن میکنیم، سرزنش کرده میشود، آراسته میشوند، حفظ کرده میشوی، شکار میشوید، گفته میشوم، دیدن کرده میشویم، بگوی، برخیزید، حفظ کن، دیدن کنید، سرزنش کن، بفروشید، شکار کن، پرواز کنید، بیارای، شب بروز آورید.

پرسش و تمرین - مثالی از تصریف ناقص واوی و ناقص یائی بیاورید.

این فعلهای ناقص را (دَعا) غَزا عَفا عَلا مَحا جَزَیٰ حَمیٰ شَفیٰ هَدیٰ نَهیٰ مطابق مثال تصریف کنید.

ترجمهٔ فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید.

نُهِیَ تَجْزِیانِ اِخْمِ شَفَتا عُفِیْنَ یَمْحُوْنَ اُدْعُوا عَلَوْتُما
نَهَیْنَ اُغْزُوْنَ دَعَوا یُعْفیٰ اِنْهَ غُزِیْنا اُدْعیٰ اِجْزُوا
هَدَوْا یَعْلُوانِ اُرْجِی حَمَیْتَ نَرْجُو اُمْحُوْنَ غُزِیْتَ
یُحْمَیْنَ اِرْمِیا دَعَوْتُ تَهْدَیْنَ اَعْلی جُزِیْتُمْ تُرْمیٰ
اِهْدُوا مَحَوْتِ تَشْفُوْنَ اُعْفُوا رُمِیْتُنَّ اِشْفِیا

ترجمهٔ عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید.

خواند، امیدوار شد، جنگ کردی، عفو کردید، بلندی جستم، زدودیم، می اندازد، سزا میدهند، حمایت میکنی، شفا میدهید، هدایت میکنم، باز میداریم، زدوده شد، خوانده شدند، انداخته شدی، سزا داده شدید، هدایت شدم، امیدداشته شدیم، جنگ کرده میشود، انداخته میشوند، شفا داده میشوی، عفو کرده میشوید، حمایت کرده میشوم، باز داشته میشویم، بخوان، امیدوار باشید، جنگ کن، عفو کنید، بلندی جوی، بزدائید، سزا ده، حمایت کنید، شفا ده، هدایت کنید، بینداز، باز دارید.

تصریف اجوف واوی و یائی

۱۲۸- تصریف اجوف واوی از مادۀ قَوْل (گفتن)، و اجوف یائی از مادۀ بَیْع (فروختن) بدین منوال است

	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر
مفرد	قَالَ	قِيلَ	يَقُولُ	يُقَالُ		بَاعَ	بِيعَ	يَبِيعُ	يُبَاعُ	
مثنی	قَالَا	قِيلَا	يَقُولَانِ	يُقَالَانِ		بَاعَا	بِيعَا	يَبِيعَانِ	يُبَاعَانِ	
جمع	قَالُوا	قِيلُوا	يَقُولُونَ	يُقَالُونَ		بَاعُوا	بِيعُوا	يَبِيعُونَ	يُبَاعُونَ	
مفرد	قَالَتْ	قِيلَتْ	تَقُولُ	تُقَالُ		بَاعَتْ	بِيعَتْ	تَبِيعُ	تُبَاعُ	
مثنی	قَالَتَا	قِيلَتَا	تَقُولَانِ	تُقَالَانِ		بَاعَتَا	بِيعَتَا	تَبِيعَانِ	تُبَاعَانِ	
جمع	قُلْنَ	قِلْنَ	يَقُلْنَ	يُقَلْنَ		بِعْنَ	بِعْنَ	يَبِعْنَ	يُبَعْنَ	
مفرد	قُلْتَ	قِلْتَ	تَقُولُ	تُقَالُ	قُلْ	بِعْتَ	بِعْتَ	تَبِيعُ	تُبَاعُ	بِعْ
مثنی	قُلْتُمَا	قِلْتُمَا	تَقُولَانِ	تُقَالَانِ	قُولَا	بِعْتُمَا	بِعْتُمَا	تَبِيعَانِ	تُبَاعَانِ	بِيعَا
جمع	قُلْتُمْ	قِلْتُمْ	تَقُولُونَ	تُقَالُونَ	قُولُوا	بِعْتُمْ	بِعْتُمْ	تَبِيعُونَ	تُبَاعُونَ	بِيعُوا
مفرد	قُلْتِ	قِلْتِ	تَقُولِينَ	تُقَالِينَ	قُولِي	بِعْتِ	بِعْتِ	تَبِيعِينَ	تُبَاعِينَ	بِيعِي
مثنی	قُلْتُمَا	قِلْتُمَا	تَقُولَانِ	تُقَالَانِ	قُولَا	بِعْتُمَا	بِعْتُمَا	تَبِيعَانِ	تُبَاعَانِ	بِيعَا
جمع	قُلْتُنَّ	قِلْتُنَّ	تَقُلْنَ	تُقَلْنَ	قُلْنَ	بِعْتُنَّ	بِعْتُنَّ	تَبِعْنَ	تُبَعْنَ	بِعْنَ
وحده	قُلْتُ	قِلْتُ	أَقُولُ	أُقَالُ		بِعْتُ	بِعْتُ	أَبِيعُ	أُبَاعُ	
مع الغیر	قُلْنَا	قِلْنَا	نَقُولُ	نُقَالُ		بِعْنَا	بِعْنَا	نَبِيعُ	نُبَاعُ	

تصریف لفیف مفروق و مقرون

۱۳۰- تصریف لفیف مفروق از وِقایَة (حفظ کردن)، و لفیف مقرون از کَیّ (داغ کردن)، بدین منوال است

	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر
مفرد	وَقَى	وُقِيَ	يَقِي	يُوقَى		كَوَى	كُوِيَ	يَكْوِي	يُكْوَى	
مثنی	وَقَيَا	وُقِيَا	يَقِيَانِ	يُوقَيَانِ		كَوَيَا	كُوِيَا	يَكْوِيَانِ	يُكْوَيَانِ	
جمع	وَقَوْا	وُقُوا	يَقُونَ	يُوقَوْنَ		كَوَوْا	كُوُوا	يَكْوُونَ	يُكْوَوْنَ	
مفرد	وَقَتْ	وُقِيَتْ	تَقِي	تُوقَى		كَوَتْ	كُوِيَتْ	تَكْوِي	تُكْوَى	
مثنی	وَقَتَا	وُقِيَتَا	تَقِيَانِ	تُوقَيَانِ		كَوَتَا	كُوِيَتَا	تَكْوِيَانِ	تُكْوَيَانِ	
جمع	وَقَيْنَ	وُقِينَ	يَقِينَ	يُوقَيْنَ		كَوَيْنَ	كُوِينَ	يَكْوِينَ	يُكْوَيْنَ	
مفرد	وَقَيْتَ	وُقِيتَ	تَقِي	تُوقَى	قِ	كَوَيْتَ	كُوِيتَ	تَكْوِي	تُكْوَى	اِكْوِ
مثنی	وَقَيْتُمَا	وُقِيتُمَا	تَقِيَانِ	تُوقَيَانِ	قِيَا	كَوَيْتُمَا	كُوِيتُمَا	تَكْوِيَانِ	تُكْوَيَانِ	اِكْوِيَا
جمع	وَقَيْتُمْ	وُقِيتُمْ	تَقُونَ	تُوقَوْنَ	قُوا	كَوَيْتُمْ	كُوِيتُمْ	تَكْوُونَ	تُكْوَوْنَ	اِكْوُوا
مفرد	وَقَيْتِ	وُقِيتِ	تَقِينَ	تُوقَيْنَ	قِي	كَوَيْتِ	كُوِيتِ	تَكْوِينَ	تُكْوَيْنَ	اِكْوِي
مثنی	وَقَيْتُمَا	وُقِيتُمَا	تَقِيَانِ	تُوقَيَانِ	قِيَا	كَوَيْتُمَا	كُوِيتُمَا	تَكْوِيَانِ	تُكْوَيَانِ	اِكْوِيَا
جمع	وَقَيْتُنَّ	وُقِيتُنَّ	تَقِينَ	تُوقَيْنَ	قِينَ	كَوَيْتُنَّ	كُوِيتُنَّ	تَكْوِينَ	تُكْوَيْنَ	اِكْوِينَ
وحده	وَقَيْتُ	وُقِيتُ	أَقِي	أُوقَى		كَوَيْتُ	كُوِيتُ	أَكْوِي	أُكْوَى	
مع الغیر	وَقَيْنَا	وُقِينَا	نَقِي	نُوقَى		كَوَيْنَا	كُوِينَا	نَكْوِي	نُكْوَى	

پرسش و تمرین - مثالی از تصریف مثال واوی و یائی بیاورید .

۱۳۰- این فعلهای مثال را وَجَدَ وَعَظَ وَزَنَ وَصَفَ وَضَعَ وَجِلَ وَضُؤَ یَسَرَ یَقِظَ ... مطابق مثال تصریف کنید.

ترجمهٔ فارسی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

اِیقَظْنَ تُوصَفُونَ وُزِنَتَا یَسَرْنَ عِدْ تَوَضُّوءُ یُمِنْتُ اِیسِرِی
تُوجَلُونَ وُعِظُوا وَضَعْتِ تُوزَنَانِ عِظُوا زِنِی یَمُنَّ یَتَمَّ...
وَضُوَتْ اِیجَلْ وُجِدْتُنَّ وُعِدَ یَیْسِرْنَ نُوجَدُ وَصَفْ...
یُوعَظَانِ ضَعْنَ وَجِلَا یَعِدُ یَقِظْتُمَا زِنُوا اُوضَعُ صِفْ
تَیَقَّظْنَ .

ترجمهٔ عربی این فعلها را بگوئید و بنویسید .

یتیم شد ، بیدار شدند ، نرم و رام شدی ، وعده گردید ، پاکیزه شدم ، ترسیدیم ، یافته شد ، پند داده شد ،
سنجیده شدی ، وصف کرده شدید ، گذارده شدم ، مبارک گردانیده شدیم ، میترسد ، پاکیزه میشوند ،
وعده میکنی ، نرم و رام میشوید ، بیدار میشوم ، یتیم میشویم ، گذارده میشود ، مبارک گردانیده می شوند ،
وصف کرده میشوی ، سنجیده میشوند ، یافته میشوم ، پند داده میشویم ، وعده کن ، بیابید ، پند ده ،
سنجید ، وصف کن ، بگذارید ، بترس ، بیدار شو ، مبارک گردان ، نرم و رام شوید .

... رجوع کنید ، ترتیب بگوئید .

۱۲۳- ضمیرهای متصل بماضی ا و نَ تَ تُمَا تُمْ تِ تُنَّ تُ نَا
... ضمیرهای متصل بمضارع و امر ا و نَ ی است.

۱۲۴- هر یک از ماضی و مضارع باختلاف ضمائر که بدان متصل است چهارده
... صیغه دارد سه برای مذکر غائب و سه برای مؤنث غائب و سه برای مذکر
مخاطب و سه برای مؤنث مخاطب و دو برای متکلم از صیغه های سه گانه یک صیغه
برای مفرد و یکی برای مثنی و یکی برای جمع است و از دو صیغهٔ متکلم یکی برای متکلم مفرد
(وحده) و یکی برای متکلم مثنی و جمع (مع الغیر) است خواه مذکر باشند یا مؤنث
... اما فعل امر بنای آن مخصوص بخطاب است و فقط شش صیغه دارد سه صیغه برای مذکر مخاطب
(مفرد و مثنی و جمع) و سه صیغه برای مؤنث مخاطب (مفرد و مثنی و جمع).

۱۲۵- تصریف ماضی و مضارع (معلوم و مجهول) و فعل امر از مصدر سالم (نصر)
... بقرار است.

حَكِيمٌ وَعَارِفٌ وَطَبِيبٌ ‌ و مثل این آیه که میفرماید ‌ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ ‌ مثال دیگر هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ .

تمرین ۹

در مثالهای زیر علل حذف مبتدا و خبر و تعدد خبر را پیدا کنید

لَوْلَا الْعُقُولُ لَكَانَ أَدْنَى ضَيْغَمٍ ‌ ‌ أَدْنَى إِلَى شَرَفٍ مِنَ الْإِنْسَانِ

هٰذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ ‌ ‌ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

هٰذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللّٰهِ كُلِّهِمُ ‌ ‌ هٰذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

حَمَّالُ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا فَدَحُوا ‌ ‌ حُلْوُ الشَّمَائِلِ تَحْلُو عِنْدَهُ النِّعَمُ

قَوْلُهُ تَعَالَى : وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا . وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ . وَلَوْلَا أَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا . وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ . لَوْلَا قَوْمُكِ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ لَهَدَمْتُ الْكَعْبَةَ وَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ .

	صیغه فعل	ماضی معلوم	ماضی مجهول	ضمیر	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر
مذکر غائب	مفرد	نَصَرَ	نُصِرَ	ـ	يَنْصُرُ	يُنْصَرُ	
	مثنی	نَصَرَا	نُصِرَا	ا	يَنْصُرَانِ	يُنْصَرَانِ	
	جمع	نَصَرُوا	نُصِرُوا	و	يَنْصُرُونَ	يُنْصَرُونَ	
مؤنث غائب	مفرد	نَصَرَتْ	نُصِرَتْ	ـ	تَنْصُرُ	تُنْصَرُ	
	مثنی	نَصَرَتَا	نُصِرَتَا	ا	تَنْصُرَانِ	تُنْصَرَانِ	
	جمع	نَصَرْنَ	نُصِرْنَ	نَ	يَنْصُرْنَ	يُنْصَرْنَ	
مذکر مخاطب	مفرد	نَصَرْتَ	نُصِرْتَ	تَ	تَنْصُرُ	تُنْصَرُ	اُنْصُرْ
	مثنی	نَصَرْتُمَا	نُصِرْتُمَا	تُمَا	تَنْصُرَانِ	تُنْصَرَانِ	اُنْصُرَا
	جمع	نَصَرْتُمْ	نُصِرْتُمْ	تُمْ	تَنْصُرُونَ	تُنْصَرُونَ	اُنْصُرُوا
مؤنث مخاطب	مفرد	نَصَرْتِ	نُصِرْتِ	تِ	تَنْصُرِينَ	تُنْصَرِينَ	اُنْصُرِي
	مثنی	نَصَرْتُمَا	نُصِرْتُمَا	تُمَا	تَنْصُرَانِ	تُنْصَرَانِ	اُنْصُرَا
	جمع	نَصَرْتُنَّ	نُصِرْتُنَّ	تُنَّ	تَنْصُرْنَ	تُنْصَرْنَ	اُنْصُرْنَ
متکلم	وحده	نَصَرْتُ	نُصِرْتُ	تُ	أَنْصُرُ	أُنْصَرُ	
	مع الغیر	نَصَرْنَا	نُصِرْنَا	نَا	نَنْصُرُ	نُنْصَرُ	

افعال ناقصه

۲۲- افعال ناقصه افعالی هستند که بر سر مبتدا و خبر در میآیند و مبتدا را بحال رفع نگاه میدارند ولی خبر را نصب میدهند و در آنصورت مبتدا را اسم آن فعل و خبر را خبرش میگویند مثلاً: وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا در این جمله رَبُّكَ قَدِيرًا مبتدا و خبر است چون كَانَ که از افعال ناقصه است بر سر آن درآمده رَبُّكَ اسم كَانَ گفته میشود و مرفوع میماند و قَدِيرٌ خبر كَانَ گفته میشود و منصوب میگردد

افعال ناقصه سه قسمتند: اوّل آنهائیکه تامّاً صرف میشوند یعنی ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل و اسم مفعول و مصدر دارند و آنها از اینقرارند:

كَانَ (بود) أَصْبَحَ (صبح کرد) أَضْحَى (داخل در ظهر شد) أَمْسَى (شام کرد) ظَلَّ (در تمام روز بود) بَاتَ (در تمام شب بود) صَارَ (شد) دَامَ (ماند)

دوّم آنهائیکه بطور ناقص صرف میشوند یعنی ماضی و مضارع دارند اما مصدر و اسم فاعل ندارند و آنها از اینقرارند:

زَالَ (که مضارعش يَزَالُ است نه يَزُولُ يا يَزِيلُ) بَرِحَ فَتِئَ انْفَكَّ (هر چهار کلمه یعنی همیشه بود)

سوم آنکه صرف نمیشود یعنی غیر از ماضی چیزی ندارد و آن لَيْسَ است و بس

(یعنی نیست)

۲۲- افعال ناقصه مشتقاتشان هم مانند ماضی آنها عمل میکنند مثلاً: فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ من برای گنه کاران پشت و یاور نمیشوم. وَكُونُوا رَبَّانِيِّينَ در این دو آیه أَكُونَ و كُونُوا فعل مضارع و امرند ولی مثل ماضی كَانَ خبر را نصب داده اند ظَهِيرًا خبر لَنْ أَكُونَ، رَبَّانِيِّينَ خبر كُونُوا است. مصدر افعال ناقصه هم عملش مانند ماضی و مضارع است تفاوتش اینست که بر اسم اضافه میشود مثل این شعر:

بِبَذْلٍ وَحِلْمٍ سَادَ فِي قَوْمِهِ الْفَتَى وَكَوْنُكَ إِيَّاهُ عَلَيْكَ يَسِيرُ

از افعال ناقصه آنهائی که تمام صرف میشوند ممکن است مانند افعال تام واقع شوند و در آنصورت خبر لازم ندارند و معنی آنها تفاوت میکند مثلاً در این آیه: وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ، كَانَ مانند افعال تام است و خبر ندارد و باید ترجمه شود، اگر باشد تنگ دست. همچنین در این آیه: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ، تُمْسُونَ و تُصْبِحُونَ فعل تام اند و باید ترجمه شوند: شام میکنید و صبح میکنید. همچنین در این آیه: خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، مَا دَامَتْ فعل تام است و باید ترجمه شود، تا باقی است.

زالَ و بَرِحَ و فَتِئَ و انفَکَّ وقتی عمل افعال ناقصه میکنند که نفی یا نهی یا دعا بر آنها مقدم باشد مثل مازالَ زیدٌ قائماً ولَن نَبرَحَ علیهِ عاکفینَ و لازِلتَ سعیداً و مانند این شعر:

صاحِ شَمِّر ولا تَزَل ذاکرَ المو تِ فنسیانُهُ ضلالٌ مبینٌ

دامَ. هر وقت فعل ناقص باشد ما مصدریهٔ ظرفیه بر آن مقدم است مثل این آیه: وَاَوصانی بالصّلوةِ والزّکوةِ مادُمتُ حَیّاً و این ما را مای مصدری میگویند چونکه فعل را مانند مصدر میکند یعنی دامَ بمعنی دوام میشود و ظرفی میگویند چون جای ظرف را میگیرد پس مادُمتُ حَیّاً میشود مانند اینکه بگویند: مُدَّةَ دَوامی حَیّاً یعنی مدت زندگانی من.

پیش و پس بودن اسم و خبر

۲۴- اصل اینست که اسم افعال ناقصه مانند مبتدا بر خبر مقدم باشد ولیکن در همهٔ این افعال مقدم شدن خبر بر اسم نیز جایز است مثل: وَکانَ حَقّاً علینا نَصرُ المؤمنینَ در این آیه نَصر اسم کانَ است با وجود این حَقّاً علینا که خبر است پیش از آن آمده است.

امّا اگر خبر محصور باشد ممکن نیست بر اسم مقدم شود چنانکه در این آیه: وَما کانَ صَلوتُهُم عِندَ البَیتِ اِلّا مُکاءً وَتَصدِیَةً. یعنی

نبود نماز و دعای آنها در خانه مگر سوت زدن و کف زدن مُکاءً وتَصدِیَةً خبر اند و چون بواسطهٔ اِلّا محصور شده اند واجب است که از اسم که صَلوتُهُم است مؤخر باشند.

اگر اسم متصل بضمیری باشد که راجع بخبر باشد مقدم شدن خبر واجب است مثلاً کانَ فی الدّارِ ساکِنُها.

۲۵- مقدم شدن خبر بر همهٔ این افعال جایز است مثلاً بجای: کانَ زیدٌ عالِماً میتوان گفت عالِماً کانَ زیدٌ ولیکن افعالی که ما نفی بر سر آنها باشد خبرشان بر آنها مقدم نمیشود مثلاً نباید گفت: قائماً مازالَ زیدٌ یا: عالِماً مابَرِحَ زیدٌ بلکه باید گفت: مازالَ زیدٌ قائماً، مابَرِحَ زیدٌ عالِماً.

تمرین ۱۰

در جمله های آتیه افعال ناقصه و جاهائی را که خبر بر اسم مقدم شده بیان نمائید و اسم و خبر افعال ناقصه را نیز معین کنید.

وَما کانَ اَکثَرُهُم مُؤمِنینَ. فَعَقَروها فَاَصبَحوا نادِمینَ. اَوفُوا الکَیلَ وَلا تَکونوا مِنَ المُخسِرینَ. اَوَلَم یَکُن لَهُم آیَةً اَن یَعلَمَهُ عُلَماءُ بَنی اِسرائیلَ. قُل هاتوا بُرهانَکُم اِن کُنتُم صادِقینَ. وَما کانَ رَبُّکَ مُهلِکَ القُری حَتّی یَبعَثَ فی

اُمّها رَسُولاً . وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعاءُ وَكانُوا
بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ . فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ . لَقَدْ
كانَ في يُوسُفَ وَاِخْوَتِهِ آياتٌ لِلسّائِلِينَ . فَظَلَّتْ اَعْناقُهُمْ
لَها خاضِعِينَ . اَكانَ لِلنّاسِ عَجَباً اَنْ اَوْحَيْنا اِلى رَجُلٍ مِنْهُمْ .
قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : قَدْ يَكُونُ الْيَاْسُ اِدْراكاً اِذا كانَ الطَّمَعُ
هَلاكاً . اَيْضاً : اِنَّ كَلامَ الْحُكَماءِ اِذا كانَ صَواباً كانَ
دَواءً وَاِذا كانَ خَطاءً كانَ داءً . وَاَيْضاً : كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ
اللَّبُونِ . اَيْضاً شِعْرٌ :

كُنِ ابْنَ مَنْ شِئْتَ وَاكْتَسِبْ اَدَباً
يُغْنِيكَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ

افعال مقاربه یا رجاء

۲۶- هفده فعل است که بر سر مبتدا و خبر در میآید و مانند افعال ناقصه اسم را مرفوع و خبر را منصوب میکند ولیکن تفاوتشان اینست که باید خبرشان مضارع باشد و جمله باشد و آنها را افعال رجا مینامند و از اینقرارند:
كادَ ، كَرَبَ (بفتح راء و کسر آن) ، و اَوْشَكَ (این سه کلمه

یعنی نزدیک شد) عَسىٰ ، و حَرىٰ ، و اِخْلَوْلَقَ (این سه کلمه بمعنی امید است)
شَرَعَ ، اَنْشَاَ ، طَفِقَ (بفتح و کسر فاء هردو آمده است) ، اَقْبَلَ ، عَلِقَ ، اَخَذَ ، طَبِقَ
اِبْتَدَاَ ، قامَ ، هَبَّ ، (این کلمات یعنی شروع کرد) مثلاً : كادُوا يَكُونُونَ
عَلَيْهِ لِبَداً همچنین : كَرَبَ الْقَلْبُ مِنْ جَواهُ يَذُوبُ یعنی
نزدیک بود قلب از سوزشش آب شود . طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ
الْجَنَّةِ یعنی شروع کردند که خودشان را از برگ بهشت بپوشانند از این افعال
در حَرىٰ ، و اِخْلَوْلَقَ همیشه باید اَنْ مصدریه با خبر آنها مقرون باشد
حَرىٰ عَلِيٌّ اَنْ يُسافِرَ یعنی امید است علی سفر کند . اِخْلَوْلَقَتِ السَّماءُ
اَنْ تُمْطِرَ یعنی امید است که آسمان ببارد و خبر عَسىٰ ، و اَوْشَكَ مقرون
بودنش با اَنْ واجب نیست ولیکن غالباً مقرون است مثل عَسىٰ رَبُّنا
اَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها یعنی امید است خدای ما بدل کند ما را بهتری از آن باغ و مثل
قول شاعر :

وَلَوْ سُئِلَ النّاسُ التُّرابَ لَاَوْشَكُوا اِذا قيلَ هاتُوا اَنْ يَمَلُّوا وَيَمْنَعُوا

و خبر كادَ ، و كَرَبَ غالباً بدون آن مصدریه است و در باقی این افعال
هیچوقت خبر با اَنْ مصدری مقرون نیست مثل وَما كادُوا يَفْعَلُونَ
عَسىٰ و اِخْلَوْلَقَ ، و اَوْشَكَ گاهی هم فعل تام میباشند و در اینصورت

محتاج بخبر نیستند مثل این آیه که میفرماید: عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ .

تمرین ۱۸

افعال مقاربه یا رجاء و اسم و خبر آنها را در جمله های زیر بیان کنید

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ . فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ . لَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً . عَسَى اللهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً . فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً . أَكَادُ أُخْفِيهَا . عَسَى اللهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا . فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَيَجْعَلَ اللهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً .

قَالَ الرَّسُولُ ص : كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْراً . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ عَسَى أَنْ تَزِلَّ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ وَتَثْبُتَ أُخْرَى

قَالَ الشَّاعِرُ :

عَسَى الْأَيَّامُ أَنْ يَرْجِعْـ ـنَ قَوْماً كَالَّذِي كَانُوا

حروف مشبهة بفعل

۲۷- شش حرف است که چون بر سر مبتدا و خبر در آیند بر عکس افعال ناقصه

عمل میکنند یعنی اسم را نصب و خبر را رفع میدهند و آن حروف از اینقرارند: إِنَّ (بهمانا)، أَنَّ (اینکه)، كَأَنَّ (مانند اینکه)، لٰكِنَّ (ولیکن)، لَيْتَ (ای کاش)، لَعَلَّ (شاید)، مثلاً: إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ .

با این حروف خبر بر اسم مقدم نمیشود مگر اینکه ظرف یا مجرور بحرف جر باشد مثل: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالاً . وَإِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً . در این دو صورت اگر مانند دو مثال فوق اسم چیزی باشد که ابتدا کردن جمله با آن جایز نیست مقدم شدن خبر واجب است وگرنه واجب نیست اما جایز است مثل: إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ . وَإِنَّ عِنْدَ اللهِ الثَّوَابَ .

واگر اسم مشتمل بر ضمیری باشد که راجع بمتعلق خبر شود باز مقدم شدن خبر واجب است مثل: إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا .

۲۸- اگر در آخر این حروف ما زایده بیاید دیگر عملی را که گفتیم نمیکند یعنی اسم را نصب نمیدهد و این ما را ما کافه نامند هم بر سر جمله فعلیه و هم بر سر جمله اسمیه داخل میشود مثل: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ . قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ .

اما لَيْتَ اگر بعدش ما زائده بیاید عمل کردنش جایز است.

اِنَّ (یعنی همانا) در موقعی گفته میشود که اسم و خبرش در جای جمله باشد

۲۹- مواردیکه اِنَّ بکسر همزه خوانده میشود بقرار زیر میباشند :

۱- بعد از قول مثل قوله تعالی : قَالَ اِنّی عَبْدُ اللهِ .

۲- هرگاه در اول صلهٔ موصول باشد مثل : وَآتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ اُولِی الْقُوَّةِ .

۳- در اول جمله : اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ .

۴- در اول صفت : مَرَرْتُ بِرَجُلٍ اِنَّهُ عَالِمٌ .

۵- در اول جملهٔ حالیه : کَمَا اَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکَارِهُونَ .

۶- در اول جملهٔ مضاف الیه : جَلَسْتُ اِذْ (اَوْ حَیْثُ) اِنَّ زَیْداً جَالِسٌ .

۷- هرگاه لام ابتدا بر خبر داخل شود : وَاللهُ یَعْلَمُ اِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ .

۸- بعد از قسم : وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ .

۹- بعد از فعل امر : ذُقْ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ .

۱۰- بعد از نهی : لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللهَ مَعَنَا .

۱۱- بعد از حرف ندا : یَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ

۱۲- بعد از کلمهٔ ثُمَّ : ثُمَّ اِنَّکُمْ اَیُّهَا الضَّالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ .

۱۳- بعد از کلمهٔ کلّا : کَلَّا اِنَّهُ کَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیداً .

۳۰- مواردیکه اَنَّ بفتح همزه خوانده میشود و با اسم و خبرش بتأویل مصدر میرود بقرار زیر میباشد :

۱- هرگاه در محل فاعل باشد : اَوَلَمْ یَکْفِهِمْ اَنَّا اَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ

یعنی آیا بس نشد ایشانرا اینکه ما بر تو کتاب فرستادیم .

۲- در محل مفعول : وَلَا تَخَافُونَ اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللهِ . یعنی نمی ترسید

از اینکه بخدا شرک آورده اید .

۳- در محل نایب فاعل : قُلْ اُوحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ

یعنی بگو وحی شد بمن اینکه گوش دادند گروهی از جن .

۴- در محل مبتدا : وَمِنْ آیَاتِهِ اَنَّکَ تَرَی الْاَرْضَ خَاشِعَةً .

یعنی از نشانه های خدا اینکه تو زمین را فروتن می بینی .

۵- در محل خبر اگر از اسم معنی باشد نه از اسم ذات : اِعْتِقَادِی اَنَّهُ عَالِمٌ .

۶- بعد از حرف جر : ذَلِکَ بِاَنَّ اللهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً .

بسبب این است که خداوند تغییر نداده است نعمتی را .

۷- اگر مجرور باضافه باشد : اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا اَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ .

يعني قرآن مانند بيان ونطق شما حق وثابت است .

٨ ـ اگر بر يكي از موارد نامبرده معطوف باشد : أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ
يَهيمونَ وَأَنَّهُمْ يَقولونَ ما لا يَفْعَلونَ يعني آيا نديدي اينكه آنها در هر صحرائي
حيران ميشوند واينكه آنها ميگويند آنچه را كه نميكنند .

تمرين ۱۲

درجمله هاي زير حروف مشبهة بفعل وعملشان را بيان كنيد وهمچنين مواضع كسر وفتح همزه إنَّ
وأنَّ را بگوييد .

إِنَّ اللهَ لَذو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمونَ .
يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ . وَما أُبَرِّئُ نَفْسي إِنَّ
النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسّوءِ . قالوا تَاللهِ إِنَّكَ لَفي ضَلالِكَ القَديمِ .
ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ وَأَنَّ ما يَدْعونَ مِنْ دونِهِ هُوَ الباطِلُ . ذلِكُمْ
بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ . كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ . كَأَنَّ
في أُذُنَيْهِ وَقْرًا . فَلَمْ تَقْتُلوهُمْ وَلكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ . كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ
مُسَنَّدَةٌ . لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْرًا . يا لَيْتَني كُنْتُ مَعَهُمْ
فَأَفوزَ فَوْزًا عَظيمًا . إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرونَ .
وَإِنَّ رَبَّكَ لَذو مَغْفِرَةٍ لِلنّاسِ . إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنّا لَهُ

لَحافِظونَ . وَإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنّي خالِقٌ بَشَرًا مِنْ
طينٍ . وَاذْكُرْ فِي الكِتابِ موسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصًا . قالَ
لا تَخافا إِنَّني مَعَكُما . وَلا تَخافي وَلا تَحْزَني إِنّا رادّوهُ إِلَيْكِ وَ
جاعِلوهُ مِنَ المُرْسَلينَ . إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ
الفَرِحينَ . كَلّا إِنَّ كِتابَ الأَبْرارِ لَفي عِلِّيّينَ . كَلّا إِنَّهُمْ
عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجوبونَ . كَلّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ .
قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : أَلا إِنَّ اللِّسانَ بَضْعَةٌ مِنَ الإِنْسانِ .
لكِنَّ القُلوبَ عَليلَةٌ . أَيْضًا : إِنَّ هذِهِ القُلوبَ تَمَلُّ كَما تَمَلُّ
الأَبْدانُ . إِنَّ الصَّبْرَ لَجَميلٌ إِلّا عَنْكَ وَإِنَّ الجَزَعَ لَقَبيحٌ إِلّا عَلَيْكَ
وَإِنَّما يَنْظُرُ المُؤْمِنُ بِعَيْنِ الاعْتِبارِ . أَلا وَإِنَّ مِنَ البَلاءِ الفاقَةَ . أَلا
وَإِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ المالِ . أَلا وَإِنَّ شَرائِعَ الدّينِ لَواحِدَةٌ وَ
سُبُلَهُ قاصِدَةٌ . أَلا وَإِنَّ اللِّسانَ الصّالِحَ يَجْعَلُهُ اللهُ لِلْمَرْءِ فِي
النّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ المالِ . أَلا وَإِنَّ إِعْطاءَ المالِ في غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذيرٌ
وَإِسْرافٌ . شِعْرٌ :

أَلا إِنَّمَا الدُّنْيا كَمَنْزِلِ راكِبٍ
أَناخَ عَشِيًّا وَهُوَ فِي الصُّبْحِ راحِلُ

أَحْسِنْ إِنِّي وَاعِظٌ وَمُؤَدِّبٌ
فَافْهَمْ فَإِنَّ الْعَاقِلَ الْمُتَأَدِّبُ
أَبُنَيَّ إِنَّ الرِّزْقَ مَكْفُولٌ بِهِ
فَعَلَيْكَ بِالْإِجْمَالِ فِيمَا تَطْلُبُ
أَبُنَيَّ إِنَّ الذِّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظٌ   فَمَنِ الَّذِي بِعِظَاتِهِ يَتَأَدَّبُ

حروف مشبهه بلیس

۳۱- چهار حرف است که آنها را شبیه بلیس گفته اند زیرا که معنی نفی دارند یعنی نفی را میرسانند و عملشان هم مانند عمل لیس است این چهار حرف مَا لَا لَاتَ إِنْ میباشند این چهار حرف بر سر مبتدا و خبر در میایند و مبتدا را که اسم گفته میشود بحال رفع نگاه میدارند و خبر را نصب میدهند مثلاً: مَا هٰذَا بَشَرًا یعنی این بشر نیست در این آیه مبتدا و خبر هٰذَا بَشَرٌ بوده چون مَا بر سر آن درآمده بَشَرٌ که خبر است منصوب شده است.

وگاهی بعد از این حروف مِنْ افزوده میشود در اینصورت اسمی که مِنْ بر سرش درآمده است لفظاً مجرور میشود اما محلاً مرفوع میباشد مثلاً: وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ در این آیه چون أُمَّةٍ بجای اسم إِنْ است باید مرفوع باشد اما چون مِنْ که حرف جر است بر سر آن افزوده شده مجرور گردیده است.

وگاهی هم بر خبر باء افزوده میشود در آنصورت خبر بجای اینکه منصوب شود مجرور میشود مثل، مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

۳۲- مَا عمل کردنش یعنی نصب دادن خبرش سه شرط دارد یکی اینکه خبرش یا معمول آن بر اسمش مقدم نیامده باشد مثلاً در این عبارت مَا مُسِيءٌ مَنْ أَعْتَبَ چون مُسِيءٌ که خبر است پیش از مَنْ أَعْتَبَ که اسم آن است آمده منصوب نشده است دوم اینکه نفی خبر بواسطه إِلَّا نقض نشده باشد مثلاً در این آیه مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ هر چند مَا بر سر مبتدا و خبر درآمده اما چون رَسُولٌ که خبر است کلمهٔ إِلَّا بر سرش درآمده و نفی منقوض شده منصوب نشده است، همچنین است در این آیه، مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ سوم اینکه بعد از مَا، إِنْ زائده نیامده باشد مثلاً در این شعر

بَنِي غُدَانَةَ مَا إِنْ أَنْتُمْ ذَهَبٌ   وَلَا صَرِيفٌ وَلٰكِنْ أَنْتُمُ الْخَزَفُ

چون بعد از مَا إِنْ درآمده است ذَهَبٌ و صَرِيفٌ که خبرند منصوب نشده اند.

لَا هم عمل کردنش سه شرط دارد. شرط اول و دوم مانند شرط اول و دوم مَا است یعنی خبر بر اسم مقدم نباشد مثل: لَا كَاذِبٌ عَلِيٌّ و نفی خبر بکلمهٔ إِلَّا منقوض نباشد. شرط سوم اینست که اسم و خبر هر دو نکره باشند مثل، لَا أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكَ و مثل این شعر:

تَعَزَّ فَلَا شَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ بَاقِيًا   وَلَا وَزَرٌ مِمَّا قَضَى اللّٰهُ وَاقِيَا

۳۳- در باب عمل کردن اِن هم دو شرط اولی که در ما و لا گفتیم هست یعنی وقتی خبر را نصب میدهد که خبر بر اسم مقدم نباشد و نفی آن بواسطهٔ اِلّا منقوض نشده باشد و گرنه خبر منصوب نمیشود مثل: اِنْ هٰذا اِلّا مَلَكٌ كَرِيمٌ. در لاتَ شرط این است که اسم و خبر هردو اسم زمان باشند و غالباً اسم محذوف میشود مثل: لاتَ حِينَ مَنَاصٍ یعنی وقت فرار نیست که اصلش لاتَ الحِينُ حِينَ مَنَاصٍ بوده و اَلحِينُ که اسم است حذف شده و خبر باقی مانده و چون اسم زمان است منصوب شده است.

تمرین ۱۳

در جمله های زیر حروف شبیه به لیس و عملشان را بیان کنید.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ. اِنْ تُسْمِعُ اِلّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ. مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ اِلّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ. اِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ. وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ. وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ. اِنْ أَنْتُمْ اِلّا بَشَرٌ مِثْلُنَا. اِنْ أَنْتُمْ اِلّا تَكْذِبُونَ. اِنْ هٰذَا اِلّا اِفْكٌ افْتَرَاهُ. مَا هٰذَا اِلّا اِفْكٌ مُفْتَرًى. قَالُوا مَا هٰذَا اِلّا رَجُلٌ يُرِيدُ اَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ.

وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ. وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ. قَالَ الشَّاعِرُ:

وَكُنْ لِي شَفِيعًا يَوْمَ لَا ذُو شَفَاعَةٍ ... بِمُغْنٍ فَتِيلًا عَنْ سَوَادِ بْنِ قَارِبِ

مَا الشَّوْقُ مُقْنِعًا مِنِّي بِذَا الْكَمَدِ ... حَتَّى أَكُونَ بِلَا قَلْبٍ وَلَا كَبِدِ

وَمَا الدَّهْرُ اِلّا سُلَّمٌ فَبِقَدْرِ مَا

يَكُونُ صُعُودُ الْمَرْءِ فِيهِ هُبُوطُهُ

لای نفی جنس

۳۴- بعضی اوقات لای نافیه که بر سر مبتدا و خبر در میآید نفی جنس میکند یعنی مفهوم اسمش را بطور کلی نفی میکند در آنصورت عملش مانند لیس نیست بلکه مانند اِنَّ است یعنی مبتدا را نصب و خبر را مرفوع نگاه میدارد مثل: لَا رَجُلَ حَاضِرٌ یعنی مردی حاضر نیست و مقصود این است که هیچ مردی حاضر نیست.

برای توضیح مطلب میگوئیم در مثل این جمله: لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ اگر مقصود نفی جنس باشد یعنی بخواهیم بگوئیم هیچ مردی درخانه نیست یعنی اصلاً جنس مرد در خانه نیست باید رَجُلَ را منصوب بخوانیم و در اینصورت لا را لای نفی جنس خواهد بود اما اگر بخواهیم بگوئیم در خانه یک مرد نیست بلکه دو یا چند مرد است در آنصورت باید رَجُلٌ را مرفوع بخوانیم و لا را لای نفی جنس نخواهد بود بلکه لای شبیه به لیس است

۳۵- برای اینکه لا، اسمش را نصب بدهد باید حرف جرّ بر آن داخل نشده باشد زیرا که اگر حرف جرّ بر آن داخل شود عمل نمیکند و اسمش مجرور میشود مثل: جِئْتُ بِلا زادٍ و غَضِبْتُ مِن لا شَيْءٍ در این دو مثال چون بر سر لا، با و مِن جارّه در آمده اسم مجرور شده است. و همچنین باید اسم و خبر هر دو نکره باشند و میان لا و اسم فاصله نباشد.

۳۶- هرگاه شروط جمع شود اگر اسم لا، مضاف یا شبیه مضاف باشد واجبست نصب (اما شبه مضاف آن است که متصل شود بآن چیزیکه متمم معنی آن باشد چه مرفوع باشد چه منصوب و چه مجرور) مثل: لا حَسَناً فِعْلُهُ مَذْمُومٌ. لا طالِعاً جَبَلاً حاضِرٌ. لا خَيْراً مِنْ زَيْدٍ مَوْجُودٌ.

و اگر مفرد باشد یعنی مضاف و شبیه مضاف نباشد واجبست که مبنی شود بچیزیکه بآن نصب داده میشود. اگر معرب باشد پس اگر نصبش بفتحه باشد مبنی بر فتح است و این در صورتی است که مفرد باشد یا اسم جمع یا اسم جنس یا جمع تکسیر چه برای مذکر چه برای مؤنث مثل: لا رَجُلَ، و لا قَوْمَ، و لا شَجَرَ، و لا رِجالَ و لا هُنُودَ واگر منصوب بیا، باشد مبنی بیا، میشود و این در صورتیست که اسم تثنیه یا جمع مذکر سالم باشد و اگر منصوب بکسره باشد مبنی بر کسره میشود بدون تنوین و این در صورتیست جمع مؤنث سالم باشد مثل: لا مُسْلِماتِ فِي الدّارِ

اگر اسم بعد از لا، معرفه باشد یا فاصله میان لا و اسمش باشد عمل نمیکند و واجبست لا، تکرار کنیم مثل: لا سَعِيدٌ فِي الدّارِ و لا خالِدٌ. لا فِي الدّارِ رَجُلٌ و لا امْرَأَةٌ. قالَ تَعالى: لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ. و أَيْضاً: لا فِيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ.

تمرین ۱۴

در مثالهای زیر اسم و خبر لا، نفی جنس را تمیز دهید:

ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ. لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ. لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ. لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ. فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى. اَللّٰهُ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ. قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لا غِناءَ كَالْعَقْلِ وَ لا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا ظَهِيرَ كَالْمُشاوَرَةِ وَ لا مِيراثَ كَالْأَدَبِ وَ لا مالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ وَ لا شَرَفَ كَالْعِلْمِ. لا شَرَفَ أَعْلى مِنَ الْإِسْلامِ لا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوى لا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لا كَنْزَ أَغْنى مِنَ الْقَناعَةِ. وَ لا مالَ

اَذْهَبُ لِلْفاقَةِ مِنَ الرِّضاءِ بِالْقُوتِ . شِعْرٌ :

لافَضْلَ اِلّا لِاَهْلِ الْعِلْمِ اِنَّهُمُ   عَلَى الْهُدى لِمَنِ اسْتَهْدى اَدِلّاءُ
وَلا خَيْرَ فى مَنْ لا يُوَطِّنُ نَفْسَهُ   عَلى نائِباتِ الدَّهْرِ حينَ تَنُوبُ
وَمَنْ عاشَ فِى الدُّنْيا فَلابُدَّ اَنْ يَرى   مِنَ الْعَيْشِ ما يَصْفُو وَما يَتَكَدَّرُ

اَمْثالٌ : لا بِلادَ لِمَنْ لا تِلادَ لَهُ . لا جَديدَ لِمَنْ لا خَلَقَ لَهُ . لا رَأْىَ لِمَكْذُوبٍ . لا رَأْىَ لِمَنْ لا يُطاعُ . لا عِتابَ بَعْدَ الْمَوْتِ . لا عَيْشَ لِمَنْ لا يُضاجِعُ الْخَوْفَ . لا مالَ لِمَنْ لا رِفْقَ لَهُ . رُبَّ مَلُومٍ لا ذَنْبَ لَهُ . اِسْتَراحَ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ . شِعْرٌ :

وَاَحْسِنْ فَاِنَّ الْمَرْءَ لابُدَّ مَيِّتٌ   وَاِنَّكَ مَجْزِىٌّ بِما كُنْتَ ساعِيا
وَلا عَيْبَ فيهِمْ غَيْرَ اَنَّ سُيُوفَهُمْ   بِهِنَّ فُلُولٌ مِنْ قِراعِ الْكَتائِبِ
لا طيبَ لِلْعَيْشِ ما دامَتْ مُنَغَّصَةً   لَذّاتُهُ بِادِّكارِ الْمَوْتِ وَالْهَرَمِ

بخط محمد تقی - کمال و ابراهیم بوذری

کتاب قرائت عربی

الفهرس